



* اندیشه‌ها

- جرایم مستوجب حد از منظر قانون مجازات اسلامی ... (حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق) ... ۳
- موارد خدشه بر نظم عمومی در قانون مجازات اسلامی (دکتر رحیم رحیمی میلانی) ۱۲
- افق های عدالت ترمیمی رهیافتی اسلامی ... (دکتر امیر مرادی - مهدی عبادالهیان - سجاد مرادیان) ۱۹
- ایفای تعهد از جانب دیگری در اجرای احکام و اسناد (حجت جلیلیان) ۲۸
- مسئولیت بین المللی دولت ها و پیشگیری از نقض تعهدات زیست محیطی (سپروس امید) ۳۸
- رویکردی حقیقت طلبانه نسبت به قوانین موضوعه (فاطمه شجاعی) ۴۷
- اعمال مجازات تکرار جرم سرقت ... (حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق - قاسم رحمانی) ۵۰
- اشتغال زنان و بز هکاری (نسرین محمودی - دکتر سید محمود میر خلیلی) ۵۲
- نقش حمایتی سازمان های مردم نهاد در فرایند رسیدگی کیفری (امیر سودمندراد) ۶۰
- آشنایی با اصطلاحات حقوقی باباز خوانی جنایت های واقعی (میترا اسماعیلی - حمید معظمی) ۶۶

* رویه قضایی

- آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور ۷۰
- نظرات مشورتی اداره ی حقوقی قوه قضاییه ۷۳
- نظرات مشورتی اداره ی حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح ۷۴

* حقوق برای همه

- در مسیر سبز انتظار فرج ۷۶
- آشنایی با حقوق شهروندی ۷۸
- اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می دادید؟ ۸۰
- جدول (اصغر فرهانی) ۸۱

* فرهنگی

- با داوطلبان آزمون های حقوقی - قضایی ۸۲
- الگوهای رفتاری امام علی (ع) و نظارت مردمی ۸۴
- داستان: «کجای کار اشتباه بود» (فاطمه مقدسی) ۸۶

سال بیستم، مهر و آبان ۱۳۹۵



صاحب امتیاز:

سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسؤول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: مهدی کوکی
ویراستار علمی و ادبی: دکتر فرخزاد جهانی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
گرافیک: سید حشمت الله پناهی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه اطلاعات

آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
 دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
 نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
 مقالات رسیده مسترد نمی شود.
 مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
 آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه
 شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
 صندوق پستی ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
 تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷ - ۸۸۴۷۲۳۸۰
 دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail: dadrasi2010@Yahoo.com

* آیت الله محمد یزدی

* حجت الاسلام والمسلمین شکر الله بهرامی

* حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظم بهرامی

* حجت الاسلام والمسلمین محمد نیازی

* حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق

* حجت الاسلام والمسلمین احمد شفیعی

* حجت الاسلام والمسلمین علی شوشتری

* دکتر حسین میر محمد صادقی

* دکتر سید محمد حسینی

* دکتر محمد جواد صفار

* دکتر سام سواد کوهی فر

* دکتر حمید دلیر

* دکتر جعفر صادق منش

* دکتر محمد رضا زندانیان

اعضای هیئت تحریر

امنیت قضایی

ورسالت قوه قضائیه

امنیت، مهم‌ترین حق و نیاز بشر و به گمان برخی فلسفه وجودی حکومت است. بدون امنیت سایر حقوق انسانی نظیر حق حیات و حق مالکیت، مجالی برای تجلی نخواهند داشت. بدون تامین امنیت وجود و فقدان حکومت و دولت تفاوت چندانی نخواهد داشت. امنیت دارای وجوه مختلفی است که یکی از مهم‌ترین وجوه آن امنیت قضایی است. همچنان که مقابله با تروریسم و تهدیدات نظامی خارجی یکی از مؤلفه‌های ارزیابی اقتدار یک حاکمیت است، تامین امنیت قضایی و احساس امنیت قضایی مردم نیز از عوامل مهم ارزیابی موفقیت و اقتدار و حقانیت یک نظام حاکمیتی است. اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران یکی از وظایف دولت به مفهوم عام را تامین امنیت قضایی عادلانه و تساوی همگان در برابر قانون می‌داند. این اصل نشان می‌دهد که بنیانگذاران جمهوری اسلامی دغدغه امنیت قضایی داشته و با درک مفهوم آن، آن را در قالب یکی از اصول قانون اساسی گنجانده‌اند. از سوی دیگر، از آنجا که متولی اصلی اجرای عدالت در کشور قوه قضائیه است، مسؤولیت انجام این وظیفه حکومت، برعهده دستگاه قضایی است.

دستگاه قضایی به عنوان یک سیستم یا نهاد، متشکل از مجموعه ارگان‌ها و اشخاص است که با استناد به قوانین و به کارگیری ابزارهای قانونی مبادرت به فصل خصومت، احقاق حق و اجرای عدالت می‌کند. نتیجه عملکرد این سیستم در قالب رأی یا تصمیم قضات به منصفه ظهور می‌نشیند و مورد ارزیابی شهروندان به عنوان صاحبان اصلی کشور و همچنین طرفین دعوی قرار می‌گیرد. عملکرد قوه قضائیه از جهت شکلی و ماهوی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر شکلی نحوه رسیدگی، طول مدت رسیدگی، نحوه واکنش به دادخواهی ستمدیدگان، نحوه و زمان اجرای حکم و نظایر اینها، عوامل و مؤلفه‌های مهم در نقد و ارزیابی دستگاه قضایی هستند. در واقع مراجع قضایی بایستی در زمان مناسب واکنش مناسب نشان داده و شخصیت و نفوذ اصحاب دعوی تأثیری در تسریع یا تطویل رسیدگی آنها نداشته باشد و مدت رسیدگی

به موضوع نه آنچنان باید طولانی شود که باعث ناامیدی قربانیان و ستم‌دیدگان شود و نه آنچنان سریع باشد که تضمین‌های قانونی و آیینی رسیدگی تعطیل یا کمرنگ شود. به عبارت دیگر، یک چهارچوب فرمی و زمانی معقول و مورد انتظار وجود داشته باشد و هر فردی احساس کند که این چهارچوب برای همگان به طور یکسان وجود دارد. از نظر ماهوی نیز از یک سو قوانین مناسب با نیاز و انتظار جامعه باید موجود باشد و از سوی دیگر قضات و مراجع قضایی در تفسیر و اجرای این قوانین براساس عدل و انصاف رفتار کرده و تفسیر قانون و اعمال آن صرفاً تابع ملاحظات حقوقی و قضایی و بدون هیچ تبعیض مثبت یا منفی باشد. با توضیحات فوق می‌توان گفت، که امنیت قضایی شامل اجرای صحیح و مناسب قانون نسبت به تمام مردم و بدون تبعیض است که باعث اطمینان بخشی به مردم شود. تردیدی وجود ندارد که تفسیر صحیح اما جانبدارانه قانون یا تفسیر نادرست و بی‌طرفانه قانون و یا تفسیر صحیح و بی‌طرفانه اما بی‌موقع قانون، هیچ‌یک باعث جلب اطمینان و رضایت مردم نخواهد شد. در پرونده‌های مختلف، اکثریت قریب به اتفاق قضات محترم با ایثار و فداکاری و نادیده گرفتن امور شخصی خود، به‌صورت شبانه‌روزی فعالیت می‌کنند تا ورودی بیش از ۱۵ میلیونی پرونده‌ها را مهار و رضایت عمومی جلب گردد. در کنار این سیل عظیم، در مواردی، پرونده‌های خاص بازتاب عمومی پیدا کرده و فضای رسانه‌ای را ملتهب می‌نمایند. این پرونده‌ها اغلب باعث آزمون قوه قضائیه هستند. از یک سو نباید اجازه داد هیجانات عمومی تعیین‌کننده ماهیت رأی قاضی شوند و عدالت دستخوش مصالح تبلیغاتی شود و از سوی دیگر، عملکرد قوه قضائیه بایستی به قدری شفاف، معقول و مناسب باشد که مجالی برای گمانه‌زنی باقی نگذاشته و در زمان مناسب، همان چیزی که مردم از عدالت انتظار دارند، متجلی گردد. به ضرس قاطع می‌توان گفت که بی‌توجهی به اعتماد عمومی و حس اطمینان مردم موجب بروز عواقب وخیم مانند متزلزل شدن قانونمداری و ترویج انتقام خصوصی خواهد شد و نظم مبتنی بر قانون را زایل خواهد کرد.

جرایم مستوجب حد

از منظر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

با رویکرد کاربردی

قسمت پنجم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح



مقدمه

تعداد جرایم مستوجب مجازات حد که در منابع فقهی ذکر شده است مورد اختلاف بین فقهاست. قانون گذار، در بخش دوم از کتاب دوم قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تعداد این جرایم را دوازده مورد ذکر و مواد مربوط را در

نه فصل تنظیم کرده است. در شماره‌های پیشین، پنج مورد از آنها را مورد بحث قرار دادیم. اینک در این شماره، موضوع حد «قذف» را که قانون گذار در مواد ۲۴۵ الی ۲۶۱ این قانون پیش‌بینی کرده است، از مواد ۲۵۵ الی ۲۶۱ با رویکرد کاربردی مورد بحث قرار می‌دهیم.



ماده‌ی ۲۵۵: «حد قذف حق الناس است و تعقیب و اجرای مجازات منوط به مطالبه مقذوف است. در صورت گذشت مقذوف در هر مرحله، حسب مورد تعقیب، رسیدگی و اجرای مجازات موقوف می شود».

شرح:

فرض عمومی جرایم و ارتباط آنها با نظم عمومی، ایجاب می نماید که تعقیب کیفری ادامه یابد. با این وصف، اصل بر تداوم تعقیب است و استثناهای وارد بر این اصل را قانون گذار تعیین می کند. ماده‌ی ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) جهات سقوط دعوای کیفری را احصاء نموده است. ماده‌ی ۱۰۰ قانون مجازات اسلامی^(۱) نیز در جرایم قابل گذشت، قاضی را در صورت گذشت شاکی خصوصی مکلف به صدور قرار موقوفی تعقیب یا قرار موقوفی اجرا نمود و در تبصره‌های یک و ۲ نیز تعریفی از جرایم قابل گذشت و غیر قابل گذشت ارائه داد. تبصره‌ی ۳ این ماده^(۲) نیز برای نخستین بار، جرایم حدی قابل گذشت شامل حد قذف و حد سرقت را برشمرد.

پیشینه‌ی تقنینی:

مفاد این ماده در تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) به این شرح بیان شده بود: «اجرای حد قذف منوط به مطالبه مقذوف است». قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) چنین حکمی را درج نکرده بود، اما مواد ۱۹۴ و ۱۹۵ این قانون که شکایت و مطالبه‌ی اجرای حد قذف را قابل انتقال به ورثه دانسته بود، دلالت بر حق الناس بودن حد قذف داشت: ماده‌ی ۱۹۴: «حد قذف اگر اجرا یا عفو نشود، به وارث منتقل می گردد».

ماده‌ی ۱۹۵: «حق مطالبه حد قذف به همه وارثان به جز زن و شوهر منتقل می شود و هر یک از ورثه می توانند آن را مطالبه کنند هر چند دیگران عفو کرده باشند».

چنانچه مقذوف در هر مرحله از مراحل دادرسی کیفری، نسبت به قاذف اعلام گذشت نماید، حد قذف ساقط می شود و مقام قضایی براساس بند «ب» ماده‌ی ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، حسب مورد اقدام به صدور قرار موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرای مجازات می نماید.

نکات مربوط به این ماده:

۱- حد قذف بنا بر قول مشهور در عداد حق الناس قرار دارد و اقامه‌ی حد در حق الناس، منوط به مطالبه‌ی صاحب حق می باشد. لازم به ذکر است که حدود در یک تقسیم بندی به سه دسته منقسم می گردند: الف- حدود حق الهی محض که گذشت یا عدم گذشت شاکی در آنها هیچ نقشی ندارد. این حدود عبارتند از: حد قوادی، حد زنا، حد لواط، حد تفخیذ، حد مساحقه، حد مصرف مسکر، حد محاربه، حد بغی و نیز حد افساد فی الارض؛ ب- حدود حق الناسی محض که گذشت یا عدم گذشت شاکی در آن نقش محوری دارد و تنها مصداق آن حد قذف می باشد؛ پ- حدود دو وجهی (حق الهی و حق الناسی) که تنها مصداق آن حد سرقت می باشد و بعضی ها قذف را نیز در همین دسته قرار داده اند. چنانچه مقذوف در هر مرحله از مراحل

دادرسی کیفری، نسبت به قاذف اعلام گذشت نماید، حد قذف ساقط می شود و مقام قضایی براساس بند «ب» ماده‌ی ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، حسب مورد اقدام به صدور قرار موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرای مجازات می نماید. لازم به ذکر است که بند «پ» ماده‌ی ۲۶۱ همین قانون، در تکمیل این ماده، به سقوط حد قذف در فرض گذشت قاذف و در صورت فوت او، گذشت همه‌ی وارث، اشاره کرده است.

۲- در کتاب کلیات قانون مجازات اسلامی و در ماده‌ی ۱۰۴، به قابل گذشت و حق الناس بودن حد قذف تصریح شده است. مطابق این ماده:

«علاوه بر جرایم تعزیری مندرج در کتاب دیات و فصل حد قذف این قانون و جرایمی که به موجب قوانین خاص قابل گذشت می باشند، جرایم مندرج در قسمت اخیر مواد (۵۹۶)، (۶۰۸)، (۶۲۲)، (۶۳۲)، (۶۳۳)، (۶۴۲)، (۶۴۸)، (۶۶۸)، (۶۶۹)، (۶۷۶)، (۶۷۷)، (۶۷۹)، (۶۸۲)، (۶۸۴)، (۶۸۵)، (۶۹۰)، (۶۹۲)، (۶۹۴)، (۶۹۷)، (۶۹۸)، (۶۹۹) و (۷۰۰) از کتاب پنجم (تعزیرات) نیز قابل گذشت محسوب می شوند».

۳- گذشت باید منجز باشد و لذا طبق ماده‌ی ۱۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۳)، گذشت مشروط و معلق فاقد اثر است. اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در زمان حاکمیت قانون سابق، چنین گذشتی را حتی پس از تحقق شرط و امری که گذشت به آن معلق شده، دارای اثر نمی دانست و طی نظر مشورتی شماره ۷/۵۵۲۶ مورخ ۱۳۷۵/۸/۲۶ آورده است: «گذشت مشروط و معلق فاقد اثر قانونی است هر چند که متعاقباً شرط یا امر معلق علیه از سوی متهم یا محکوم علیه تحقق یافته باشد». هم چنین به موجب نظر مشورتی شماره ۷/۴۷۱۳ مورخ ۱۳۸۴/۷/۱ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه: «... گذشت از مهریه

و دیه از زوج قاتل مشروط بر اینکه استیذان حاصل و قاتل قصاص شود، قابل ترتیب اثر نیست».

قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) بر خلاف رویه‌ی سابق، برای گذشت مشروط در مرحله اجرای حکم، اثر حقوقی قاتل شده است. طبق تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) (۴) اجرای مجازات منوط به عدم تحقق شرط یا معلق علیه است. قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) همچنین در جرایم موجب قصاص، گذشت مشروط را پذیرفته و در ماده‌ی ۳۶۱ مقرر داشته است: «اگر مجنی علیه یا ولی دم، گذشت و اسقاط حق قصاص را مشروط به پرداخت وجه المصلحه یا امر دیگری کند، حق قصاص تا حصول شرط، برای او باقی است» (۵).

ماده‌ی ۲۵۶: «کسی که چند نفر را به طور جداگانه قذف کند، خواه همه آنها با هم، خواه جداگانه شکایت کنند، در برابر قذف هر یک، حد مستقلی بر او جاری می شود».

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده با مختصر اصلاحات نگارشی، جایگزین ماده‌ی ۱۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است که چنین مقرر داشته بود:

«هرگاه شخصی چند نفر را به طور جداگانه قذف کند، در برابر قذف هر یک جداگانه حد بر او جاری می شود. خواه همگی با هم مطالبه حد کنند، خواه به طور جداگانه».

در ماده‌ی ۱۸۲ قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) به شرح زیر آمده است: «هرگاه شخصی چند نفر را به طور جداگانه قذف کند در برابر قذف هر یک جداگانه حد بر او جاری می شود، خواه همه آنها با هم مطالبه حد کنند خواه به طور جداگانه».

نکات مربوط به این ماده:

۱- مفاد این ماده، قول مشهور فقهاست، لیکن ابن جنید اسکافی که از فقهای متقدم امامیه می باشد، بین صورتی که شکات جداگانه شکایت کرده باشند و موردی که به صورت جمعی شکایت کرده باشند، فرق گذاشته است و در صورت نخست، قاتل به تعدد حد و در صورت دوم وحدت حد را پذیرفته است (۶).

۲- این ماده در مقام بیان این موضوع است که قذف افراد مختلف، چه حکمی دارد. بنابراین چنانچه قاذف به چند نفر به صورت جداگانه یعنی با استعمال الفاظ مجزا از یکدیگر نسبت زنا یا لواط دهد، مانند اینکه به یک زن بگوید تو مرتکب زنا شده‌ای و به مردی نیز بگوید تو مرتکب لواط شده‌ای، در مقابل قذف هر یک، حدی جداگانه بر او جاری خواهد شد و تفاوتی نمی کند که هر دو با هم شکایت و درخواست اجرای حد نمایند یا اینکه جدای از هم اقامه‌ی شکایت کنند.

۳- پرسش: آیا منظور از عبارت «به طور جداگانه» این است که قذف‌های متعدد نسبت به اشخاص متعدد، در زمان یا مکان‌های مختلف باشد یا منظور آن است که عبارت‌های مفید قذف مستقل باشد و هریک نهاد و گزاره‌ی خود را داشته باشند. به عنوان مثال بگوید «پرویز زناکار است»؛ «هوشنگ زناکار است»، اما اگر بگوید «پرویز و هوشنگ زناکار هستند»، جداگانه محسوب نمی شود؟

پاسخ: حضرت امام خمینی (ره) معتقدند در صورتی قذف جداگانه محسوب می شود که نهاد و گزاره به صورت مستقل بیان شود، مانند اینکه گفته شود: «زید زناکار است»؛ «عمرو زناکار است»؛ «بکر زناکار است»؛ اما اگر به صورت عطف آورده شود، مانند اینکه بگوید: «زید و عمرو و بکر زناکار هستند» یا «زید زناکار است و هم چنین

عمرو و بکر» قذف به یک لفظ محسوب نمی شود (۷). برخی دیگر از فقهای معاصر، صورت دوم را نیز قذف جداگانه می دانند (۸). به نظر می رسد در تحقق عبارت «به طور جداگانه» صدق عرفی کفایت می کند و الزاماً نیازی به نهاد و گزاره‌ی مستقل ندارد. ۴- دلیل حکم مقرر در این ماده، آن است که هر یک از قذف شوندگان سبب تام در وجوب حد محسوب می شوند و بر همین مبنا، مسبب که همان حد قذف است نیز متعدد خواهد شد.

۵- تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۱۳۲ (۹) قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، مفاد این ماده را به این صورت مورد تأکید قرار داده است: «چنانچه قذف نسبت به دو یا چند نفر باشد، دو یا چند مجازات اجرا می گردد».

ماده‌ی ۲۵۷: «کسی که چند نفر را به یک لفظ قذف نماید، هر کدام از قذف شوندگان می تواند جداگانه شکایت نماید و در صورت صدور حکم محکومیت، اجرای آن را مطالبه کند. چنانچه قذف شوندگان یکجا شکایت نمایند، بیش از یک حد جاری نمی شود».

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جانشین ماده‌ی ۱۵۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که چنین مقرر نموده بود:

«هرگاه شخصی چند نفر را به یک لفظ قذف نماید، اگر هر کدام از آنها جداگانه خواهان حد شوند، برای قذف هر یک از آنها حد جداگانه‌ای جاری می شود، ولی اگر با هم خواهان حد شوند، فقط یک حد ثابت می شود».

ماده‌ی ۱۸۳ قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) نیز در این خصوص مقرر داشته بود: «هرگاه شخصی چند نفر را به یک لفظ قذف نماید اگر هر کدام آنها جداگانه خواهان حد شوند برای قذف هر یک از



آنها حد جداگانه خواهد بود ولی اگر با هم خواهان حد شوند فقط یک حد ثابت می شود».

نکات مربوط به این ماده:

۱- مستند این ماده افزون بر اجماع فقها،^(۱۰) روایت صحیحی جمیل بن دراج از امام صادق (علیه السلام) است که درباره‌ی مردی که نسبت به گروهی به صورت دسته‌جمعی افترا بسته بود، چنین فرموده‌اند: «اگر به طور دسته‌جمعی درخواست حد کنند، یک حد بر او زده می‌شود و اگر جدا جدا مطالبه حد کنند، برای هر یک از آنان یک حد زده می‌شود».^(۱۱)

۲- این ماده در مقام بیان این موضوع است که قذف افراد مختلف با الفاظ اشتراکی چه حکمی دارد. مطابق این ماده، چنانچه شخصی به جماعتی معین با به کار بردن یک لفظ نسبت زنا یا لواط دهد، به عنوان مثال به شاگردان یک کلاس نسبت زنا دهد و بگوید: «تمامی زنانی که در این کلاس مشغول به تحصیل هستند، اهل ارتکاب عمل شنیع می‌باشند»، برای همگی آنها حق مطالبه‌ی حد قذف ایجاد می‌شود؛ با این توضیح که چنانچه هر یک از شاگردان آن کلاس به صورت جداگانه اقدام به طرح شکایت نمایند، بر فرض اثبات شکایت هر یک از آنها، به تعداد شکات نسبت به قاذف حد ثابت می‌شود و در صورتی که همگی با هم اقامه‌ی شکایت کنند، در صورت اثبات ادعا، تنها یک حد بر قاذف جاری خواهد شد.

۳- در خصوص طرح شکایت به صورت مجزا، اینکه قذف شوندگان با فاصله‌ی زمانی از یکدیگر اقدام نمایند، موثر در مقام نیست. بلکه ملاک این است که شکایت هر یک از آنها مجزا از دیگری اقامه شود. به دیگر سخن، معیار این است که شکایت هر یک از آنها در شکواییه‌ای جداگانه نوشته

و تقدیم مرجع صالح شده باشد.

ماده‌ی ۲۵۸: «کسی که دیگری

را به یک یا چند سبب، یک بار یا بیشتر قبل از اجرای حد قذف نماید، فقط به یک حد محکوم می‌شود، لکن اگر پس از اجرای حد، قذف را تکرار نماید حد نیز تکرار می‌شود و اگر بگوید آنچه گفته‌ام حق بود به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش محکوم می‌گردد».

پیشینه‌ی تقنینی:

ماده‌ی ۲۵۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جانشین مواد ۱۵۸، ۱۵۹ و ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است. مواد مذکور چنین مقرر داشته بود:

ماده‌ی ۱۵۸: «هرگاه قذف کننده بعد از اجرای حد بگوید آنچه گفتم حق بود، تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری می‌شود». ماده‌ی ۱۵۹: «هرگاه یک نفر را چند بار به یک سبب مانند زنا قذف کند، فقط یک حد ثابت می‌شود».

ماده‌ی ۱۶۰: «هرگاه یک نفر را به چند سبب مانند زنا و لواط قذف کند، چند حد ثابت می‌شود».

در قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) طی موادی به شرح زیر آمده است:

ماده‌ی ۱۹۰: «هرگاه یک نفر را چندبار به سبب مانند زنا قذف کند، فقط یک حد ثابت می‌شود».

ماده‌ی ۱۹۱: «هرگاه یک نفر را به چند سبب مانند زنا و لواط قذف کند، چند حد ثابت می‌شود».

نکات مربوط به این ماده:

۱- تفاوت ماده‌ی ۲۵۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) با مواد ۱۵۹ و ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) آن است که در آن دو ماده، ملاک تعدد حد تعدد اسباب بود؛

با این توضیح که اگر قاذف فردی را به چند سبب یعنی زنا و لواط قذف می‌کرد، دو حد قذف در حق او ثابت می‌شد و اگر تنها با یک سبب زنا یا لواط قذف می‌کرد، فقط یک حد ثابت می‌شد، لیکن بر اساس قانون جدید، ملاک تعدد حد، تکرار آن پیش یا پس از اجرای حد است. به عبارت دیگر، ملاک تعدد ثبوت حد آن است که قذف را پس از اجرای حد تکرار کرده باشد و دیگر فرقی ندارد که قذف تکرار شده به سبب زنا باشد یا لواط. بنابراین چنانچه حد بر قاذف به سبب نسبت دادن زنا به مقذوف جاری شود و پس از اجرای حد مجدداً نسبت لواط به او دهد یا اینکه نسبت زنا دهد، در هر صورت حد تکرار می‌شود؛ اما چنانچه حد هنوز بر او جاری نشده باشد و مجدداً همان نسبت قبلی (زنا) را تکرار کند یا اینکه نسبت دیگری (لواط) بدهد، حد تکرار نخواهد شد و تنها یک حد بر او جاری می‌شود.

تفاوت دیگر آن است که در ماده‌ی ۱۵۸ قانون قدیم، حداقل شلاق تعزیری مشخص نشده بود، اما در ماده‌ی ۲۵۸ قانون جدید، حداقل شلاق تعزیری تعیین گردیده است.

۲- ماده‌ی ۲۵۸ از سه حکم مجزا تشکیل شده است:

نخست، چنانچه قبل از اجرای حد تکرار شود، قذف اعم از اینکه به چند سبب باشد یا به یک سبب و نیز اعم از اینکه یک بار باشد یا بیش از یک بار، تنها موجب جاری شدن یک حد خواهد شد.

دوم، پس از اجرای حد تکرار شود، قذف اعم از اینکه به چند سبب باشد یا به یک سبب و نیز اعم از اینکه یک بار باشد یا بیش از یک بار، موجب تعدد حد است.

سوم، چنانچه قاذف پس از اجرای حد، بر حقانیت قذف خود تأکید نماید و بگوید قذفی که به مقذوف نسبت دادم واقعیت بود، اصرار

او قذف مجدد محسوب نمی‌شود، لیکن مستوجب شلاق تعزیری درجه‌ی شش از سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه خواهد بود؛ زیرا در هر صورت مرتکب رفتار حرامی شده است. بنابراین اصرار بر قذف پیش از اجرای حد، نه موجب تعدد حد می‌شود و نه موجب مجازات تعزیر.

۳- مستند حکم نخست این ماده در فرض قذف به یک سبب، اجماع فقهاست و فقها در فرض قذف به چند سبب، اختلاف نظر دارند. برخی اعتقاد به عدم تداخل حد دارند و معتقدند قذف به هر سبب، اقتضای حدی جداگانه دارد؛ بعضی دیگر معتقدند که حد تداخل می‌کند، اگر چه به چند سبب باشد. قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) از قول نخست تبعیت کرده بود، ولی قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) از قول دوم پیروی نموده است. مستند احکام دوم و سوم مقرر در ماده‌ی ۲۵۸ قانون جدید، ادعای اجماع فقها و نصوص متواتر است.^(۱۲)

۴- پرسش: چنانچه شخصی به دیگری بگوید «توزناکاری» و شخص ثالثی بگوید «آنچه این شخص می‌گوید صحیح است» آیا شخص ثالث مستوجب حد است؟

پاسخ: با توجه به ملاک ماده‌ی ۲۵۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) به نظر می‌رسد در فرض سؤال حد قذف جاری نمی‌شود و شخص ثالث به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه‌ی شش محکوم خواهد شد.

۵- پرسش: با توجه به عبارت «لکن اگر پس از اجرای حد قذف را تکرار نماید، حد نیز تکرار می‌شود»، آیا تکرار حد قذف تا مرتبه‌ی سوم است و قاذف بر اساس ماده‌ی ۱۳۶ قانون مجازات اسلامی^(۱۳) در مرتبه‌ی چهارم کشته می‌شود؛ یا در هر صورت تکرار قذف، موجب تکرار حد قذف است هر چند که در مرتبه‌ی چهارم باشد؟ پاسخ: به نظر می‌رسد موضوع ماده‌ی

۲۵۸ با رعایت ماده‌ی ۱۳۶ قابل اعمال است؛ به این معنا که تکرار حد قذف مانند سایر جرایم مستوجب حد، تا سه بار مستوجب تکرار حد قذف است و بیش از آن مجازات اعدام را به دنبال خواهد داشت.

قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) بر خلاف رویه‌ی سابق، برای گذشت مشروط در مرحله اجرای حکم، اثر حقوقی قائل شده است. طبق تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) اجرای مجازات منوط به عدم تحقق شرط یا معلق علیه است.

ماده‌ی ۲۵۹: «پدر یا جد پدری که فرزند یا نوه خود را قذف کند، به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه‌ی شش محکوم می‌گردد».

شرح:

کودکی به عنوان دوران شکل‌گیری شخصیت انسان، از اهمیت بالایی برخوردار است. این اهمیت و همچنین رشد نایافتگی جسمانی و عقلانی کودک، ایجاب می‌کند که قانون‌گذار حمایت‌های خاص خود را متوجه این گروه کند.

ارتباط نزدیک اعضای خانواده از دو بعد فیزیکی و عاطفی موجب می‌شود تا به جرایم ارتكابی توسط اعضای خانواده علیه دیگر اعضا و جرایم ارتكابی توسط اعضای خانواده در حمایت از عضو دیگر نگاهی متمایز داشته باشیم.^(۱۴) رابطه‌ی خانوادگی گاه به عنوان عامل موجهه‌ی جرم، رکن قانونی را زائل می‌کند و گاه موجب معافیت

از مجازات است و در برخی جرایم نیز موجب تغییر میزان مجازات می‌گردد. از موارد موجب تشدید مجازات می‌توان به جرم سوءاستفاده از ضعف نفس اشخاص غیر رشید اشاره کرد؛ همچنین گاه ارتباط خانوادگی با بزه‌دیده یا با موضوع جرم، موجب تخفیف مجازات است، از جمله در جرم قذف که از جرایم حدی است، ارتباط خانوادگی با مقذوف موجب تخفیف مجازات حد به تعزیر شده است و در جرم مساعدت برای خلاصی مجرم از محاکمه یا مخفی کردن او، رابطه‌ی خانوادگی مرتکب (فراری دهنده) با موضوع جرم (فراری داده شده) موجب تخفیف مجازات است.

در قوانین ایران، گاهی ارتباط خانوادگی موجب معافیت از مجازات می‌شود. معافیت از مجازات به لحاظ ارتباط خانوادگی، در مجازات‌های از نوع حد و قصاص دیده می‌شود و عمده حالت آن عدم قصاص نفس پدر و جد پدری بابت قتل فرزند، رفع مجازات حد از پدر و جد پدری بابت قذف فرزند و رفع حد سرقت از پدر و جد پدری است که مال فرزند یا نوه‌ی خود را می‌ربایند.

در تفاوت علت موجهه‌ی جرم با سبب معافیت از مجازات از حیث نظری گفته شده است؛^(۱۵) در علت موجهه‌ی جرم، رکن قانونی زائل شده و لذا جرمی محقق نمی‌شود و از این رو رفتار معاون جرم یا شریک در جرم نیز فاقد عنوان مجرمانه است، اما در معافیت از مجازات، به رغم تحقق جرم، مجازات اعمال نمی‌شود. معافیت از مجازات گاه ناشی از حالت یا شرایط خاص در مرتکب است که عوامل رافع مسؤولیت کیفری نامیده می‌شود و از موضوع ما خارج است؛ و گاه برخی مصالح عمومی ایجاب می‌نماید که مرتکب مجازات نشود. مانند تشویق مرتکب به همکاری با پلیس و مرجع قضایی در شناخت



شرکای جرم که تحت عنوان معاذیر قانونی قابل بحث است. برخی از حقوق دانان^(۱۶) عدم اجرای مجازات به لحاظ گذشت شاکی خصوصی در جرایم قابل گذشت را نیز از جهات معافیت از مجازات دانسته‌اند. تبصره‌ی ماده‌ی ۲۵۹ قانون مذکور^(۱۷)، قذف فرزند توسط پدر یا جد پدری را موجب تعزیر دانسته است. آنچه بیان شد، مربوط به قذف فرزند توسط پدر یا جد پدری است، اما اگر اظهارات پدر یا جد پدری خطاب به فرزند به طور غیر مستقیم نسبت زنا به مادر وی محسوب شود، مانند آنکه پدری به فرزند مشروع خود بگوید تو فرزند من نیستی، قذف مادر محسوب خواهد شد.^(۱۸) قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) در خصوص اینکه آیا در مثال فوق، فرزند می‌تواند به عنوان وارث مادر، مطالبه‌ی اجرای قذف را نسبت به پدر بنماید، ساکت بود و لذا در این خصوص اختلاف نظر مشاهده می‌شد.

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده در تبصره‌ی ماده‌ی ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) به این صورت مقرر شده بود: «اگر پدر یا جد پدری فرزندش را قذف کند، تعزیر می‌شود». تبصره‌ی ماده‌ی ۱۸۰ قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) همین حکم را چنین آورده بود: «اگر پدر یا جد پدری فرزندش را قذف کند تعزیر می‌شود».

نکات مربوط به این ماده:

۱- تفاوت ماده‌ی ۲۵۹ این قانون با تبصره‌ی ماده‌ی ۱۴۹ قانون سابق آن است که در قانون جدید میزان تعزیر معین شده است و ایرادی که همواره به تبصره‌ی سابق به جهت تعارض با اصل قانونی بودن مجازات‌ها مطرح می‌شد، به درستی مرتفع گردیده است.

از دیگر تفاوت‌های قانون قدیم و جدید این است که در ماده‌ی ۲۵۹ قانون جدید، واژه‌ی «نوه» پس از کلمه‌ی «فرزند» اضافه شده است.

ماده‌ی ۲۵۸: «کسی که دیگری را به یک یا چند سبب، یک‌بار یا بیشتر قبل از اجرای حد قذف نماید، فقط به یک حد محکوم می‌شود، لکن اگر پس از اجرای حد، قذف را تکرار نماید حد نیز تکرار می‌شود و اگر بگوید آنچه گفته‌ام حق بود به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش محکوم می‌گردد».

قاعده‌ی «کل من ترک واجباً أو فعل محرماً فللحاکم ان یعزره» تعزیر می‌شوند. باتوجه به اینکه این ماده، مجازات پدر یا جد پدری را در قذف فرزند، تعزیر قرار داده است، مجالی برای تطبیق عمل پدر یا جد پدری با یکی از عناوین مجرمانه‌ی تعزیری شامل افتراء (ماده‌ی ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵)، توهین (مواد ۶۰۸ و ۶۰۹ قانون پیش گفته) یا نشر اکاذیب به قصد اضرار به غیر (ماده‌ی ۶۹۸ همان قانون) نمی‌باشد.

ماده‌ی ۲۶۰: «حد قذف اگر اجرا نشده و مقذوف نیز گذشت نکرده باشد، به همه ورثه به غیر از همسر منتقل می‌گردد و هر یک از ورثه می‌تواند تعقیب و اجرای آن را مطالبه کند، هر چند دیگران گذشت کرده باشند».

تبصره- در صورتی که قاذف، پدر یا جد پدری وارث باشد، وارث نمی‌تواند تعقیب متهم یا اجرای حد را مطالبه کند».

پیشینه‌ی تقنینی:

متن این ماده جایگزین مواد ۱۶۳ و ۱۶۴ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که چنین مقرر می‌داشت: ماده‌ی ۱۶۳: «حد قذف اگر اجرا یا عفو نشود، به وارث منتقل می‌گردد». ماده‌ی ۱۶۴: «حق مطالبه حد قذف به همه وارثان به جز زن و شوهر منتقل می‌شود و هر یک از ورثه می‌تواند آن را مطالبه کنند، هر چند دیگران عفو کرده باشند».

تبصره‌ی این ماده در ماده‌ی ۱۵۰ قانون سابق دارای سابقه‌ی تقنینی است. ماده مزبور چنین مقرر می‌نمود:

ماده‌ی ۱۵۰: «هرگاه مردی همسر متوفای خود را قذف کند و آن زن جز فرزند همان مرد وارثی نداشته باشد، حد ثابت نمی‌شود اما اگر آن زن وارثی غیر از فرزند همان مرد

۲- هر شخصی که به فرد دیگری نسبت زنا یا لواط دهد، مستوجب حد قذف است و وجود یا عدم وجود رابطه‌ی خویشاوندی تأثیری در این امر ندارد. بنابراین چنانچه مادری فرزند خود، یا فرزند مادری خود را قذف کند و یا عمویی برادرزاده‌ی خود را قذف نماید، همگی مشمول اجرای حد خواهند شد. تنها استثنای این ماده، معافیت قذف پدر و جد پدری نسبت به فرزند یا نوه‌ی خود می‌باشد.

۳- حکم مقرر در این ماده، خلاف قاعده بوده و حکم استثنایی محسوب می‌شود. بر همین مبنا باید به قدر متیقن پایبند بود و از تسری آن به موارد مشتبه خودداری کرد. بنابراین نمی‌توان موضوع این ماده را به قذف فرزند یا نوه نسبت به پدر یا جد پدری تسری داد.

۴- علت تعیین مجازات تعزیری برای پدر یا جد پدری آن است که اگرچه حد قذف در حق آنها ساقط می‌شود، لیکن در هر صورت مرتکب رفتار حرام شده‌اند و مطابق

داشته باشد، حد ثابت می شود».

در ماده‌ی ۱۹۵ قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) به شرح زیر آمده است: «حق مطالبه حد قذف به همه وارثان به جز زن و شوهر منتقل می شود و هر یک از ورثه می توانند آن را مطالبه کنند هر چند دیگران عفو کرده باشند».

نکات مربوط به این ماده:

۱- دلیل حکم مقرر در این ماده و تبصره‌ی آن، اجماع فقهاست که قانون گذار نیز از آن تبعیت نموده است.^(۱۹)

۲- این ماده استثنایی از قاعده‌ی «إن الحد لا یورث» «حد به ارث نمی رسد» است. براساس قاعده، حد به واسطه‌ی اینکه از حقوق الهی محسوب می شود، بحث به ارث رسیدن در مورد آن سالبه به انتفای موضوع است. تنها استثنای این قاعده، حد قذف است که در عداد حقوق الناس می باشد.

۳- مطابق این ماده، چنانچه مقذوف پیش از اجرای حد و قبل از آنکه اعلام گذشت کند، فوت نماید، تعقیب و اجرای حد قذف به تمامی وراث غیر از همسر منتقل می شود و همه‌ی آنها یا هر یک از آنها می توانند آن را مطالبه کنند.

۴- چنانچه احدی از ورثه حد قذف را تعقیب و به صورت کامل اجرا نماید، دیگر حقی برای سایر وراث در مطالبه‌ی این حد باقی نمی ماند؛ زیرا با اجرای حد توسط احدی از ورثه، قاذف به مجازات مقرر برای رفتار خود رسیده است و دیگر نمی توان او را مجدد مورد تعقیب و اجرای مجازات قرار داد. به عبارت دیگر، در فرضی که حد توسط احدی از ورثه مطالبه و اجرا می شود، دعوای کیفری مشمول اعتبار امر مختوم می گردد و نسبت به طرح مجدد آن، حسب بند «ج» از ماده‌ی ۱۳^(۲۰) قانون جدید آیین دادرسی کیفری، قرار موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرای مجازات صادر خواهد شد.

۵- ورثه‌ای که حق استیفای حد

قذف را دارند، عبارتند از تمامی افرادی که به هنگام مرگ مورث (مقذوف)، در قید حیات هستند و از اموال او ارث می برند،^(۲۱) غیر از همسر مقذوف که حقی جهت استیفای حد قذف ندارد.^(۲۲)

۶- پرسش: چنانچه حد قذف به فرزند یا نوه به ارث برسد و قذف کننده پدر یا جد پدری آنها باشد، آیا وراث براساس ماده‌ی ۲۵۹ این قانون دارای حد قذف هستند؟

پاسخ: تبصره‌ی ماده‌ی ۲۵۹ این قانون، در مقام پاسخ به این سؤال مقرر نموده است: «در صورتی که قاذف پدر یا جد پدری وارث باشد، وارث نمی تواند تعقیب متهم یا اجرای حد را مطالبه کند». مفاد این ماده به صورت مصداقی در ماده‌ی ۱۵۰ قانون سابق نیز آمده بود.

ماده‌ی ۲۶۱: «در موارد زیر حد قذف در هر مرحله از مراحل تعقیب، رسیدگی و اجرا ساقط می شود:
الف- هرگاه مقذوف، قاذف را تصدیق نماید؛

ب- هرگاه آنچه به مقذوف نسبت داده شده با شهادت یا علم قاضی اثبات شود؛

پ- هرگاه مقذوف و در صورت فوت وی، ورثه او گذشت کند؛

ت- هرگاه مردی زنش را پس از قذف به زنای پیش از زوجیت یا زمان زوجیت لعان کند؛

ث- هرگاه دو نفر یکدیگر را قذف کنند، خواه قذف آنها همانند، خواه مختلف باشد.

تبصره- مجازات مرتکبان در بند (ث)، سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش است».

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده و تبصره‌ی آن، با اصلاحات نگارشی و ادبی جایگزین مواد ۱۶۱ و ۱۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب (۱۳۷۰) شده است:

ماده‌ی ۱۶۱: «حد قذف در موارد زیر ساقط می شود: ۱- هرگاه قذف شونده، قذف کننده را تصدیق کند؛ ۲- هرگاه شاهد با نصاب معتبر آن به چیزی که مورد قذف است شهادت دهند؛ ۳- هرگاه قذف شونده یا همه ورثه او قذف کننده را عفو نمایند؛ ۴- هرگاه مردی زنش را پس از قذف لعان کند». ماده‌ی ۱۶۲: «هرگاه دو نفر یکدیگر را قذف کنند، خواه قذف آنها همانند و خواه مختلف باشد، حد ساقط و هر یک تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیری می شوند».

در ماده‌ی ۱۹۲ قانون حدود و قصاص و مقررات آن (۱۳۶۱) به شرح زیر آمده است: «حد قذف در موارد زیر ساقط می شود: ۱- هرگاه قذف شونده، قذف کننده را تصدیق نماید. ۲- هرگاه شاهد با نصاب معتبر آن به چیزی که مورد قذف است شهادت دهند. ۳- هرگاه قذف شونده یا همه ورثه او قذف کننده را عفو نمایند. ۴- مردی زنش را پس از قذف لعان کند».

نکات مربوط به این ماده:

۱- این ماده در مقام بیان موارد سقوط حد قذف است. براساس این ماده، چنانچه هر یک از موجبات پنج گانه مذکور در هر مرحله از مراحل تعقیب، رسیدگی و اجرای حکم حاصل گردد، حد قذف ساقط می شود.

۲- مستند این ماده و تبصره‌ی آن، افزون بر روایات متواتر، اجماع فقها نیز می باشد.^(۲۳)

۳- مطابق بند «الف» این ماده، از موارد سقوط حد قذف آن است که مقذوف به رفتار زنا یا لواطی که به او منتسب شده است اقرار نماید و از این طریق قذف قاذف را مورد تأیید و تصدیق قرار دهد. علت سقوط



حد در فرض تصدیق مقذوف آن است که قذف از صور خاص اقتراف محسوب می شود و در بزه افتراء، چنانچه صحت اسناد به هر طریقی ثابت شود، جرمی محقق نشده است. وقتی که مقذوف قذف را تصدیق می کند، در واقع به آنچه که به او نسبت داده شده است اقرار می کند و لذا مجازات یعنی حد قذف ساقط خواهد شد.

۴- در تصدیق مقذوف، یک مرتبه اقرار کفایت می کند؛ زیرا املاک این است که صحت اسناد ثابت شود و با یک مرتبه تأیید، نسبت زنا یا لواطی که به او داده شده است، حاصل می گردد.

۵- پرسش: آیا تصدیق و اقرار مقذوف باید نزد قاضی دادگاه و در محضر دادگاه باشد تا حد قذف از قاذف ساقط شود یا اینکه صرف اقرار در هر زمان و مکانی، در صورت اثبات، برای سقوط حد قذف کفایت می کند؟

پاسخ: به نظر می رسد مستفاد از اطلاق این ماده، آن است که اقرار نزد قاضی محکمه ضرورتی ندارد. تبصره ۲ ماده ۲۱۸^(۳۴) که اعتبار شرعی اقرار را منوط به ادای آن نزد قاضی محکمه دانسته است، قابل تسری به موضوع بحث نیست؛ زیرا آن تبصره در مقام بیان اثبات جرایم حدی است نه سقوط حد.

۶- بر اساس بند «ب» این ماده، دومین مورد از موارد سقوط حد قذف، آن است که زنا یا لواط نسبت داده شده به واسطه ی شهادت شهود یا علم قاضی به اثبات برسد. شایان ذکر است که در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) اشاره ای به علم قاضی در اثبات صحت اسناد نشده بود، لیکن قانون گذار جدید بر مبنای نظر امام خمینی (ره) این مورد را نیز به بند «ب» ماده ۲۶۱ اضافه نموده است.^(۳۵)

۷- سومین جهت از جهات سقوط حد قذف بر اساس بند «پ» ماده ۲۶۱ آن است

که قاذف و در صورت فوت او، تمامی وراثت وی نسبت به مقذوف اعلام گذشت نمایند. همان گونه که گفته شد، حد قذف در عداد حقوق الناس قرار دارد و با گذشت صاحب حق، در هر مرحله از مراحل پنج گانه ی فرایند دادرسی کیفری، مجازات ساقط شده

در قوانین ایران، گاهی ارتباط خانوادگی موجب معافیت از مجازات می شود. معافیت از مجازات به لحاظ ارتباط خانوادگی، در مجازات های از نوع حد و قصاص دیده می شود و عمده حالت آن عدم قصاص نفس پدر و جد پدری بابت قتل فرزندان، رفع مجازات حد از پدر و جد پدری بابت قذف فرزندان و رفع حد سرقت از پدر و جد پدری است که مال فرزند یا نوه ی خود را می ربایند.

و حسب مورد قرار موقوفی تعقیب یا قرار موقوفی اجرای مجازات، صادر می شود. ماده ۲۵۵ همین قانون نیز تأییدی است بر مبنای این بند که همانا حق الناس بودن حد قذف می باشد.

۸- جهت چهارم از موارد سقوط حد قذف آن است که مردی به زنش نسبت زنا دهد اعم از آنکه قذف به زنا ی پیش از زوجیت باشد یا زمان زوجیت، سپس او را مورد لعان قرار دهد.

۹- لعان در معنای لغوی، یکدیگر را لعنت و نفرین نمودن است،^(۳۶) اما در معنای اصطلاحی و معنای فقهی عبارت از این است که مردی همسر دایمی خود را که با او نزدیکی نموده است و آن زن اشتها به زنا ندارد و بالغ و عاقل و سالم نیز هست، متهم به ارتکاب زنا نماید و مدعی شود که زنا ی او را مشاهده کرده است.^(۳۷)

۱۰- اجرای لعان منوط به بیان صیغه ی خاصی توسط طرفین نزد قاضی دادگاه است. تشریفات اجرای لعان در قوانین موضوعه مشخص نشده و مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، قاضی دادگاه در این خصوص باید به منابع معتبر فقهی یا فتاوی مشهور مراجعه نماید. اداره ی حقوقی قوه ی قضاییه نیز به موجب نظریه مشورتی شماره ی ۷/۵۷۲۳ مورخ ۱۳۸۰/۰۶/۲۷ در این باره چنین اظهار عقیده کرده است: «در قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران، مقرراتی جهت اجرای لعان نیامده و باید به منابع معتبر و مشهور فقه اسلامی مراجعه شود و طبق آنها عمل شود».^(۳۸)

۱۱- با انجام لعان، آثار زیر مترتب می شود: الف- عقد نکاح میان طرفین منفسخ می شود؛

ب- میان زوجین حرمت ابدی ایجاد می گردد؛^(۳۹)

پ- حد قذف از مرد و حد زنا از زن ساقط می شود؛

ت- زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی برند.

۱۲- بر اساس بند «ث» این ماده، چنانچه دو نفر یکدیگر را مورد قذف قرار دهند که در اصطلاح تقاذف گفته می شود، حد از هر دو ساقط می شود. در این فرض تفاوتی نمی کند که قذف آنها همانند باشد مانند آنکه هر دو یکدیگر را به زنا نسبت دهند؛ یا مختلف باشد به این فرض که یکی دیگری را به لواط نسبت دهد و در مقابل دیگری او را به زنا نسبت دهد.

۱۳- بر اساس تبصره ی این ماده، در فرض تقاذف، حد قذف از هر دو طرف ساقط می شود، لیکن هر دو به تحمل سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه ی شلاق تعزیری درجه ی شش محکوم می شوند. این تبدیل حد به تعزیر، صرفاً در خصوص تقاذف است، نه تحقق سایر بندهای این ماده.

۱۵. همان‌جا.
۱۶. بنگرید به: صانعی، پرویز، **حقوق جزای عمومی**، جلد دوم، پیشین، صفحات ۶۷-۶۸.
۱۷. «پدر یا جد پدری که فرزند یا نوه خود را قذف کند، به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش محکوم می‌شود».
۱۸. ماده‌ی ۲۴۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «هرگاه کسی به فرزند نامشروع خود بگوید تو فرزند من نیستی و یا به فرزند مشروع دیگری بگوید تو فرزند پدرت نیستی، قذف مادر وی محسوب می‌شود».
۱۹. برای ملاحظه‌ی آراء فقها و ادله و مستندات ایشان، بنگرید به: خویی، آیت‌الله ابوالقاسم، **مبانی تکملة المنهاج**، جلد چهل و یکم، قم: موسسه‌ی احیای آثار امام خویی، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
۲۰. ماده‌ی ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «تعقیب امر کیفری که طبق قانون شروع شده است و هم‌چنین اجرای مجازات موقوف نمی‌شود، مگر در موارد زیر:
 - الف- فوت متهم یا محکوم‌علیه؛
 - ب- گذشت شاکی یا مدعی خصوصی در جرایم قابل گذشت؛
 - پ- شمول عفو؛
 - ت- نسخ مجازات قانونی؛
 - ث- شمول مرور زمان در موارد پیش‌بینی شده در قانون؛
 - ج- توبه متهم در موارد پیش‌بینی شده در قانون؛
 - چ- اعتبار امر مختوم».
۲۱. این موضوع در باب ارث قانون مدنی به این صورت مورد اشاره قرار گرفته است:

ماده‌ی ۸۶۲: «اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند، سه‌طبقه‌اند: ۱- پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد ...».

ماده‌ی ۸۶۳: «وارثین طبقه بعد وقتی ارث می‌برند که از وارثین طبقه قبل کسی نباشد».

ماده‌ی ۸۷۵: «شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مورث است ...».
۲۲. عدم وراثت همسر نسبت حد قذف، استثنای بر استثناء محسوب می‌شود؛ با این توضیح که ارث بردن حد قذف، استثنایی بر قاعده‌ی کلی عدم توارث در حدود است و محروم بودن همسر از وراثت نسبت به حد قذف نیز استثنایی بر توارث همه‌ی ورثه نسبت به حد قذف است.
۲۳. برای ملاحظه‌ی آراء فقها و ادله و مستندات ایشان، بنگرید به: کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، جلد هفتم، پیشین.
۲۴. «اقرار در صورتی اعتبار شرعی دارد که نزد قاضی در محکمه انجام گیرد».
۲۵. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در خصوص دیدگاه امام خمینی (ره) بنگرید به: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی قضاء، **گنجینه استفتائات قضایی**، پیشین.
۲۶. معین، محمد، **فرهنگ فارسی معین**، پیشین، صفحه‌ی ۹۲۰.
۲۷. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در خصوص تشریفات لعان و تفصیل شرایط آن، بنگرید به: موسوی خمینی، آیت‌الله سیدروح‌الله، **تحریر الوسیله**، جلد دوم، پیشین.
۲۸. معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، **مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری**، جلد نخست، پیشین، صفحه‌ی ۷۵۲، ذیل بند ۴ ماده‌ی ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰.
۲۹. ماده‌ی ۱۰۵۲ قانون مدنی در این مورد چنین مقرر کرده است: «تقریقی که بالعان حاصل می‌شود، موجب حرمت ابدی است».
۱. «در جرایم تعزیری قابل گذشت، گذشت شاکی یا مدعی خصوصی حسب مورد موجب موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرای مجازات است.
- تبصره‌ی ۱- جرایم قابل گذشت، جرایمی می‌باشند که شروع و ادامه تعقیب و رسیدگی و اجرای مجازات منوط به شکایت شاکی و عدم گذشت وی است.
- تبصره‌ی ۲- جرایم غیر قابل گذشت، جرایمی می‌باشند که شکایت شاکی و گذشت وی در شروع به تعقیب و رسیدگی و ادامه آنها و اجرای مجازات تأثیری ندارد ...».
۲. تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۰۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «مقررات راجع به گذشت شاکی در مورد مجازات‌های قصاص نفس و عضو، حد قذف و حد سرقت، همان است که در کتاب دوم حدود و سوم قصاص این قانون ذکر شده است. گذشت شاکی در سایر حدود تأثیری در سقوط و تخفیف مجازات ندارد».
۳. «گذشت باید منجز باشد و به گذشت مشروط و معلق در صورتی ترتیب اثر داده می‌شود که آن شرط یا معلق‌علیه تحقق یافته باشد. هم‌چنین عدول از گذشت، مسموع نیست ...
- تبصره‌ی ۲- تأثیر گذشت قیم اتفاقی، منوط به تأیید دادستان است».
۴. «تبصره‌ی ۱- گذشت مشروط یا معلق مانع تعقیب، رسیدگی و صدور حکم نیست، ولی اجرای مجازات در جرایم قابل گذشت منوط به عدم تحقق شرط یا معلق‌علیه است. در این صورت، محکوم‌علیه با قرار تأمین مناسب آزاد می‌شود».
۵. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در خصوص گذشت شاکی خصوصی، بنگرید به: اسدی، لیلا سادات، **شرحی بر قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)- کلیات و ضابطان**، پیشین، ذیل ماده‌ی ۱۳.
۶. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، **شرح جامع و کاربردی قانون مجازات اسلامی**، جلد نخست، پیشین، صفحه‌ی ۶۳۷.
- ضمناً برای ملاحظه‌ی آراء فقها و ادله و مستندات ایشان، بنگرید به: نجفی، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، جلد چهل و یکم، پیشین.
۷. موسوی خمینی، آیت‌الله سید روح‌الله، **تحریر الوسیله**، جلد دوم، پیشین، صفحه‌ی ۴۷۵.
۸. آیت‌الله بهجت، **جامع المسائل**، جلد پنجم، صفحه‌ی ۳۰۰.
۹. شایان ذکر است که ماده‌ی ۱۳۲ قانون مجازات اسلامی، در مقام بیان مقررات تعدد در جرایم مستوجب حد می‌باشد.
۱۰. برای ملاحظه‌ی آراء فقها و ادله و مستندات ایشان، بنگرید به: نجفی، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، جلد چهل و یکم، پیشین.
۱۱. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در خصوص دلالت و سند این روایت و سایر روایات با این مضمون، بنگرید به: حر عاملی، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، جلد هجدهم، پیشین.
۱۲. برای ملاحظه‌ی آراء فقها و ادله و مستندات ایشان، بنگرید به: نجفی، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، جلد چهل و یکم؛ کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، جلد هفتم، پیشین.
۱۳. ماده‌ی ۱۳۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «هرگاه کسی سه بار مرتکب یک نوع جرم موجب حد شود و هر بار حد آن جرم بر او جاری گردد، حد وی در مرتبه چهارم اعدام است».
۱۴. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در خصوص تأثیر ارتباط خانوادگی بر جرم و مجازات، بنگرید به: اسدی، لیلا سادات، **حقوق کیفری خانواده**، تهران: نشر میزان، چاپ دوم، بخش چهارم.



موارد خدشه بر نظم عمومی در قانون مجازات اسلامی

رحیم رحیمی میلانی، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی و دادستان نظامی استان گلستان

قسمت اول



چکیده

تحصیل اهداف اجتماعی، نیازمند تحقق نظم عمومی است. یعنی جامعه باید روی ریل از پیش تعیین شده‌ای حرکت کند تا بتوان به آن جامعه‌ی منضبط اطلاق کرد. هر کشوری با هر سیستم حکومتی، نیازمند برخورداری از نظم و ترتیب معینی برای اداره‌ی خود می‌باشد. آداب و رسوم و فرهنگ و عرف جوامع، هر چقدر قوی باشند، به تنهایی قادر به ایجاد نظم عمومی نیستند. وضع قواعد و مقررات موضوعه، تدبیر بایسته‌ای است که حاکمیت برای نهادینه‌سازی نظم عمومی بدان مبادرت می‌ورزد. یکی از ارکان اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها قانونی بودن محکمه است یعنی نباید اجازه بدهیم هر کس به زعم خود فرد را مستحق کشتن تشخیص، خود صادرکننده و مجری حکم باشد. اما مقنن خود از اصل قانونی موصوف و ماده‌ی ۱۲ قانون مجازات اسلامی عدول کرده و طبق ماده‌ی ۲۸۰ مجازات اسلامی ۱۳۹۲ اجازه داده است هر کس یا گروهی در مقابله با مجاریبان دست به اسلحه ببرد، عملش شامل جرم محاربه نباشد و حتی برای او تعزیری هم در نظر نگیرد. یا براساس بندهای الف، ب و پ ماده‌ی ۳۰۲ اگر مجنی علیه مرتکب جرم حدی مستوجب سلب حیات، جرم حدی مستوجب قطع عضو یا مستحق قصاص نفس یا عضو شده باشد و کسی او را حسب مورد بکشد، یا صاحب حق قصاص به مقدار آن قصاص کند و یا او را قطع عضو کند، به قصاص یا دیه محکوم نمی‌شود. یعنی به زعم خود او را مهدورالدم تشخیص و خودسرانه مرتکب قتل یا قطع عضو گردد و آنگاه دادگاه فقط می‌تواند (مجبور نیست) براساس ماده‌ی ۴۴۷ تعزیر کند. یا شوهر اجازه داشته باشد تا هرگاه همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند، بدون محاکمه هر دو را بکشد و یا یک نفر با سبق تصمیم، قصد جان فرد بی‌گناهی می‌کند از طرفی هم می‌داند که اگر او را بکشد، قصاص خواهد شد. بنابراین، راه بهتر و آسانتری (اکراه به قتل) را انتخاب می‌نماید؛ زیرا نهایت مجازات اکراه‌کننده حبس ابد می‌باشد. پس جای حفظ نظم عمومی در این مواد کجاست؟ در این مقاله سعی شده تا به برخی از بی‌مهری‌های قانون‌گذار نسبت به جایگاه نظم عمومی در قانون مجازات اسلامی (قتل) اشاره و به بیان راهکارهایی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: نظم عمومی، اکراه در قتل، مهدورالدم، اشتباه در هویت، قتل در فراش

درآمد

«نظم عمومی» به عنوان یک «قاعده برتر» شناخته شده و شهروندان با پذیرش (یا عدم رد) تابعیت خود، به طور ضمنی انقیاد در برابر آن را فرض می‌پندارند و اختلال در نظم عمومی عملی است ارادی (فعل یا ترک فعل) که می‌تواند ماهیتی مدنی یا کیفری نیز داشته باشد. هر جا و به هر شکلی که تامین نیازهای اساسی قطع شده یا تعرضی به روند برخورداری از حقوق شهروندی صورت پذیرد، نظم عمومی جامعه مختل شده است. این رفتار هم می‌تواند توسط مردم بروز پیدا کند و هم دولت. نظم عمومی پیش نیاز توسعه و توانمندی یک جامعه و شرط لازم برخورداری از بسیاری مصادیق حقوق شهروندی است. البته این مطلوبیت نباید مستمسک تعرض به دیگر حقوق شود. حقوق دانان تعریف واحد و روشنی از نظم عمومی ارائه نکرده‌اند. به نظر می‌رسد، این مفهوم در نزد دانشیان حقوق نیز چندان روشن نیست و در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۱۵۰ صفای، ۱۳۸۲، ص ۵۱) زیرا در تعیین ضابطه تشخیص قواعد نظم عمومی، تفسیرهای گوناگونی از نظم عمومی ارائه کرده‌اند. وجود تفسیرهای متفاوت ناشی از چندگانگی ماهیت حقوقی نظم عمومی نیست، بلکه با یک استقرای ناقص در قوانین به خوبی استدراک می‌شود، در تمامی مواردی که به نظم

عمومی استناد می‌شود، هدف این است که از اجرای امری که با منافع و مصالح عمومی جامعه تعارض دارد، ممانعت شود. به این معنا که مصالح عام مورد نظر برای وضع قواعد با مصالح فردی اشخاص درگیر است و در این صورت مصلحت اهم که همان مصالح عمومی است، ترجیح داده شده است.

**هرجا و به هر شکلی
که تامین نیازهای
اساسی قطع شده
یا تعرضی به
روند برخورداری از
حقوق شهروندی
صورت پذیرد، نظم
عمومی جامعه مختل
شده است. این رفتار
هم می‌تواند توسط
مردم بروز پیدا کند و
هم دولت.**

بدیهی است که مصالح و منافع جامعه امری ثابت نیست و دایم در حال تغییر و تحول است. بنابراین عوامل مؤثر در تعیین آن مصالح و منافع هم بسیار متنوع خواهد بود. نتیجه این می‌شود که برای شناسایی مفهوم نظم عمومی، نمی‌توان معنا و مفهوم ثابتی را در نظر گرفت؛ یعنی نظم عمومی یک مفهوم نسبی خواهد بود که با ملاحظه همه عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک

جامعه تعیین خواهد شد. البته این بدان معنا نیست که نظم عمومی دارای مفاهیم متعدد است. (سنه‌وری، بی تا، ص ۴۰۱-۳۹۹)

بنابراین قاعده‌ای مربوط به نظم عمومی است که در ردیف اموری باشد که نظام جامعه، چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اخلاقی به آن وابسته است و نقض آن امور به این نظام خدشه و خللی وارد آورد و قوه‌ی حاکمه را از استقرار آن نظام ناتوان سازد. طبیعی و بدیهی است که در یک جامعه نظام‌مند، افراد نباید بتوانند قدرت برهم زدن این نظم را با تراضی داشته باشند. لذا گفته شده است: «از مهم‌ترین اوصاف نظم عمومی، لزوم رعایت آن از سوی همه افراد جامعه است».

(سنه‌وری، پیشین، ص ۳۹۹)

حقوق دانان، منافع عمومی را ضابطه تعیین قواعد امری می‌دانند و قوانینی را که به منظور حفظ منافع جمعی افراد یک جامعه وضع می‌شوند، قوانین دارای جنبه نظم عمومی و امری می‌نامند. (کاتوزیان، پیشین، ص ۱۵۹) بدیهی است که غالب قوانین، جنبه اجتماعی دارد و مصلحتی عام در وضع آن مدنظر قانون‌گذار بوده است. بنابراین، چنین ضابطه‌ای نمی‌تواند به تنهایی تعیین‌کننده قاعده‌آمره و مفهوم نظم اجتماعی باشد. محرک قانون‌گذار در وضع بسیاری از قواعد موجود، مصلحت عمومی است، ولی مصلحت مربوط به آزادی

اراده افراد، از دید قانون گذار بر آن مصلحت ترجیح داده شده است. در پاره‌ای از موارد نیز استیفای مصلحت عمومی، به مراتب در نظر مقنن مهم‌تر است. در این موارد است که قانون با نظم عمومی مرتبط می‌گردد به نظر می‌رسد، نظم عمومی قواعدی را در برمی‌گیرد که همگان باید به آن احترام گذارند تا نظام اجتماع حفظ و از هم نگسلد و قوای اداره کننده جامعه، تنها براساس رعایت آن قواعد از سوی همه افراد، وظایف خود را انجام و جامعه را اداره کنند. قواعد مربوط به نظم عمومی می‌تواند در زمینه اداره جامعه، امور اقتصادی، معیشتی و قراردادی افراد اجتماع و نیز در مورد امور خانواده و غیر اینها باشد. لذا اهمیت شناخت مفهوم نظم عمومی بر کسی پوشیده نیست. قانون گذار با پیش‌بینی تعریف جامع و مانع از جرم در قانون، سعی می‌کند تا ارتکاب رفتار مجرمانه را کنترل و نظم عمومی را در جامعه برقرار نماید.

یکی از مهم‌ترین جرایم علیه اشخاص که در کلیه قوانین کیفری دنیا جرم محسوب و با واکنش شدید جوامع بشری روبرو است قتل عمد می‌باشد. قتل عمد در تعاریف حقوقی و فقهی عبارت است از: «خارج کردن جان از بدن انسانی که ریختن خونس مجاز نیست، به نحو عمد و عدوان». این جرم دارای دو جنبه‌ی عمومی و خصوصی است یعنی اگر به هر دلیلی انجام

مجازات قصاص منتفی گردد، جامعه برای صیانت از امنیت و نظم خود مجرم را مجازات نماید. زیرا آنچه که باید برای قانون گذار اهمیت داشته باشد، حفاظت از جان افراد و حمایت از نظم عمومی است و نباید آن را به تشخیص افراد واگذار کرد. متأسفانه مقنن کشور ما در برخی از مواد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ۱۳۷۵ به جایگاه این مهم توجه نداشته که در این مقاله سعی شده به شرح و نقد برخی از مواد این قانون پرداخته شود.

۱- مصادیق خدشه بر نظم عمومی در قانون مجازات اسلامی

۱-۱- اکراه به قتل:

اکراه از مصدر کُره می‌آید یعنی واداشتن و وادار کردن دیگری بر انجام یا ترک عملی که از آن کراهت دارد. (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۴۲۱) اکراه عبارت است از فشار مادی یا معنوی بر شخص تا او را وادار به انجام عملی نماید. اعمال اکراه نسبت به اراده کننده، آزادی او را در سنجش نفع و ضرر موضوع اراده سلب می‌نماید. شخص مزبور در آن حال برای آنکه خود را از نتایج وخیم اکراه برهاند، تسلیم می‌گردد و اراده می‌نماید. ایجاد اراده بدین نحو مؤثر نبوده و مولد حق یا مسقط آن نمی‌باشد.

۱-۱-۱- اقسام اکراه:

الف- اکراه ملجی یا تام:

این نوع از اکراه موجب زوال رضا و محدودیت اختیار و آزادی اراده می‌شود و در آن خوف تلف نفس یا عضو

وجود دارد. به بیان دیگر، شخص به تلف نفس یا قطع و یا نقص عضو تهدید می‌شود. تهدید به ایراد ضرب منتهی به فوت یا حبس به مدت طولانی نیز موجب بروز اکراه ملجی می‌گردد. در اینجا شدت و حدت خطری که مکره را تهدید می‌کند و رعب و هراس حاصل از آن به اندازه‌ای است که در شخص حالتی نظیر اضطراب ایجاد می‌کند. اکراه هنگامی مورد پذیرش محاکم قضایی است که شدید، مستقیم و غیرقابل تحمل باشد. اصطلاح الجاء و ملجی هم که فقها برای تعبیر از این گونه اکراه به کار برده‌اند و برای تحقق آن الجاء مکره را لازم دانسته‌اند خود موهم همین معنی است. چه الجاء مفهومی نظیر اضطرار و ناچاری بردارد. در حقوق جزای عرفی این قسم از اکراه معمولاً ملحق به اجبار می‌شود.

ب- اکراه غیر ملجی یا ناقص:

این نوع از اکراه سبب زوال رضا شده و محدودیتی در اراده و آزادی انتخاب ایجاد نمی‌کند و هنگامی حاصل می‌شود که خوف تلف ایراد ضرب خفیف یا حبس کوتاه مدت علیه مکره مطرح است. اکراه ناقص هیچ گونه الجاء و اضطراری در بر ندارد و اصولاً شخص در موقع اضطرار و ناچاری قرار نمی‌گیرد به همین جهت از آن به اکراه غیر ملجی تعبیر شده است.

قانون مجازات اسلامی از اکراه تعریف

خاصی ندارد اما در ماده‌ی ۲۰۲ قانون مدنی «به اعمالی اطلاق می‌شود که مؤثر در شخص با شعوری بوده و او را نسبت به جان و مال و آبروی خود تهدید کند به نحوی که عادتاً قابل تحمل نباشد». پس اکراه یک فشار نامشروع است که فرد مکره بدون رضایت باطنی وادار به انجام یا ترک عملی می‌شود و این فشار ممکن است مادی (مستقیم به جسم و اعضای فرد باشد) و یا معنوی مانند تهدید به قتل یا هتک حیثیت و آبرو و شرف فرد یا بستگانش باشد و باید در حدی باشد که عادتاً قابل تحمل نباشد. با استناد به کتاب و سنت به‌ویژه حدیث رفع اکراه شونده مسؤولیتی ندارد. به موجب ماده‌ی ۵۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ و ۱۵۱ مصوب ۱۳۹۲ جرایم موضوع مجازات‌های تعزیری و بازدارنده، مجازاتی بر اکراه شونده نیست و اجبار یا اکراه‌کننده به مجازات فاعل جرم با توجه به شرایط، امکانات، دفعات و مراتب جرم محکوم می‌گردد. در حدیث مشهور رفع، پیامبر اکرم (ص) فرمود: «نه چیز از امت من برداشته شده است... آنچه که به آن مجبور و اکراه شده‌اند...» از چیزهایی که از فرد مجبور و مکره برداشته شده، مسؤولیت کیفری است. در تمامی عناوین مدنی، جزایی، عقود، ایقاعات فقها به این مطلب اعتراف دارند و اکراه در حدود باعث سقوط اجرای مجازات حد شده

است. از آنجایی که حدیث عام است در نتیجه باید شامل قتل هم شود. مرحوم آیت‌الله خویی (ره) در این خصوص نظر بر عدم قصاص دارد و می‌فرماید: «اگر کسی را به قتل دیگری اکراه نماید، قصاص

حقوق دانان، منافع عمومی را ضابطه تعیین قواعد امری می‌دانند و قوانینی را که به منظور حفظ منافع جمعی افراد یک جامعه وضع می‌شوند، قوانین دارای جنبه نظم عمومی و امری می‌نامند.

بر مباشر است و آمر به حبس ابد محکوم می‌شود. اگر مأمور را تهدید کند که در صورت عدم ارتکاب قتل به او صدمه خواهد زد، مأمور حق کشتن ندارد. اما اگر او را به کشتن تهدید کند و بر اثر این تهدید اکراه شده مرتکب قتل شود، مشهور این است که مباشر قصاص شود ولی این نظری مشکل است. بعید نیست که اکراه شده، حق قتل دیگری را داشته باشد. در اینجا قصاص نیست ولی باید دیه بدهد». (خوئی، بی تا، ص ۱۷) آن فقیه ارجمند اکراه بر قتل را از باب موارد تراحم می‌داند. در واقع تراحم در جایی است که دو امر مهم یا یکی اهم و دیگری مهم

است. این دو امر در مقام امتنان با یکدیگر برخورد کرده‌اند و چاره‌ای در عمل به یکی نداریم. مباشر قتل در بین المحظورین یعنی حرمت ریختن خون انسان محترم‌الدم و وجوب حفظ جان خود قرار می‌گیرد. هر دو اینها الزام‌آور بوده و فرد اکراه شده نمی‌تواند هم‌زمان دو تکلیف را انجام دهد یا باید جان خود را حفظ کند و دیگری را بکشد و یا کشته شود. بنابر این مخیر است یکی را انتخاب کند و اگر دیگری را کشت، قصاص ندارد و چون جان خود را حفظ کرده و حق کشتن انسان محقون‌الدمی را هم نداشت، باید دیه پردازد و اکراه‌کننده هم به حبس ابد محکوم می‌شود (کسی قصاص نمی‌شود). آیت‌الله سیدحسن مرعشی شوشتری اکراه را مجوز قتل معرفی و معتقد است که مسؤولیتی (قصاص یا دیه) بر اکراه‌شونده نیست. زیرا وقتی اکراهی صورت بگیرد، مسؤولیت کیفری زایل می‌گردد. هر چند مکره قصد فعل دارد، ولی قصد فعل بدون اراده اختیار است. سبب اقوا از مباشر بوده و اکراه شونده فقط ابزاری است در دست اکراه‌کننده و اکراه‌کننده باید قصاص شود. (مرعشی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶) ولی مشهور فقها با استناد به حدیث زراره و عدم جواز تقیه در قتل، اکراه در قتل را رافع مسؤولیت کیفری اکراه شونده نمی‌دانند و معتقدند که اکراه در قتل تحقق پیدا نمی‌کند؛ زیرا قاعده اکراه، قاعده امتنان است. (قبله ای خوئی، ۱۲۸۰، ص ۲۵) و عدم

مسئولیت اکراه شونده خلاف امتنان است. مقنن ما هم به تبعیت از مشهور در جرائم تعزیری و بازدارنده به این حدیث عمل کرده و آن را رافع مسئولیت معرفی نموده، لیکن اکراه در قتل را به موجب ماده‌ی ۲۱۱ قانون مجازات ۱۳۷۵ و ۳۷۵ مصوب ۱۳۹۲ رافع مسئولیت کیفری اکراه شونده نمی‌داند و استدلال آن همان دلیل عقلی ترجیح بلا مرجح است؛ زیرا فرقی بین خون و جان مقتول و فرد مکراه نیست. دلیل مشهور فقها در عدول از قاعده رفع این است که قاعده رفع در جایی است که یک تکلیف دشواری است و شارع مقدس بخاطر آن دشواری تکلیف آن را از باب امتنان از امت برداشته است، اما در جایی که ضرر به جان شخص ثالثی می‌رسد، نمی‌توان از این منت‌گذاری استفاده کرد. چون اصل اولی حرمت خون مسلمان است و در صورت قتل، قاتل باید قصاص شود. در اینجا مسئله‌ای مطرح می‌شود که اگر مکراه صغیر یا دیوانه باشد وضع چگونه می‌شود؟ نظر مشهور فقها و تبصره‌ی ۲۱ ماده‌ی ۳۷۵ قانون مجازات اسلامی بر این است که دیوانه از مجازات معاف است. در مورد مکراه صغیر هم باید گفت صغیر ممیز است یا غیر ممیز. صغیر غیر ممیز نیز مانند دیوانه از مجازات معاف می‌باشد. چون او نیز مانند مجنون به منزله آلتی در دست مکراه بوده و از خود اراده و

تصمیمی ندارد و مکراه به قصاص محکوم می‌شود و در مورد صغیر ممیز فقها به این نظرند که قصاص از (مکراه و مکراه) برداشته می‌شود و عاقله صغیر ممیز (مکراه) موظف بر پرداخت دیه

اکراه ناقص هیچ‌گونه الجاء و اضطراری در بر ندارد و اصولاً شخص در موقع اضطرار و ناچاری قرار نمی‌گیرد به همین جهت از آن به اکراه غیر ملجی تعبیر شده است.

است و مکراه به حبس ابد محکوم می‌شود.

در میان رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت نظر مالک ابن انس، احمد ابن حنبل و یکی از دو رأی شافعی آن است که در صورت اکراه به قتل، اکراه کننده و اکراه شونده هر دو قصاص می‌شوند. زیرا یکی مباشر و دیگری مسبب است. نظر ابوحنیفه و یک نظر از شافعی آن است که با توجه به حدیث رفع قصاص بر اکراه کننده است نه بر مباشر و ابویوسف فقیه حنفی، قصاص را بر هیچ کدام قابل اجرا نمی‌داند؛ زیرا مباشر نباید قصاص شود و اکراه کننده نیز مسبب است و به نظر آنها قصاص بر مسبب ممکن نیست. (میر محمد صادقی، ۱۳۹۲، ص ۳۲۲)

اکراه در قتل فروعات خاص خود را دارد که در ذیل به آنها اشاره

می‌شود: فرع اول: اگر شخص کاملی دیگری را اکراه کند که مرا بکش و گرنه تو را می‌کشم، کشتن او جایز نیست. زیرا اذن حرمت را بر نمی‌دارد. ولی اگر او را بکشد قصاص واجب نمی‌شود. چون با اذن در قتل، حق را ساقط کرده است و وارث، حق مطالبه قصاص را ندارند. در اینجا هم اکراه در قتل است و هم اذن در قتل. پس اگر مکراه شخصی را که اذن در قتل خود را داده است، بکشد. برخی از حقوق دانان قایلند که اکراه در قتل در این فرض جاری و جایز نیست که او را با این دستور به قتل برساند ولی اگر این کار را بکند و او را بکشد در ثبوت قصاص دو وجه است: وجه اول عدم قصاص. وجه دوم ثبوت قصاص. با توجه به قانون مجازات اسلامی در مورد این فرع می‌توان گفت که اگر شرایط دفاع حادث شود، قتل تهدید کننده مجاز است و هیچ‌گونه مسئولیتی متوجه تهدید شونده نخواهد بود و در غیر این صورت چون تهدید در اینجا به معنای اذن است با عنایت به ماده‌ی ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی بر تهدید شونده اگر مرتکب قتل شود قصاص نخواهد بود، هر چند اذن در قالب اکراه داده شود و این امر مشروط به آن است که بتوان از ماده‌ی اخیر افاده اذن در قتل را نمود. (آقای نی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۴)

فرع دوم: در فرضی که اکراه کننده به اکراه شونده بگوید که اگر خودش را نکشد از سوی اکراه کننده کشته

خواهد شد، حکم آن به صراحت در قانون مجازات اسلامی روشن شده است. هرگاه در چنین حالتی اکراه‌شونده مجنون یا صغیر غیرممیز باشد، قطعاً می‌توان وی را همچون ابزاری در دست اکراه‌کننده دانست و در نتیجه اکراه‌کننده را قصاص نمود. در غیر این صورت بین فقها در مورد قصاص اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که در اکراه، شخص مکره با انجام آنچه که از وی خواسته شده است خود را در معرض خطر بزرگتر برهاند و چون خطری بزرگتر از کشته شدن وجود ندارد، اساساً تحقق اکراه در چنین حالتی محل اشکال است. لیکن مسلماً در صورتی که تهدید به کشتن فرد توأم با شکنجه، آزار و اذیت تا تعرض جنسی و نظایر آن باشد، می‌توان اکراه را ممکن دانست. برخی از فقها در چنین حالتی اکراه‌کننده را قابل قصاص دانسته‌اند. تفاوتی که این مورد با حالتی که اکراه به کشتن شخص ثالث وجود دارد و در آن اکراه‌کننده به جای قصاص به حبس ابد محکوم می‌شود، چندان روشن نیست. به همین دلیل برخی از فقها عدم قصاص را در این مورد محتمل‌تر دانستند. (میر محمد صادقی، همان، ص ۳۲۳) هرگاه کسی به دیگری بگوید خودت را بکش ولی او را مجبور نکند و او هم خودکشی کند چند فرض متصور است: ۱- اگر مأمور ممیز باشد، بر آمر قصاص نیست. ۲- اگر مأمور

غیرممیز باشد، آمر قصاص می‌شود و در چنین حالتی اکراه در مورد مأمور متعهد است و همچنین سبب اقوی از مباشر است و در چنین شرایطی آمر قصاص می‌شود. ۳- اگر مأمور و آمر هر دو صغیر ممیز باشد، قصاص از هر دو ساقط می‌شود و دیه به عهده عاقله مکره است. ۴- اگر مکره و مکره هر دو ممیز باشند، نیز قصاص از هر دو ساقط و دیه بر عهده عاقله مکره می‌باشد. ۵- اگر مکره صغیر ممیز و مکره ضمیر غیرممیز باشد، دیه بر عهده عاقله مکره است. ۶- اگر مکره صغیر غیرممیز و مکره صغیر ممیز باشد، دیه بر عهده عاقله مکره است ۷- اگر اکراه پایین‌تر از قتل باشد (اکراه به عضو باشد) مثلاً بگوید اگر دست دیگری را قطع نکنی ترا می‌کشم و مباشر دست دیگری را قطع کند، به اصل برمی‌گردیم (اکراه رافع مسؤولیت کیفری است) و مباشر را قصاص نمی‌کنیم. فقط اکراه در قتل (مأمور عاقل و بالغ و شرایط تکلیف را دارا باشد) یک استثناء است بر اصل.

یک نفر با سبق تصمیم، قصد جان فرد بی‌گناهی می‌کند از طرفی هم می‌داند که اگر او را بکشد، قصاص خواهد شد بنابراین راه بهتر و آسانتری (اکراه به قتل) را انتخاب می‌نماید زیرا نهایت مجازات اکراه‌کننده حبس ابد می‌باشد. پس جای حفظ نظم عمومی در این ماده کجاست؟ مقنن بعد از انقلاب اسلامی بدون در نظر گرفتن

نظم اجتماعی فقط از دید شرعی عمل کرده و قصاص را که در واقع بالاترین مجازات برای بازدارندگی است، برای فردی در نظر گرفته که چاره‌ای جز قتل دیگری که مورد قصد و هدف اکراه‌کننده بود برای حفظ جان خود نمی‌دید، در حالی که نه قصد کشتن داشت و نه رضایت. ولی اکراه‌کننده که طراح اصلی است و نفعی در از بین رفتن مقتول دارد قصاص نشود یا دیه نپردازد. چگونه می‌شود که مقنن در یک جا (تغزیرات، مجازات بازدارنده و حدود) اکراه را رافع مسؤولت کیفری معرفی و در جای دیگر (قتل) حکم دیگر نماید؟ این تعارض باید حل شود. بنای عقلاء نیز این است. باید عرض شود که ما روایتی نداریم که صراحتاً مکره قصاص شود. روایت زراره مورد استناد مربوط به آمر و مأمور است که مقنن ما به اشتباه آن را با اکراه قیاس و جاری نموده است. ما در این خصوص یعنی قصاص مأمور و حبس ابد آمر بحثی نداریم و جای تکیه هم در اینجا نیست؛ زیرا قتل دیگری بر مکره تحمیل شده است. پس اگر ما بخواهیم نظم عمومی را در جامعه حفظ کنیم، باید ماده قانون تصحیح و نظر آیت‌اله مرعشی در ماده ملحوظ نظر قرار گیرد. البته باید شرایط اکراه کامل باشد.

۱-۲- قتل در فراش:

فراش به معنای همبسترشدن و رابطه جنسی است. حالت

نامناسب به نحوی که فقط زن و شوهر در آن حالت با هم به سر می‌برند (زراعت، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳) موضوع ماده‌ی ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی را ۱۳۷۵ و بندت از ماده‌ی ۳۰۲ مصوب ۱۳۹۲ را هم می‌توان بهانه‌ای برای قتل دانست و چالش‌های زیادی را به دنبال داشته باشد.

این موضوع اولین بار در سال ۱۳۵۲ وارد کشور ما شد که خیلی بدتر از ماده‌ی ۶۳۰ بود. زیرا براساس ماده‌ی ۱۷۹ قانون مذکور هرگاه شوهری زن خود را با مرد اجنبی در یک فراش یا به منزله وجود در یک فراش مشاهده می‌کرد و مرتکب ضرب، جرح یا قتل آنان می‌شد، معاف از مجازات شناخته شده بود. به علاوه اگر خواهر و دختر خود را با مرد اجنبی در یک فراش یا به منزله وجود در یک فراش نیز مشاهده و آنها را می‌کشت، باز هم مشمول معافیت از مجازات بود. دیگر اینکه در ماده‌ی ۶۳۰ مقنن خواهر و دختر را از متن ماده‌ی قبلی حذف و به جای عبارت در یک فراش یا به منزله وجود در یک فراش که خیلی موسع بود (مثلاً با حالت نامناسب به نحوی که فقط زن و شوهر در آن حالت با هم سر می‌برند) از عبارت در حال زنا مشاهده کند تغییر داد.

موافقین ماده‌ی ۶۳۰ برای توجیه سقوط مجازات شوهر، نظر خود را به تئوری‌های علل موجهه، دفاع از ناموس خود (موضوع دفاع مشروع)

یا علل رافع مسؤولیت کیفری جنون (شوهری که زن خود را به‌طور ناگهانی با مرد اجنبی مشاهده کند دچار حالت جنون می‌شود) یا مهدورالدم شناخته شدن مقتولین از طرف شوهر و یا معاذیر قانونی (اجازه قانون‌گذار به شوهر برای رعایت مصالح خانواده و حفظ کیان آن) متصل نموده‌اند.

این موضوع ریشه فقهی هم داشته و نظر مشهور فقها هم بر همین است و برای اثبات ادعای خود به احادیثی مانند حدیثی از حضرت امام صادق (ع) اشاره کرده است که پیامبر اکرم (ص) در پاسخ سعدابن عباد که گفت اگر مردی را با همسرش در آن حالت ببیند با شمشیر خواهد کشت، فرمود پس چهار شاهد چه می‌شود؟ اما برخی از فقها شرط احصان را جواز قتل زانی و زانیه می‌دانند. (ابن ادریس، ۱۳۷۵، ص ۲۲۴)

برخی می‌گویند روایت ابوزید دلالتی بر جواز قتل همسر یا مرد اجنبی ندارد و روایات دیگر هم از جهت سند ضعیف هستند یا دلالت آنها مخدوش است. بنابراین، دلیل محکم شرعی براین امر وجود ندارد (خوئی، پیشین، ص ۸۴) این موضوع ریشه غربی نیز داشت. مثلاً ماده‌ی ۳۲۴ قانون جزای فرانسه مصوب ۱۸۱۰ وجود داشت که به موجب قانون جزایی سال ۱۳۹۴ لغو شده است. در کشور ما نیز بعد از انقلاب این موضوع حذف ولی مجدداً جرم‌انگاری

شد. در حال حاضر حتی در کشورهای غربی هم که ما فکر می‌کنیم این‌طور مسایل برایشان بی‌اهمیت است، این‌طور نیست. آنها هم اگر زن خود را با مرد اجنبی در حال زنا ببینند و مرتکب قتل آنان شوند، به مجازات حبس محکوم می‌شوند نه اینکه به بهانه دفاع مشروع، مهدورالدم دانستن مقتولین، جنون شوهر و... وی را از هرگونه مجازات معاف بدانند. برای اینکه در این حالت چگونه شوهر در آن واحد تمکین زن را تشخیص می‌دهد و فوراً تصمیم به قتل می‌گیرد؟ چه بسا ممکن است زن مکره باشد، یا مرد زانی مکره، صغیر یا مجنون باشد یا شکاکی و وسواس شوهر ممکن است باعث توطئه علیه همسر گردد و یا... که جا دارد به منظور حفظ دماء و جلوگیری از سوءاستفاده برخی از اشخاص این مورد هم ضابطه‌مند گردد. مثلاً شرط اثبات ادعای زنا (مهدورالدم بودن زانی) در متن ماده گنجانده شود؛ یعنی صرف ادعای قاتل به مهدورالدم کافی برای سقوط مجازات نباشد که البته قانون‌گذار محترم در ماده‌ی ۳۰۳ در دو بند بیان فرموده است یا مثلاً حبس و یا مجازاتی در نظر گرفته شود تا هرکس نتواند با کوچک‌ترین بهانه‌ای دست به قتل عمد دو نفر بزند بدون اینکه کوچک‌ترین مجازاتی در انتظار وی باشد.

ادامه دارد....

افق های عدالت ترمیمی

رهیافتی اسلامی، ملی

امیر مرادی، دکترای حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران
مهدی عبدالهیان، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تبریز
سجاد مرادیان، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تبریز



چکیده

ضرورت شناخت نیازهای بزه‌دیدگان جرایم و به تبع آن جبران خسارات وارده به آنها پس از اثبات نارسایی‌ها و کاستی‌های «عدالت کیفری کلاسیک» در برخورد با بزهکاری و به‌خصوص افزایش تکرار جرم توسط کسانی که در نظام عدالت کیفری مورد مجازات قرار گرفته‌اند، نیاز به حرکت به سمت «عدالت ترمیمی» را غیر قابل انکار می‌نماید؛ در این میان آن چیزی که امکان ورود تدریجی اصول و قواعد مربوط به عدالت ترمیمی را به نظام قضایی کشور ما تسهیل می‌کند، وجود برخی نهادها در نظام قضایی کشور ما و مبانی مقتضی شریعت اسلام از یک سو؛ و ماهیت انعطاف‌پذیر نظام عدالت ترمیمی از سویی دیگر می‌باشد. در هر حال، حرکت به سمت عدالت ترمیمی اولاً نیاز به عزمی جدی از جانب قانون‌گذار در اجرای اصول مربوط به آن؛ ثانیاً پیش‌بینی نتایج احتمالاً معکوس برخی از آن اصول در حین اجرا در کشور دارد تا بتوان قواعد عدالت ترمیمی را آن‌گونه که فرهنگ ایرانی و اسلامی کشور ما ایجاب می‌کند، در کشور جاری نمود. با تأمل در قوانین مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲، در نظام عدالت کیفری ایران، این عزم و اتخاذ سیاست جنایی مقتضی با لحاظ مدل عدالت ترمیمی قابل استنباط است.

واژگان کلیدی: عدالت ترمیمی، بزه دیده، بزه‌کار، جامعه محلی، جامعه، نظام عدالت کیفری ایران، اسلام

درآمد

موضوع مقاله حاضر «عدالت ترمیمی» و لزوم حرکت به سمت آن و اقدامات لازم جهت اجرای اصول مربوط به آن در کشور می‌باشد. عدالت ترمیمی به عنوان مکتبی نو، متضمن فرآیندی است که در آن «بزه‌دیده و بزه‌کار و در جای متناسب خود سایر اشخاص و اعضای جامعه محلی که از ارتکاب جرم متأثر گردیده‌اند، به صورت فعالانه جهت حل و فصل مشکلاتی که از ارتکاب جرم به وجود آمده است معمولاً با کمک یک تسهیل کننده با یکدیگر مشارکت می‌نمایند» (UNDODC, 2006, p6).

عدالت موصوف، تحت تأثیر دستاوردهای «بزه‌دیده‌شناسی حمایتی» پا به عرصه وجود نهاد، و تمرکز اصلی‌اش حقوق و منافع بزه‌دیده، در کلیه مراحل رسیدگی بود؛ سپس در تحولات بعدی، علاوه بر مورد فوق، سرنوشت اجتماعی و خانوادگی بزه‌کار، وضعیت جامعه محلی به عنوان بزه‌دیده ثانوی، و حتی مصالح جامعه در جرایم شدید، نیز مورد توجه قرار گرفت. بنابراین این مدل عدالت، جرم را لطمه‌ای به اشخاص و روابط میان آنها تعریف می‌کند که آثار و خسارات آن، نه فقط بزه‌دیده بلکه جامعه محلی و روابط اجتماعی محلی، و خود بزه‌کار، و در جرایم شدید جامعه را متأثر و متضرر می‌کند. آرمان عدالت مذکور، تغییر و تبدیل روابط بین عناصر، جدای از الزام نظام عدالت کیفری و عواقب آن، و رسیدن به یک راه‌حل ترمیمی و مبتنی بر مصالحه طرفینی - از طریق مشارکت داوطلبانه، و آگاهی از نتایج عمل مجرمانه از سوی مرتکب جرم و آگاهی از انگیزه عمل و تحول فکری مرتکب جرم، از سوی بزه‌دیده - می‌باشد؛ و در نهایت از این طریق، زمینه ندامت، اصلاح مجرم، و بازپذیری اجتماعی او را مساعد می‌کند و از تکرار جرم نیز [نسبتاً] پیشگیری خواهد کرد. (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۸۲: ۱۷، ۲۰ و ۲۴؛ با اندکی تصرف)

در سالیان اخیر مقالات و کتاب‌های بسیاری در ارتباط با عدالت ترمیمی نگاشته شده است که قابل توجه‌اند؛ اما به نظر می‌رسد آنچه در این آثار بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، بیان

چیستی عدالت ترمیمی و تعیین محدوده و چارچوب اصول آن بوده تا بتواند شناختی دقیق و کاربردی از آن ارائه دهد، در این مقاله نگارندگان در راستای آن هستند که علاوه بر مهم‌ترین موارد نظری، بیشتر و تا حد امکان موضوعات عملی و کاربردی را ارائه نمایند.

آنچه موجب پافشاری بیشتر حقوق‌دانان بر اجرای اصول عدالت ترمیمی گردید، تأثیر غیر قابل انکار فرآیند به کار گرفته شده در آن بر کاهش تکرار جرم بوده است.

۱- مفهوم و پیشینه عدالت ترمیمی

«عدالت ترمیمی» به عنوان فرآیندی نو که در صدد غیرانحصاری نمودن توجه دستگاه عدالت بر بزه‌کار می‌باشد، از همان اوان پیدایش در حدود چهل سال پیش، موجب بسیاری از قلم فرسایی‌ها در حقوق کیفری گردیده است. با توجه به اینکه اجرای بی‌قید و شرط اصول عدالت کیفری چه از نوع بازپرورانه یا از نوع سزادهنده آن تأثیری در کاهش جرایم نداشته است، این مکتب جدید بیشتر به این دلیل مورد توجه قرار گرفت تا لاقلاً تدابیری اتخاذ گردد تا از درد و رنج بزه‌دیدگان کاسته شود. «به قسمی که به واسطه فقدان قدرت عمل موثر درباره‌ی علل جرم، تنها چاره این شد که با در نظر گرفتن بزه‌دیدگان درباره‌ی تخفیف اثرات پدیده‌ی مجرمانه باید اقدامات مقتضی به عمل آید» (ریمون‌دگسن، ۱۳۷۰: ۱۹۷)

لیکن در کنار این هدف اولیه عدالت ترمیمی، آنچه موجب پافشاری بیشتر حقوق‌دانان بر اجرای اصول عدالت ترمیمی گردید، تأثیر غیرقابل انکار فرآیند به کار گرفته شده در آن بر کاهش تکرار جرم بوده است. افزایش تکرار جرم در کشورهایی که اصول عدالت کیفری در آنها کماکان مصراً به اجرای جرم‌دو ارتکاب جرم

توسط بزه‌کارانی که قبلاً در چارچوب قواعد به اصطلاح اصلاحی این نظام قرار داشته‌اند، تردیدی در این امر باقی نمی‌گذارد که این نظام برخلاف شعارهای آرمان‌گرایانه و ایده‌آلیستی آن، چیزی نبوده که با اصلاح و درمان مجرمین بتواند امنیت و آرامشی پایدار برای جامعه به ارمغان بیاورد، بلکه برعکس آنچه به مرور زمان اثبات گردید جرم‌زا بودن برخی اصول مربوط به این سیستم بوده است.

چهبسا اتفاق می‌افتد که با اعلام شکایت بزه‌دیده، جرمی از مرتکب آن، مرجع قضایی وی را بزه‌کار شناخته و به تحمل مجازاتی سنگین محکوم می‌نماید، لیکن علی‌رغم این محکومیت، بزه‌دیده جرم با احساسی حاکی از نارضایتی، دستگاه عدالت را ترک می‌نماید که همین امر می‌تواند دلیل ارتکاب جرمی مجدد این‌بار توسط بزه‌دیده علیه بزه‌کار اولیه باشد؛ این نظام که در آن نظر قربانی بی‌واسطه جرم، هیچ تأثیری در تصمیم‌گیری ندارد، در نهایت منجر به یأس و ناامیدی وی از دستگاه عدالت خواهد شد که این امر می‌تواند دلیل بسیاری از جرایمی است که توسط کسانی ارتکاب می‌یابد که سابقاً خود بزه‌دیده جرم یا جرایمی خاص بوده‌اند. به عبارت دیگر، در نظام عدالت کیفری کسی درد بزه‌دیده را نمی‌پرسد تا اینکه آن دلیل ارتکاب جرمی می‌گردد و در این صورت، دستگاه عدالت، ناعادلانه با اعمال مجازات در صدد درمان این دلیل ارتکاب برمی‌آید.

چه کسی می‌تواند بپذیرد وقتی جرمی حیثیت و منزلت او را مورد تعرض قرار داده و شخصیت و احترامش توسط مجرم لگدمال گردیده است، با مراجعه به دستگاهی که وی را کنار می‌گذارد و گویی با این عمل می‌خواهد این ذهنیت را القاء نماید که وی خود توان گرفتن حق خود از بزه‌کار را ندارد و باید حاکمیت این کار را برای وی انجام دهد، بیش از همیشه زبون تر و سرافکننده‌تر گردد؟ گویی این نظام به مثابه جراح بی‌مبالاتی است که بالوازم آغشته به انواع ویروس‌ها و میکروب‌ها در صدد جراحی و درمان بیمار خود می‌باشد!

لیکن در عدالت ترمیمی بزه‌دیده کسی است که باید سخنانش شنیده شده و در جهت جبران

خسارات وارده بر وی اهتمامی جدی وجود داشته باشد و همین امر نیز هدف اصلی و اولیه عدالت ترمیمی می‌باشد؛ عدالت ترمیمی اصولاً به دنبال ترمیم و اصلاح هر آن چیزی است که تخریب گردیده است؛ از یک سو ترمیم و اصلاح خساراتی که بر قربانی بلاواسطه جرم به عنوان بزه‌دیده اولیه و بر جامعه‌ی محلی به عنوان بزه‌دیده‌ی ثانویه وارد گردیده است و از طرف دیگر، اصلاح کج رفتاری‌های بزهکار از طریق ترمیم روابط گسسته شده بین او و سایر اعضای جامعه محلی، که نیل به تمام اینها در داخل یک فرآیندی ترمیمی پیگیری می‌گردد.

آنچه که در مکتب کانت اهمیت داشت صرفاً اعمال مجازات بود. در این مکتب هر آنکه مستحق مجازات دانسته می‌شد، مجازات می‌گردید؛ ترتب فایده‌ای عملی بر اعمال مجازات در این مکتب اهمیتی نداشت، در مقابل به عقیده نظریه‌پردازان مکاتب بازپرورانه‌ی عدالت کیفری یعنی مکاتب تحقیقی و مکتب دفاع اجتماعی جدید، نفس اعمال مجازات اهمیت چندانی نداشت و در مقابل مجازات‌ها باید به نحوی تعیین می‌گردیدند که در عمل بتوانند برای اصلاح مجرم و جلوگیری از ارتکاب جرم از طریق ارباب مرتکب بالقوه آن مفید باشند.

لیکن عدالت ترمیمی پا را از این نیز فراتر گذاشته و اصلاح کلیه امور تخریب شده (و نه صرفاً اصلاح مجرم) را آن هم در یک فرایندی با اصول معین (و نه با اعمال مجازات) پیشنهاد می‌نماید. از این رو در عدالت ترمیمی مجازات کارکردهای اولیه خود را از دست داده‌اند، در واقع در عدالت ترمیمی اعمال مجازات ضامن اجرای توافقات حاصله در فرآیند عدالت ترمیمی و یا نوعی اهرم فشار برای بزهکار جهت ورود به فرآیند عدالت ترمیمی و پذیرفتن تعهد جبران خسارت بزه‌دیده پس از ورود به آن می‌باشد. البته فشاری که توسط مجازات در اینجا مدنظر است نباید به گونه‌ای اعمال گردد که بزهکار احساس نماید که وی باید بین اعمال مجازات و قبول تعهد جبران خسارت بزه‌دیده، آنچه به مصلحت اوست یکی را انتخاب نماید، بلکه قبول تعهد جبران خسارت در وهله‌ی اول باید ناشی از

ندامت بزهکار از کرده‌ی خویش و پس از درک عواقب اعمال خود باشد. اینکه فردی مسؤول جبران خساراتی باشد که وارد آورده است قطعاً عادلانه‌ترین و منصفانه‌ترین ضمانت اجرایی است که می‌توان بر وی تحمیل کرد. گویی ضروری که بزهکار می‌خواسته بر بزه‌دیده وارد آورد، بر خود وارد ساخته است. در این صورت او نمی‌تواند از سنگین بودن مجازاتی سخن بگوید که متناسب با صدمه‌ای نیست که بر بزه‌دیده و اجتماع وارد ساخته است.

کوتاه سخن اینکه عدالت ترمیمی دارای فرآیندی است که در آن مجرم با درک عواقب اعمال خود و جفایی که بر بزه‌دیده وارد آورده، دیدگاه خود را نسبت به وی اصلاح نموده و تعهد می‌نماید که صدمات وارده بر بزه‌دیده را جبران نماید. به بیان دیگر، در فرآیند عدالت ترمیمی تلاش می‌شود تا عقاید و افکار نادرست بزهکار نسبت به بزه‌دیده ترمیم گردد، به نحوی که وی آزادانه در صدد ترمیم خساراتی برمی‌آید که بر بزه‌دیده وارد ساخته است، به همین دلیل عدالت ترمیمی نه فقط از منظر بزه‌دیده که از دیدگاه کلیه اطراف بزه دارای وصف ترمیمی و اصلاح‌کننده است.

۲- اهداف و کارکردهای عدالت ترمیمی

استفاده از افرادی با تجربه و کارآمد در فرآیند عدالت ترمیمی که این توانایی را داشته باشند با سخنان و رفتار خود احساساتی از قبیل، احساس ندامت و عذاب وجدان و شرمساری را در مجرم برانگیزند، اعم از اینکه فعالیت آنها به عنوان میانجی یا تسهیل‌کننده و یا تحت هر عنوان دیگری باشد، علاوه بر اینکه می‌تواند موجب حل و فصل همه‌جانبه و ریشه‌ای اختلافات و نهایتاً پیشگیری از تکرار جرم در آینده گردد، موجب خواهد شد بزه‌دیده با دیدن پشیمانی و شرمساری و احتمالاً احساس همدردی بزهکار با او احترام فرو ریخته‌ی خود را بازیابد که این امر خود در آرامش و تشفی خاطر بزه‌دیده بسیار مؤثر می‌باشد و «یکی از مهم‌ترین عناصر تحقق بهبود وضعیت بزه‌دیده و تسکین آلام وی و یا فائق آمدن بر تجربه ناخوشایند تحمل جرم، داشتن امکان و فرصتی برای بزه‌دیده به منظور بیان خواسته‌ها و انتظارات خود و زیان‌ها

و صدماتی است که به دنبال وقوع جرم، متحمل شده است. بنابراین، اعطای فرصتی به بزه‌دیده برای آنکه بتواند حتی به طور مکرر موقوف را شرح داده و از روابط پیشین خود با بزهکار و نیز در حین ارتکاب جرم با بزهکار صحبت کند، دارای اهمیت زیادی است. بدین‌سان دردها و رنج‌های بزه‌دیده التیام یافته و تا حدودی تخلیه روانی می‌شود و احساس آرامش و امنیت پیدا می‌کند. همچنین بیشتر وقت‌ها برای بزه‌دیدگان مهم است که داستان تحمل جرم را برای کسانی بازگو کنند که عامل ارتکاب آن بوده و به آنان بفهمانند که ارتکاب جرم از سوی آنان چه تأثیرات مخرب و عواقب زاینباری را به دنبال داشته است» (سماواتی، ۱۳۸۵: ۱۰۴ و ۱۰۳). علاوه بر این، بیان آزادانه تأثیرات ارتکاب جرم توسط بزه‌دیده بروی و نیز توضیح نحوه ارتکاب بزه و ادله ارتکاب آن از سوی بزهکار، امکان اتخاذ تصمیمی سنجیده و منصفانه را برای افراد ذی‌مدخل در رسیدگی به جرم فراهم می‌نماید، در این راستا حضور یک نفر به عنوان روانشناس در فرآیند عدالت ترمیمی به خصوص در صورتی که امکان گفتگوی خصوصی وی با بزهکار وجود داشته باشد، موجب بازدهی بیشتر این فرآیند خواهد شد.

در مورد عدالت ترمیمی نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که قبول ورود به فرآیند عدالت ترمیمی از جانب بزهکار نباید به منزله‌ی قبول ارتکاب بزه توسط وی نگریسته شود و به عنوان بزهکاری با وی رفتار گردد که به جرم خود اعتراف کرده است، از این رو، این ذهنیت در جوامعی که قصد اجرای فرآیند مربوط به عدالت ترمیمی را دارند باید جابجفت که ورود به عدالت ترمیمی بدون اینکه این عمل به عنوان اقراری ضمنی به ارتکاب جرم توسط بزهکار تعبیر گردد، می‌تواند ادله گوناگونی داشته باشد. به عنوان مثال، ورود به نظام عدالت ترمیمی می‌تواند جهت از بین بردن سوء تفاهات موجود بین بزه‌دیده و متهم باشد تا متهم بتواند با توجه به اینکه امکان گفتگوی مستقیم با وی را دارد تمام مساعی خود را برای قانع کردن بزه‌دیده مبنی بر عدم ارتکاب جرم اعلام شده به کار بندد تا

شاید از این طریق بتواند به اعاده‌ی حیثیت نزد وی نایل گردد. بزهکار دانسته شدن کسی که بزه‌دیده‌ی وی را بزهکار می‌داند، به صرف ورود به فرآیند عدالت ترمیمی، دارای توالی فاسد فراوانی است، به گونه‌ای که اگر وی به این فرآیند وارد گردد، ناچار خواهد شد تا به هر آنچه که بزه‌دیده می‌خواهد تن در دهد، چرا که در غیر این صورت اگر توافقی حاصل نگردد، پرونده در نظام عدالت کیفری با سیستم سزادهی آن مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. لیکن در اینجا موضع وی با موضع او قبل از ورود به فرآیند عدالت ترمیمی بسیار متفاوت است، چرا که به محض ورود به عدالت کیفری، به احتمال زیاد، محکوم به ارتکاب بزه استنادی بر وی خواهد شد. از این رو، باید تلاش نمود در حدامکان ذهنیت منفی نسبت به متهمینی که وارد نظام عدالت ترمیمی می‌شوند، برداشته شود. وجود این ذهنیت منفی می‌تواند بسیار خطرناک بوده و به نحو غیر قابل اجتنابی درصد محکومیت متهم را پس از ورود به نظام عدالت کیفری بالاتر ببرد.

در حین اجرای سیاست‌های مربوط به عدالت ترمیمی، آنچه بسیار می‌تواند موجب نگرانی باشد، استعداد غیر قابل انکار این نظام در تبدیل شدن به بازیچه‌ی دست بزهکاران حرفه‌ای و بزهکاران به عادت می‌باشد؛ کسانی که صرفاً برای گریز از اعمال مجازات توسط نظام کیفری، وارد این سیستم می‌شوند و ابراز ندامت آنها از روی حسابگری و قبول تعهدشان از روی اکراه و در نهایت اجرای آنها از روی ناچاری و ترس از اعمال مجازات است. این بزهکاران هرگز در مقام درک عواقب اعمال خود بر نمی‌آیند و از کرده خود نادم و شرمسار نمی‌گردند، از این رو در سیستم عدالت ترمیمی باید سوابق بزهکاران و اوضاع و احوالی که در آن مرتکب جرم گردیده‌اند، به دقت مورد بررسی قرار گیرد و اصول عدالت ترمیمی و استفاده از امتیازات آن برای کسانی باقی بماند که به راستی شایستگی آن را دارند، در غیر این صورت اگر اصول مربوط به عدالت ترمیمی بدون هیچ گونه قید و شرطی و به صورت نامحدود اجرا گردد، نه تنها فایده‌ای در عمل برای آن متصور نمی‌توان بود بلکه این امر آثار سوء فراوانی نیز در پی خواهد داشت.

۳- امتیازات عدالت ترمیمی

در این بخش سعی خواهد شد اهم امتیازات عدالت ترمیمی نسبت به نظام عدالت کیفری که گذار به عدالت ترمیمی را لازم و ضروری می‌نمایاند مورد اشاره قرار گیرد.

۳-۱- ارج نهادن عدالت ترمیمی بر انسانیت بزهکار؛ به جای سرکوب وی

نظام عدالت کیفری چه از نوع سزادهنده و یا بازپرورانه آن دارای یک ضعف بسیار عمده می‌باشد و آن این است که در این نظام به جای اینکه اقداماتی صورت گیرد تا مرتکب با به دست آوردن درکی درست از وقایع اصولاً تمایل و رغبتی به ارتکاب جرم نداشته باشد، با اعمال مجازات درصدد سرکوب نمودن تمایلات مجرمانه وی برمی‌آیند. در این نظام آن چیزی که حائز اهمیت فراوان می‌باشد آن رفتاری است که از مجرم سر زده است و اعمال مجازات واکنشی به این رفتار است که به واسطه آن مرتکبان بالقوه آن رفتار و نیز خود مجرم برای ارتکاب مجدد آن مرعوب گردیده و سرکوب می‌گردند، لکن عدالت ترمیمی با تکیه بر ارزش‌های انسانی سعی در تعالی ذات انسان و بیدار ساختن وجدان کسانی دارد که به ارتکاب جرم مبادرت نموده‌اند، تا آنها آزادانه راهی را انتخاب نمایند که سر منزل آن سلامت جامعه و تعالی آن باشد.

اجرای اصول مربوط به عدالت کیفری برای سالیان متممادی مهم‌ترین نتیجه‌ای که به دنبال داشت این بود که انسان موجودی نیست که بتوان او را مجبور به انجام یا عدم انجام کاری نمود، بلکه با انسان باید به گونه‌ای که در خور شأن انسانیت اوست برخورد نمود. این موجود ذی‌شعور را نباید از درد و رنج مجازات ترساند، تا آنگونه که انتظار می‌رود رفتار کند. استفاده از این حربه‌ها در مقابل سایر موجودات مفید است، لیکن در مورد انسان باید عقلانیت و شعور وی و وجدان و احساسات متعالی‌اش مورد توجه قرار گیرد، نظریه پردازان عدالت ترمیمی با تکیه بر همین ارزش‌های انسانی عقیده دارند که اعمال مجازات در طول سالیان متممادی صرفاً تبدیل به ابزار ابراز قدرت توسط حاکمیت گردیده که به واسطه‌ی آن، این امکان را می‌یابد تا عقاید مخالف را سرکوب نماید. در عدالت ترمیمی «مشارکت اختیاری و ارادی

بزهکاران به حداکثر افزایش می‌یابد؛ اجبار و طرد به حداقل کاهش پیدا می‌کند. با این وجود، اگر بزهکاران به نحو اختیاری به تعهدات خود عمل نکردند [تنها در این صورت] باید ملزم به پذیرش و اجرای تعهدات خویش گردند... [اگر چه] ممکن است اجرای تعهدات توسط بزهکار سخت و حتی زجرآور باشد، اما هدف تحمیل رنج و عذاب، انتقام و کینه جویی نیست» (زهر، پیشین: ۱۱۰ و ۱۱۱).

۳-۲- نقش فعال بزهکار و بزه‌دیده در تصمیم‌گیری در عدالت ترمیمی

قاضی در نظام عدالت کیفری همه کاره محسوب می‌شود و بزهکار و بزه‌دیده دارای نقشی کاملاً انفعالی نسبت به وی می‌باشند. سخنان آنان تنها وقتی می‌تواند اهمیت داشته باشد که قاضی رسیدگی‌کننده با آنها موافق باشد از این رو اصولاً تمام تلاش طرفین بزه در عدالت کیفری بر مبنای جلب نظر قاضی استوار است. لیکن عدالت ترمیمی دارای این مزیت است که نتیجه و تصمیمی که از دل آن برمی‌آید چیزی است که از مشارکت سهامداران جرم منبعث گردیده است. اینکه در اینجا بزهکار دارای نقش فعالی در تصمیم‌گیری است به لحاظ روانی موجب اعتماد وی به دستگاه عدالت می‌گردد، دستگاهی که او را محترم می‌دارد و به وی این امکان را می‌دهد که در کنار بزه‌دیده و سایر اعضای درگیر در فرآیند در تصمیم‌گیری مشارکت نماید و بدین ترتیب کلیه سهامداران جرم در فضایی که جو حاکم بر آن تداعی‌کننده‌ی تساوای بین حاضران در جلسه‌ی گفتگو و مذاکره است در راستای فرآیندی ترمیمی به منظور نیل به نگاهی ترمیمی مشارکت می‌کنند. این موضوع که بزهکار خود را هم‌ردیف و برابر با سایر سهامداران جرم تلقی نماید، از اهمیت بسیاری در فرآیندی ترمیمی برخوردار است. از این رو باید گفت در عدالت ترمیمی محل و مکان اجرای عدالت بسیار مهم است؛ به طوری که، نحوه نشستن و قرار دادن صندلی‌ها برای گفتگو، از آنجا که عدالت ترمیمی جنبه‌ی افقی دارد باید به نحوی باشد که همه در یک ردیف و در کنار هم قرار گیرند. بنابراین، باید روانشناسی گفتگو را در برگزاری جلسه‌ی ترمیمی در نظر بگیریم (سماواتی، پیشین: ۶۰).

۳-۳- خروج دولت‌ها از مظان اتهام با اجرای اصول عدالت ترمیمی

اجرای عدالت ترمیمی از این جهت که با اجرای آن دولت‌ها و دستگاه‌های قضایی وابسته به آنها توسط بزه‌کار یا بزه‌دیده مورد اتهام جانبداری یا اهمال و کم‌کاری قرار نمی‌گیرند، می‌تواند به نفع آنها باشد؛ زیرا در فرآیند عدالت ترمیمی سهامداران جرم خود فعالانه در تصمیم‌گیری شرکت نموده و نظر آنها در تصمیم‌گیری کاملاً مؤثر می‌باشد. در اینجا دولت و حاکمیت هیچ نقشی در فرآیند رسیدگی ندارد تا در صورت بروز مشکلی بتوان آنها را در مظان اتهام قرار داد، لیکن بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی در سیستم عدالت کیفری رأی کاملاً قانونی ولی خلاف تمایلات یکی از طرفین صادر می‌گردد، وی هرج و مرج و عدم اجرای قانون در جامعه را دلیل آن می‌داند که نهایتاً اظهارات وی به عنوانی تبلیغی علیه حاکمیت تمام می‌گردد، در اینجا وقتی کسی احساس می‌کند که با او آن گونه که می‌باید رفتار نگردیده در وهله‌ی اول عامل آن را حاکمیت که دستگاه قضایی جزئی از آن است می‌داند از این رو حاکمیت می‌تواند با احاله دادن تصمیم‌گیری در مورد بزه به بزه‌دیده و بزه‌کار و اعضای جامعه محلی خود را از قرار گرفتن در معرض سرزنش‌های آنها رها سازد.

۳-۴- لحاظ ویژگی‌های متفاوت انسانی در صدور تصمیم در عدالت ترمیمی

اگر روزی احساس می‌گردید که می‌توان با قوانینی ثابت و بدون در نظر گرفتن علایق و خصوصیات متفاوت انسان‌ها موجب کاستن از تعداد وقوع جرایم شد، آنچه امروز در عمل اثبات گردیده این است که به هیچ‌وجه نمی‌توان تمام انسان‌ها را در یک قالب از قوانین قرار داد و انتظار داشت که این قوانین تأثیر مشابهی بر تمام آنها داشته باشد، بلکه برعکس باید قبول کرد که انسان‌ها دارای ویژگی‌ها و خصلت‌های مخصوصی بوده که این تفاوت‌ها موجب می‌شوند، در شرایطی مشابه رفتارهایی متفاوت از آنها سر بزنند. عدالت ترمیمی با در نظر گرفتن همین تفاوت‌ها سعی می‌نماید بهترین واکنش

را در مقابل بزه ارتكابی انتخاب نماید که مبتنی بر شناخت دقیق بزه‌کار که آن هم از طریق شرکت دادن فعالانه وی در فرآیند گفتگو حاصل می‌گردد. همین انعطاف‌پذیری عدالت ترمیمی را

عدالت ترمیمی اصولاً به دنبال ترمیم و اصلاح هر آن چیزی است که تخریب گردیده است؛ از یک سو ترمیم و اصلاح خساراتی که بر قربانی بلاواسطه جرم به عنوان بزه‌دیده اولیه و بر جامعه‌ی محلی به عنوان بزه‌دیده ثانویه وارد گردیده است و از طرف دیگر، اصلاح کج رفتاری‌های بزه‌کار از طریق ترمیم روابط گسسته شده بین او و سایر اعضای جامعه محلی، که نیل به تمام اینها در داخل یک فرآیند ترمیمی پیگیری می‌گردد.

می‌توان از نقاط قوت آن در مقام مقایسه با عدالت کیفری دانست.

۳-۵- تأکید عدالت ترمیمی بر مسؤولیت‌پذیری آزادانه بزه‌کار

علاوه بر اینکه در عمل اثبات شده نظام عدالت کیفری در مبارزه با جرم و کاهش ارتکاب آن با شکست مواجه گردیده، برخی از ویژگی‌های آن و به خصوص رفتار سرکوب‌گرانه با بزه‌کار چه بسا نتیجه معکوس نیز دربرداشته باشد. «در واقع، جیمز گیلگانیز، استاد دانشگاه هاروارد و روانشناس سابق زندان معتقد است که ارتکاب تمام خشونت‌ها، تلاشی برای تحصیل عدالت و یا حذف زمینه‌های بی‌عدالتی است. به بیان دیگر، بسیاری از جرایم ممکن است پاسخ یا کوششی برای غلبه بر نوعی احساس بزه‌دیدگی باشند ... اگر سخن گیلگانز درست باشد ما نمی‌توانیم انتظار توقف رفتار مجرمانه را داشته باشیم. مگر آنکه به این گونه احساس بزه‌دیدگی آنها توجه نماییم. در واقع، مجازات اغلب احساس

بزه‌دیده واقع شدن بزه‌کار را تقویت می‌کند. [در مقابل] گاهی اوقات بزه‌کاران از اینکه به احساس بزه‌دیدگی آنها توجه شده ابراز رضایت می‌کنند» (زهر، پیشین: ۶۶ و ۶۷).

عدالت ترمیمی تلاش می‌نماید که بزه‌کار را به سمتی رهنمون کند که به حقوق دیگران احترام بگذارد و محدوده‌ی حقوق خود را بشناسد، عدالت ترمیمی این را در بهترین شکل آن و از طریق قرار دادن بزه‌کار در موقعیتی که می‌تواند وضعیت خود را در مقایسه با وضعیت بزه‌دیده بسنجد انجام می‌دهد.

۳-۶- تأثیر حداقلی برنامه‌های عدالت ترمیمی بر زندگی خانواده و نزدیکان بزه‌کار

وقتی در نظام عدالت کیفری برای مرتکب جرمی مجازات تعیین می‌شود، در بسیاری از موارد اعمال این مجازات بدون اینکه تأثیری بر خانواده و بستگان نزدیک وی داشته باشد، غیر قابل تصور است؛ نمی‌توان انتظار داشت که در خانواده‌ای که در آن پدر به عنوان تنها نان‌آور خانواده به تحمل چندین سال حبس محکوم می‌گردد، اعمال این مجازات بر زندگی همسر و فرزندان وی تأثیر نداشته باشد. کسانی که نقشی در ارتکاب جرم نداشته‌اند، لیکن عملاً نقش پررنگی در تحمل رنج و عذاب مجازاتی دارند که بر مرتکب جرم تحمیل می‌گردد، اینها به بیانی دیگر محکومین ثانویه محسوب می‌گردند؛ محکومینی که در واقع بدون اینکه حقی جهت دفاع از خود داشته باشند و بتوانند آنچه از اعمال مجازات بر آنها می‌رود را بیان نمایند، ناعادلانه مجازات می‌گردند.

در عمل سالهاست که تلاش می‌شود با شخصی کردن مجازات‌ها از تأثیر آنها بر افراد غیر بزه‌کار کاسته شود، لیکن طبع و ماهیت مجازات‌های معمول و متعارف امروزی به گونه‌ای است که قاطعانه باید گفت در عمل این تلاش‌ها نتیجه‌ای به دنبال نداشته است و همواره در طول مدتی که عدالت کیفری و سیستم سزادهی آن بر نظام‌های قضایی کشورها حاکم بوده، افرادیگانهی مجازات گردیده‌اند که عدالت واقعی برخلاف اقتضای عدالت کیفری چنین نتیجه‌ای را بر نمی‌تابد.

در نظام عدالت ترمیمی اعضای خانواده بزه‌دیده و بزه‌کار و اعضای جامعه‌ی محلی از حق شرکت و تصمیم‌گیری در راستای ترمیم وضع موجود برخوردار بوده و می‌توانند موضع خود را بیان نمایند، این امر موجب می‌شود که سهامداران جرم نظر کسانی که توافق حاصله می‌تواند آنها را تحت تأثیر قرار دهد بشنوند و نهایتاً توافقی حاصل گردد که تنها متعهد یا به عبارت دیگر محکوم‌علیه آن مسؤول و جوابگو باشد.

۷-۳- دقت در اتخاذ تصمیم در عدالت ترمیمی

در شرایطی که یک نفر قاضی همه‌روزه در دادگاه چندین پرونده را مورد رسیدگی قرار می‌دهد، صدور حکم نسبت به جان و مال مردم برای وی امری عادی و پیش‌پا افتاده تلقی می‌گردد. در این شرایط، رأی صادر شده چه بسا به خاطر محدود بودن وقت رسیدگی و یا روزمره بودن امر محاکمه، توأم با تساهل و تسامح باشد و به نوعی به اندازه‌ی کافی امکان رسیدگی به تمامی اظهارات طرفین با ورود به تمامی جزئیات را نداشته باشد. در واقع ممکن است که رأی که قاضی صادر می‌کند نه در راستای اجرای عدالت، بلکه در راستای انجام تکالیف روزانه وی باشد؛ دقیقاً به همین دلیل است که گاهی طرفین دعوی از عدم توجه قاضی به دلایلی که آنها بسیار مهم می‌دانند، شکایت دارند و محکومیت خود را ناعادلانه و به خاطر عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی آنها می‌دانند. لیکن در فرآیند عدالت ترمیمی رسیدگی با دقت بیشتر و حوصله و وقت کافی انجام شده و نهایتاً توافقی حاصل می‌گردد که در آن اظهارات طرفین با دقت شنیده و بررسی گردیده و تصمیم اتخاذ شده، مورد رضایت تمامی سهامداران جرم می‌باشد. در اینجا تعهدی که بر عهده‌ی بزه‌کار گذاشته می‌شود، مصون از اشتباه و سهل‌انگاری فرد رسیدگی‌کننده‌ای است که اختیار جان و مال انسان‌ها را دارد. آنچه در اینجا بر بزه‌کار تحمیل می‌شود غیر از آن چیزی نیست که او خود قبول کرده است و آن چیزی که بزه‌دیده از آن چشم می‌پوشد، چیزی است که به اختیار از آن گذشته است.

۸-۳- ارج نهادن عدالت ترمیمی بر حقوق بزه‌دیده

همان‌طور که گذشت، توجه به بزه‌دیده و ترمیم خسارات وارده به وی مهم‌ترین هدف عدالت ترمیمی و به گفته بسیاری، دلیل پیدایش آن است. در حالی که در عدالت کیفری وقتی از جرم سخن گفته می‌شود، آن را به عملی اطلاق می‌کنند که مغایر نظم اجتماعی باشد و در اینجا بر بزه‌دیده توجه چندانی نمی‌گردد. به عبارت دیگر، در عدالت کیفری جرم به هر عمل ضد اجتماعی اطلاق می‌شود که دارای جنبه‌ی عمومی باشد که به تنهایی و یا در کنار جنبه‌ی خصوصی جرم قرار دارد؛ لیکن آنچه باید مدنظر قرار داد این است که جنبه‌ی خصوصی و عمومی جرایم در تمامی آنها دارای اهمیت واحد و یکسانی نیستند، به نحوی که در بعضی از جرایم جنبه‌ی خصوصی جرم دارای اهمیت بیشتری نسبت به جنبه‌ی عمومی آن بوده و برعکس. اصولاً در هر کشوری حفظ نظم عمومی جامعه بر عهده دستگاه قضایی آن کشور و به ویژه دادستان می‌باشد و در صورتی که عملی خلاف نظم عمومی باشد، دستگاه قضایی و نهاد تعقیب مربوطه با اعمال مجازات در صدد دفاع از آن برمی‌آید، اما آنچه بر عدالت کیفری بیشترین انتقادهای وارد می‌سازد، این است که آن جنبه‌ی خصوصی جرم را نادیده می‌گیرند؛ جنبه‌ای که عقلاً و منطقاً باید فرد بزه‌دیده در مورد آن تصمیم بگیرد. در جرم مشخصی مانند تجاوز به عنف که دارای جنبه‌ی خصوصی بسیار پررنگ‌تری است، دستگاه قضایی با چه مجوزی بدون در نظر گرفتن موقعیت بزه‌دیده اقدام به اعمال مجازات علیه بزه‌کار می‌نماید و «جایگاه بزه‌دیده را به خود اختصاص می‌دهد در حالی که بزه‌دیدگان در فرآیند اجرای عدالت کیفری دارای نیازهای خاصی هستند» (زهر، پیشین: ۴۴)

وجود قوانین مربوط به تخفیف و تبدیل و تشدید مجازات و نیز عفو و سایر نهادهای مشابه و هم‌چنین قواعد مربوط به تعدد و تکرار جرم، در قوانین اکثر کشورها به شکلی تعریف گردیده که دست قاضی را در اعمال همه‌گونه مجازاتی علیه بزه‌کار باز می‌گذارد، بدون اینکه عقیده بزه‌دیده

جرم بتواند تأثیر قابل اعتنایی بر مجازاتی که قاضی تعیین می‌کند داشته باشد. در مقابل، عدالت ترمیمی با بررسی نتایج اصرار دستگاه عدالت کیفری بر اعمال مجازات بر بزه‌کار، به این نتیجه رسیده است که آنچه عدالت کیفری به دست آورده، قطعاً به اندازه‌ای نبوده که بتواند نادیده گرفته شدن حقوق بزه‌دیده را توجیه نماید. برای نمونه، در مورد مثال پیش گفته در ارتباط با جرم تجاوز به عنف، عدالت ترمیمی قاطعانه معتقد است که عدم توجه به آسیبی که در نتیجه ارتکاب جرم به بزه‌دیده وارد شده، به وضوح خلاف اقتضای عدالت است. از این رو، تلاش می‌نماید تا با اتخاذ تدابیری، جبران خسارات و تسکین آلام بزه‌دیده را در محور کار خود قرار دهد. بنابراین، «اهمیت این دیدگاه در این است که اعتقاد دارد ارتکاب بزه در درجه اول به بزه‌دیده ضربه وارد می‌آورد و آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، جبران خسارت‌های مادی، معنوی، روانی و عاطفی وارد شده بر اوست. از طرف دیگر، این دیدگاه معتقد است حل و فصل اختلاف‌های ناشی از ارتکاب بزه و آشتی بین طرف‌های ذینفع نیز نه به وسیله قدرت حاکم و دولت بلکه به وسیله‌ی جامعه محلی و با حضور فعال بزه‌دیده و بزه‌کار در چارچوب میانجی‌گری، مذاکره، مصالحه، نشست و... که ساز و کارهای مختلف عدالت ترمیمی محسوب می‌شوند، باید صورت پذیرد. از نظر طرفداران دیدگاه عدالت ترمیمی، طرف‌های عدالت ترمیمی عبارتند از بزه‌دیده بزه‌کار و جامعه محلی. الگوی عدالت ترمیمی ارتکاب بزه را نقض قوانین و مقررات رسمی و مخالفت با دولت نمی‌پندارد، بلکه یک اختلاف و تعارض در روابط اشخاص قلمداد می‌کند» (نجفی ابراند آبادی و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۹۴).

۹-۳- کشف حداکثری جرم‌ها با اجرای عدالت ترمیمی

در تمامی جوامع همواره جرایمی وجود دارند که کشف نشده باقی می‌مانند که این موجب تجری بیشتر مرتکبین آنها و مجرمین بالقوه می‌گردد. مرتکبین این جرایم نه تنها مجازات نمی‌گردند، بلکه حتی به دستگاه عدالت نیز خواسته نمی‌شوند. این بزه‌کاران به درستی می‌دانند

که بزه‌دیدگان‌شان انسان‌های بی‌پناهی هستند که اگر جرمی را که علیه‌شان اتفاق افتاده، برای دستگاه عدالت بازگو نمایند، علاوه بر اینکه نفعی عایدشان نمی‌شود، دستگاه عدالت از آنها انتظار همکاری و صرف هزینه و وقت نیز خواهد داشت که این موضوع به عنوان ضرری مضاعف بر آنها تحمیل می‌گردد و بدین ترتیب است که نظام قضایی کسانی را که به بهترین نحو می‌توانند جزئیات وقوع جرم را تشریح نمایند، از اعلام جرم منصرف می‌سازد.

آیا اگر بزه‌دیده‌ای که مورد توهین فردی قرار گرفته، پس از تحقیق از یک فرد متخصص به این نتیجه برسد که در صورت شکایت از توهین‌کننده، مجرم نهایتاً به پرداخت جزای نقدی محکوم خواهد شد و چیزی از این شکایت عاید وی نخواهد گردید از اعلام شکایت خودداری کند، کاری غیر معقول انجام داده است؟ بلا تردید وقتی از اعلام شکایت وی سودی عاید او نمی‌گردد، مسلماً پاسخ منفی خواهد بود.

در مقابل رفتار عدالت ترمیمی با بزه‌دیده به‌گونه‌ای است که وی جهت اعلام شکایت علیه بزه‌کار ترغیب می‌گردد. در اینجا قبول یک تعهد کوچک توسط مجرم که حتی می‌تواند یک عذرخواهی یا ابراز همدردی باشد، برای بزه‌دیده، بسیار ارزشمندتر از محکومیت‌های سنگین بزه‌کار در دستگاه عدالت کیفری است. از این رو در کشورهایی که در آنها اصول مربوط به عدالت ترمیمی اجرا می‌گردد، مسلماً جرایم بیشتری کشف می‌گردند. عدم تمایل بزه‌دیده برای اعلام شکایت در سیستم عدالت کیفری، نهایتاً به خودیاری و ارتکاب جرایمی نسبت به بزه‌کار اولیه توسط وی خواهد انجامید.

کوتاه سخن اینکه وقتی تدابیر اتخاذ شده در نظام عدالت کیفری به‌گونه‌ای است که به علت عدم کشف خیل عظیمی از جرایم، مرتکبین آنها به هیچ روی مجازات نمی‌گردند، سخن گفتن از جنبه‌ی اصلاحی مجازات‌ها اهمیت خود را از دست داده و دلیل افزایش جرم را در زمان اجرای سیاست‌های بازپرورانه عدالت کیفری به سهولت قابل درک می‌نماید.

۴- مبانی عدالت ترمیمی در اسلام

عدالت ترمیمی، مصداقی نیک و کاربردی منبعث از اصول «تعاون بر امر نیک»^(۱)، «صلح»^(۲)، «شور (مشورت)»^(۳) و «تسامح و تساهل» می‌باشد.

تعاون از بارزترین مظاهر پیوند و همبستگی اجتماعی است که خود از خواست‌های فطری و از مقتضیات زندگی اجتماعی است.

صلح نیز اساس زندگی اجتماعی بشر است و ریشه در فطرت انسان دارد. در زمره اوامر اخلاقی است که شرع اسلام آن را جزء وظایف و تکالیف اخلاقی آورده است. به طوری که باید در روابط اجتماعی چنان حاکم باشد که در تمام ابعاد جامعه تجلی یابد جواد ی آملی، ۱۳۹۰: ۱۱۶) که غایت آن، ترویج دوستی و آرامش در راستای ارتقاء جامعه و نشانه ایمان به خداوند و خیر است. مشورت از جمله لوازم «تصمیم‌گیری اخلاقی و درست» است. و «تساهل» به معنای به آسانی و نرمی برخورد کردن است. وقتی دو یا چند نفر با یکدیگر به نرمی رفتار می‌کنند، می‌گویند: تساهل کردند. «تسامح» فرق ظریفی با تساهل دارد؛ آن از ماده «سمح» به معنای بخشش و بزرگواری است. پس تساهل نوعی کنار آمدن با بزرگواری است. مستند اصل مذکور در اسلام، «بعثت للشریعه السمحه السهله» (حضرت رسول (ص)، حدیث نبوی مشهور) البته این اصل مطلق نیست و باید حدود و ثغور آن مشخص شود؛ مثلاً اسلام در مقابل کفر و الحاد، موضعی آشتی‌ناپذیر دارد (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۵۲۰).

۵- عدالت ترمیمی در ایران

در نظام فعلی حقوقی کشور ایران باید اذعان نمود که تا زمان تصویب قانون مجازات اسلامی ۹۲ و نیز قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ با اصلاحات سال ۹۴ آن‌طور که شایسته است به عدالت ترمیمی به مفهومی که نظریه‌پردازان آن در نظر داشته‌اند توجهی نشده بود. دلیل آن هم اولاً جامعه (Society) را به جای بزه‌دیده و جامعه محلی (Community)، قربانی جرم تلقی کردن؛ و ثانیاً مجازات را به جای تعهد بزه‌کار بر جبران خسارت بزه‌دیده تنها ضمانت

اجرای ارتکاب جرم دانستن بود.

مسئله تا قبل از تصویب قوانین فوق‌الذکر، عقیده‌ای که در ورای بسیاری از قوانین کیفری مادلل تصویب بسیاری از آنها بوده است، تبعیت از نظریات صاحب‌نظران مکاتب عدالت کیفری بخصوص مکتب عدالت بازپرورانه و لزوم اصلاح مجرم از طریق وارد آوردن درد و رنج مجازات بر وی بود. البته این نقیصه تا حدی در قوانین فوق‌الذکر برطرف شد.

در این بخش سعی خواهد شد به نهادهای موجود عدالت ترمیمی در نظام عدالت کیفری ایران اشاره کنیم تا امکان اجرای اصول عدالت ترمیمی را در نهادهایی که ظرفیت اجرای آن را با بررسی نماییم. لازم به ذکر است که امکان سازگار نمودن عدالت ترمیمی با آداب و سنن و اوضاع و احوال هر کشوری ما را بی‌نیاز از تلاش جهت نزدیک کردن نهادهای موجود در کشور به شیوه‌های مرسوم عدالت ترمیمی که ریشه در فرهنگ و رسوم سایر کشورها دارد می‌نماید. بنابراین، وقتی از اجرای عدالت ترمیمی سخن گفته می‌شود، منظور جاری نمودن شیوه مرسوم از آن می‌باشد. به عنوان مثال شیوه نشست‌های گروهی و خانوادگی که در نیوزلند متداول است؛ در حقوق ایران مطرح نیست؛ بلکه در ایران شیوه میانجی‌گری در قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲ با اصلاحات ۹۴ لحاظ شده است. و تلاش می‌شود تا اصول عدالت ترمیمی در قالب نهادهایی که مستعد اجرای آنها هستند، اجرا گردد. اصولی که از آنها سخن گفته می‌شود اجزاء جدایی‌ناپذیر عدالت ترمیمی می‌باشند که مهم‌ترین آنها داشتن اختیار مشارکت کلیه اعضا و سهامداران جرم اعم از بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه محلی جهت اصلاح امور تخریب شده و آزاد بودن سهامداران در ورود یا عدم ورود به فرآیند ترمیمی و همچنین عدم تکیه بر اعمال مجازات به عنوان ضمانت اجرای مقررات رسمی و مخالفت با دولت، می‌باشد. عدالت ترمیمی به عنوان فرآیندی با اصول معین است. این اصول مستلزم این است که اولاً: جرم

تعدی و تجاوز نسبت به مردم و روابط میان فردی است. ثانیاً: تعدی و تجاوز موجب تعهداتی است و ثالثاً: اصلی‌ترین تعهد اصلاح امور است. بی‌تردید این اصول به طور خاص، با هیچ‌یک از نهادهای موجود در قوانین کشور ما قابل انطباق دقیق نمی‌باشد، اما وجود نهادهایی مشابه در قوانین کشور و نیز شرع اسلام از یک سو و قابل انعطاف بودن اصول عدالت ترمیمی از طرف دیگر، موضوعاتی هستند که امکان اجرای فرآیند عدالت ترمیمی را در کشور ما تسهیل می‌نماید؛ وجود این دو ویژگی در عدالت ترمیمی موجب خواهد شد با صرف کمترین وقت و هزینه، اجرای برنامه‌های عدالت ترمیمی به صورت رویدادی برنامه‌ریزی شده در چندین سال متمادی فراهم آید. به عقیده نگارنده، مطلق معتقد بودن به اینکه که نهاد خاصی یا ترمیمی هست و یا نیست و حالت سومی وجود ندارد به بیراهه رفتن است. به عبارت دیگر، نگاه سیاه و سفید به عدالت ترمیمی نمی‌تواند خالی از اشکال باشد، بلکه نهادهایی هستند که به مرور زمان در صدد اجرای کامل اصول مربوط به عدالت ترمیمی بوده در حال گذار از سیستم عدالت کیفری به عدالت ترمیمی می‌باشند.

قابلیت انعطاف عدالت ترمیمی تا جایی است که می‌تواند اجرای اصول عدالت ترمیمی را بسته به شرایط هر کشوری به صورت متفاوت قابل اجرا نماید. گاهی از این موضوع سخن گفته می‌شود که هر کشوری می‌تواند عدالت ترمیمی مخصوص خود را به صورت ملی شده داشته باشد، هم‌چنان که مدل نیوزلندی آن که به شکل نشست‌های گروهی و خانوادگی بوده و بر پایه‌ی آداب و سنن آن کشور بنا گردیده است، تفاوت‌های فراوانی با مدل حلقه‌ها و محافل متداول در کشور کانادا دارد. در ادامه نهادهایی که می‌توانند مبنای اجرای عدالت ترمیمی قرار گیرد و یا بر مبنای مدل عدالت ترمیمی وضع شده است، مختصراً توضیح داده می‌شود.

۵-۱- شورای حل اختلاف

در کشور ایران، شوراهای حل اختلاف اگرچه مبین وجود نگاه ترمیمی قانون‌گذار نیست، لکن

دارای ظرفیت فوق‌العاده‌ای جهت تبدیل شدن به نهادی ترمیمی است که البته برای نیل به آن بایستی برخی قوانین مربوط به آن که با مدل عدالت ترمیمی قابل جمع نیستند، اصلاح گردد. اینکه در حال حاضر رویه‌ی کار شوراهای حل اختلاف به این نحو است که با رجوع مقام قضایی و نه بر پایه توافق طرفین، آغاز می‌گردد. از سوی دیگر، زمان خاصی برای سازش در آنها تعیین گردیده که الزاماً باید در محدوده‌ی آن توافق حاصل گردد و از همه مهم‌تر در آن نه جبران خسارات وارده بر بزه‌دیده بلکه ایجاد سازش بین طرفین که اصولاً از طریق گذشت بزه‌دیده از حقوق خود به عمل می‌آید در محور کار قرار دارد، مثبت غیر ترمیمی بودن فرآیند موجود در آن است.

البته باید به این نکته نیز توجه کرد که ممکن است بزه‌دیده برای اعلام گذشت خود از بزه‌کار شرایطی جهت ترمیم خسارات وارده به خود را تعیین نموده و بزه‌کار با قبول این شرایط خسارات وارده بر بزه‌دیده را جبران نماید، لیکن باید این موضوع را مدّ نظر قرار داد که این نتیجه به دلیل اینکه در فرآیندی ترمیمی حاصل نگردیده، نمی‌تواند از منظر ترمیمی اهمیت چندانی داشته باشد. علاوه بر این، با بررسی آیین‌نامه پیشین و قانون فعلی شوراهای حل اختلاف روشن می‌شود که اولاً ترکیب اعضای تشکیل دهنده‌ی شورا انتصابی است و مردم و جوامع محلّی نقش خاصی در انتخاب آنها ندارند. ثانیاً مراجعه به شورا در موارد تحت صلاحیت آن اجباری می‌باشد. ثالثاً شوراهای مذکور اگرچه در مورد کلیه دعاوی مدنی و حقوقی، کلیه جرایم قابل گذشت و جنبه‌ی خصوصی جرایم غیر قابل گذشت، در صورت تراضی طرفین برای صلح و سازش، دارای صلاحیت نسبتاً گسترده‌ای می‌باشند، لیکن صلاحیت آنها در امور کیفری محدود به موارد خاصی است. علاوه بر این، رسیدگی شوراهای حل اختلاف از حیث رعایت اصول و قواعد تابع مقررات دادرسی‌های مدنی و کیفری است. شوراهای مذکور برای قضاوت شورا صرفاً مرجع مشورتی محسوب شده و در نتیجه اتخاذ تصمیم در این شوراهای بر عهده‌ی قاضی شورا است که

پس از مشورت با اعضای شورا و اخذ نظریه کتبی آنها رأی مقتضی صادر می‌کند و در این صورت تنها نظر قاضی ملاک اخذ تصمیم و صدور رأی است. با این وجود همین نهاد که در نتیجه وجود نیازهایی به لزوم کاستن از کار قضاوت و بر پایه برخی از تعلیمات و دستورات اسلامی در راستای اصلاح ذات‌البین تشکیل گردیده، دارای مشابهت‌هایی با فرآیند عدالت ترمیمی است که می‌تواند نهایتاً نیل به اصول عدالت ترمیمی را در کشور تسهیل نماید.

۵-۲- موسسه میانجی‌گری

میانجی‌گری در امور کیفری یکی از نموده‌های عدالت ترمیمی است؛ و از جمله سیاست‌های ناشی از آن، قضا‌دایی می‌باشد. خاستگاه اصلی آن به شیوه امروزی کشورهای دارای نظام کاملاً هستند. البته محدود کردن عدالت ترمیمی و نموده‌های آن به قضا‌دایی، مبتنی بر حصرگرایی و نادرست است؛ چرا که عدالت ترمیمی، داعیه بدیل واقع شدن بجای عدالت کلاسیک را دارد.

قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ با اصلاحات سال ۱۳۹۴، ماده‌ی ۸۲، به مدل عدالت ترمیمی و برنامه‌های عملی آن، به شیوه «میانجی‌گری» (victim offender conference) نظر داشته است. و صراحتاً در ماده‌ی ۸۲ همان قانون به «حصول سازش با توافق طرفین» و ارجاع امر به «شورای حل اختلاف» و «موسسه میانجی‌گری» اشاره کرده است. و در آیین‌نامه «میانجی‌گری» در امور کیفری مورخ ۹۴/۹/۸ مصوب رئیس قوه قضاییه ایران؛ ذیل ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲، در ماده‌ی ۱ بندهای ب و ت به «موسسه میانجی‌گری» و در فصل چهارم آیین‌نامه مذکور به شرایط آن اشاره شده است.

۵-۳- مراجع قضایی و اجرای عدالت ترمیمی

قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ با اصلاحات سال ۱۳۹۴، ماده‌ی ۸۱، با لحاظ مدل عدالت ترمیمی، به وضع «قرار تعلیق تعقیب» پرداخته است؛ و مقرر می‌دارد: در جرایم تعزیری شش، هفت و هشت، چنانچه شاکی

وجود نداشته باشد، گذشت کرده یا خسارت وارده جبران گردیده باشد و یا با موافقت بزه‌دیده ترتیب پرداخت آن در مدت مشخصی داده شود و متهم دارای سابقه کیفری موثر نباشد، «مقام قضایی» (رییس دادگاه مستند با ماده‌ی ۳۴۰ همان قانون) می‌تواند پس از موافقت متهم و در صورت لزوم اخذ تأمین متناسب، تعقیب وی را با شرایط و دستورات خاصی از شش ماه تا دو سال معلق کند.

و نیز قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲، ماده‌ی ۳۹، با نظر به مدل عدالت ترمیمی، در جرایم تعزیری هفت و هشت مقرر می‌دارد: در صورت احرار از جهات تخفیف، چنانچه دادگاه پس از احرار از مجرمیت تشخیص دهد که با عدم اجرای مجازات نیز مرتکب اصلاح می‌شود، در صورت فقدان سابقه کیفری موثر و گذشت شاکی و جبران ضرر و زیان و یا برقراری ترتیبات جبران آن، می‌تواند «حکم به معافیت از کیفر» صادر کند.

و نیز در ماده‌ی ۴۰ با همان رویکرد، به وضع «قرار تعویق صدور حکم» پرداخته است؛ و مقرر می‌دارد: در جرایم تعزیری درجه شش تا هشت، دادگاه می‌تواند پس از احرار از مجرمیت متهم و با لحاظ وضعیت فردی، خانوادگی، و اجتماعی و سوابق و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم شده است در صورت وجود شرایطی مشخص (وجود جهات تخفیف،

پیش‌بینی اصلاح مرتکب، جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران و فقدان سابقه کیفری موثر) از شش ماه تا دو سال به تعویق بیاورد.

برآمد:

عدالت ترمیمی دارای مشخصه‌ها و اصولاً مزیت‌هایی نسبت به نظام‌های عدالت کیفری جاری در اکثر کشورها می‌باشد که وجود این مزایا موجب امتیاز این سیستم از نظام‌های کیفری پیش از آن و اقبال حقوق دانان و جرم‌شناسان نسبت به نگاشتن در این باب گردیده است. علی‌رغم برخی انتقاداتی که عموماً منشأ آن هراس از تجری بزه‌کار در نتیجه‌ی برخورد توأم با ملایمت این سیستم با وی می‌باشد، بر عدالت ترمیمی وارد گردیده است، آنچه از تجربه اجرای اصول مربوط به عدالت ترمیمی به دست آمده این است که به کارگیری فرآیند اصلاح‌گرایانه این نظام دارای نتایج مناسب‌تری نسبت به اعمال مجازات‌های ارباب‌گرایانه عدالت کیفری بوده است؛ نظامی که به جای اهمیت دادن به معلول که بزه ارتکاب یافته می‌باشد، بر علت ارتکاب بزه یعنی تمایلات مجرمانه متمرکز می‌گردد و سعی می‌کند به جای اینکه افراد علی‌رغم میل، به دلیل ترس از مجازات مرتکب جرم نگردند، اصولاً رغبتی به ارتکاب جرم نداشته باشند. در هر حال، برخلاف آنچه قبلاً تصور می‌شد،

اجرای اصول عدالت ترمیمی به معنای برچیده شدن عدالت کیفری نمی‌باشد؛ بلکه امروزه اکثر جرم‌شناسان اعتقاد دارند که عدالت ترمیمی باید در مقام تکمیل نظام عدالت کیفری به کار گرفته شود و نه در جهت جایگزین نمودن آن. از این رو اعتقاد بر این است که تغییر عدالت کیفری و جایگزین نمودن عدالت ترمیمی که هدف اولیه آن جبران خسارات وارده بر بزه‌دیده بوده است، به جای آن، نتیجه‌ای جز خلع سلاح بزه‌دیده و جامعه در مقابل بزه‌کار نخواهد بود. به علاوه، اصول عدالت ترمیمی در مورد گروه خاصی از مجرمین که بزه‌کاری آنها تحت عنوان بزه‌کاری بدون بزه‌دیده شناخته می‌شود، قابل اجرا نمی‌باشد. منظور از بزه‌کاری بدون بزه‌دیده نوعی از بزه‌کاری است که قربانی مستقیمی نداشته و فرد خاصی از رفتار مجرمانه به صورت بی‌واسطه متضرر نمی‌گردد.

بی‌توجهی نسبت به انتقاداتی که بر عدالت ترمیمی وارد گردیده و داشتن نگاهی افراط‌گرایانه که در آن عدالت ترمیمی منجی جوامع جرم‌زا انگاشته شود، با توجه به اینکه عدالت ترمیمی هنوز دارای مبانی روشنی نمی‌باشد، می‌تواند نتیجه‌ای معکوس به بار آورد.

خوشبختانه قانون‌گذار کشورمان از سال ۱۳۹۲ با تصویب قوانین مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری؛ با اتخاذ سیاست جنایی متعادل با لحاظ آموزه‌های عدالت ترمیمی، به این مهم پرداخته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «... و تعاونوا علی البر و التقوی ...» (حضرت حق، قرآن، مائده: ۲) تعاون مذکور در آیه، اختصاص به مسلمانان ندارد و در یک سطح وسیع جهانی و در مقیاس جامعه بزرگ بشری مورد تأکید دین اسلام قرار گرفته است.
۲. «و الصلح خیر» (نساء: ۱۲۸) و صلح از همین ماده و صالح به معنای مطابق عدل و انصاف، و شایسته و به دور از هر نوع فساد آمده است. (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۱۹) و اصلاح ذات البین «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم...» (قرآن، بقره: ۲۰۸) «... اصلاح بین الناس...» (نساء: ۱۴) «... و اصلحوا ذات بینکم» (انفال: ۱) «... و امرهم شورى بینهم...» (شوری: ۳۸) «و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله ان الله یشحب المتوکلین» (آل عمران: ۱۵۹)

فهرست منابع:

منابع فارسی

- ۱- جوادی آملی، عبدالله، ادب قضاء در اسلام، مرکز نشر اسراء، چاپ ۱، ۱۳۹۰
- ۲- زهر، هوارد، کتاب کوچک عدالت ترمیمی، ترجمه حسین غلامی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۸
- ۳- سماواتی پیروز، امیر، عدالت ترمیمی، تعدیل تدریجی عدالت کیفری با

تغییر آن، چاپ نخست، تهران، انتشارات نگاه بینه، ۱۳۸۵

- ۴- صلاحی، جاوید، درآمدی بر جرم‌شناسی و بزه‌دیده‌شناسی، چاپ اول، تهران، انتشارات میزان ۱۳۸۸
- ۵- عمید زنجانی، عباسعلی، دانشنامه فقه سیاسی، چاپ اول، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹
- گسن، ریموند، مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی، ترجمه مهدی کی‌نیا، چاپ اول، تهران، انتشارات علامه طباطبائی، ۱۳۷۰
- ۶- رهامی، محسن، «زمینه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۴، زمستان ۱۳۸۵
- ۷- غلامی، حسین، «عدالت ترمیمی، اصول و روش‌ها»، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، شماره چهارم، ۱۳۸۲
- ۸- نجفی ابراند آبادی، علی حسین و همکاران، «اصلاح ذات البین و نظریه عدالت ترمیمی»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۲ شماره ۳-پاییز ۱۳۸۷

منابع انگلیسی

1. Handbook on Restorative Justice Programs, New York, UNITED NATIONS, 2006.

ایفای تعهد از جانب دیگری در اجرای احکام و اسناد

حجت جلیلیان، کارشناس ارشد حقوق خصوصی، بازپرس دادسرای عمومی و انقلاب اهواز



چکیده

هر چند غالباً ایفای دین از ناحیه مدیون صورت می گیرد، لیکن ایفای دین از جانب غیر مدیون هم جایز است و شخص ثالث می تواند بنا بر انگیزه های مختلفی به جای محکوم علیه برای استیفای محکوم به مال معرفی نماید. در مقاله حاضر هدف این است که بررسی شود که آیا در صورت عدم وجود اذن از سوی مدیون (متعهد) و ایفاء تعهد از جانب غیر متعهد (ثالث)، وی می تواند به مدیون اصلی رجوع کند یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ، شرایط رجوع چیست؟ فرضیه این است که تنها ملاک و مبنا برای رجوع، اذن متعهد نیست، بلکه اذن قانون گذار و عوامل خارجی نیز می توانند از مبانی و تجویزهای قانونی رجوع ثالث به متعهد اصلی باشند؛ مقوله دیگر این بحث بررسی مصادیق ایفاء توسط ثالث می باشد که در دو قسمت اجرای احکام و اجرای اسناد با اشاره به مواد قانونی آنها، مورد مطالعه قرار گرفته است. پذیرش اراده مراجع قانونی (احکام دادگاهها و اجرائیه های ثبتی) به عنوان مبنای ایجاد تعهد در عرض قراردادها و اراده ی قانون گذار از دیگر مباحث بررسی شده می باشد، ضمناً سعی شده است افراد موفی که غیر مدیون به شمار می روند و نیز افرادی که شخص ثالث محسوب می شوند، شناسایی شوند.

واژگان کلیدی: اذن، ثالث، تعهد، اراده، ایفاء و اجرا

درآمد

یکی از نتایج مهم اصل حاکمیت اراده، قاعده نسبی بودن قراردادهاست که به موجب آن قرارداد فقط نسبت به دو طرف و قائم مقام قانونی آنها مؤثر است و نسبت به اشخاص ثالث هیچ حق یا دینی ایجاد نمی کند، اقتضای این امر آن است که هیچ کس نتواند بدون داشتن نمایندگی یا اجازه از مالک یا قانون، در مال و امور غیر دخالت کند. اطلاق این ممنوعیت شامل امور مالی و غیر مالی می شود و تخلف از این اصل مستلزم ارائه دلیل متقن و کافی است. اما این قاعده به طور مطلق باقی نمانده و در حقوق کنونی مانند معاملات فضولی، تعهد به نفع ثالث و عقود جمعی، استثنائات بسیاری بر آن وارد شده است. هر چند اصل نسبی بودن قراردادها، بیشتر در مرحله ایجاد قرارداد مورد توجه می گیرد، لیکن، این اصل در مرحله اجرای قرارداد نیز وجود دارد؛ با این توضیح که می توان از قاعده نسبی بودن قرارداد در مرحله اجرای قرارداد تجاوز کرد. بنابراین، ممکن است شخص ثالثی غیر از طرفین عقد مبادرت به ایفای تعهد نماید. البته ممکن است این شبهه پیش آید که با توجه به اصل عدم ولایت بر دیگران و نیز عدم نفوذ تصرف در دارایی دیگران، ایفاء دین (تعهد) از جانب ثالث (غیر مدیون) صحیح نباشد. در پاسخ باید گفت اولاً در قانون مدنی این تردید برطرف شده است، ثانیاً عدم نفوذ در دارایی دیگران، ناظر به اجرای تعهدهای او نیست. به بیان دیگر، وفای به عهد در زمره ی اموری است که اثر آن با پرداخت دین ظاهر می شود و نیازی به انتساب این اقدام به مدیون ندارد

تا رضای او شرط نفوذ عمل حقوقی باشد و مشمول عنوان «فضولی» گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، جلد دوم، ص ۱۱۰)، ضمناً در فقه نیز پرداخت تبرعی دین دیگری صحیح دانسته شده است و قبولی داین (در اعتبار این پرداخت) تأثیر ندارد (قاسم زاده، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷)؛ در این مقاله سعی می شود به صورت کاربردی نیز مطالب بیان شود.

۱- تعریف تعهد

تعهد مصدر باب تفعّل مشتق ریشه عهد است. این لفظ در قرآن نیز آمده است از جمله در آیه «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً» (سوره اسراء، آیه ۳۴)، در قانون مدنی ایران لفظ «تعهد» در مواد مختلف آمده است و به رغم آنکه واژه تعهد به دلیل کثرت استعمال در گفتمان رایج حقوقی از حیث دلالت بر مبنای ساده به نظر می رسد و شاید در نگاه نخست، از مفاهیم بدیهی در فرهنگ حقوقی تجلی می کند، اما تعریفی از آن نشده است، لیکن، مصادیق و آثار ناشی از آن ذکر شده است؛ طبق ماده ی ۱۸۳ قانون مدنی تعهد نتیجه و منظور هر عقد است؛ با این توضیح که این گونه نیست که اثر همه ی عقود تعهد باشد و ظاهر ماده ی ۱۸۳ قانون شاید برگرفته شده از نص کلی ابراز شده در حدیث عبدالله بن سنان با عنوان «العقد العهد» باشد. اما باید دانست که تعهد اثر عقد است نه خود آن، اختلاط بین دو مفهوم عقد و تعهدگاه افراد را به اشتباه انداخته باشد. در فقه و قرآن کریم، اصطلاح عهد و تعهد به معنای گسترده تری به کاربرده می شود و شامل پیمانی است که الزام را به وجود می آورد و مترادف با عقد است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۱۶).

۲- عناصر تعهد

برای عناصر تعهد می توان موارد زیر را برشمرد:

۲-۱- رابطه ی حقوقی:

برای تحقق تعهد، ضرورت دارد که میان دائن و مدیون یا متعهدله و متعهد، رابطه ی حقوقی برقرار شود که از نظر حقوقی موضوع واجد اعتبار و دارای ضمانت اجرا باشد؛ رابطه ی که داین به استناد آن بتواند از مدیون اجرای تعهد را به نفع خود مطالبه کند و در صورت استنکاف از اجرا، با توسل به مقامات صالحه عمومی الزام او را به انجام تعهد خود عملی سازد. این رابطه می تواند ناشی از عقد باشد یا غیر آن. بنابراین، لزومی ندارد که حتماً رابطه ناشی از عقد باشد. ممکن است این رابطه به حکم قانون باشد؛ مانند مسؤولیت مدنی. شاید بتوان گفت، رابطه ی حقوقی، مهم ترین عنصر از عناصر و به نوعی رابطه ی علیت از جهت وجود تعهد باشد.

۲-۲- دین و طلب:

کسی که متعهد است که عمل معینی را انجام دهد یا عمل خاصی را ترک نماید یا مالی را منتقل کند، تعهدی را به عهده می گیرد که دین نامیده می شود. طلب حقی است که صاحب آن می تواند دیگری را ملزم به انجام فعل یا ترک فعل یا انتقال مال نماید. پس، طلب جنبه مثبت تعهد است و دین جنبه منفی آن. حق مطالبه با نفس طلب متفاوت است.

۲-۳- حق مطالبه:

حق مطالبه به این معناست که شخصی براساس این حق بتواند دیگری را ملزم به انتقال عین خارجی یا انجام فعل یا ترک فعل نماید، البته زمانی که بحث از عناصر تعهد می شود، حق مطالبه از فروعات آن می باشد، هر چند همین حق مطالبه در وفای به عهد از موارد اصلی است. بنابراین، اگر درجایی به هر



دلیل مانعی برای مطالبه وجود داشته باشد، ما نمی‌گوییم که تعهدی وجود نداشته است، چرا که وجود تعهد لازمه‌ی حق مطالبه است، اما عکس آن صحیح به نظر نمی‌رسد. ماده‌ی ۲۶۶ قانون مدنی، حق مطالبه را بیان کرده است. حق مطالبه غیر از طلب است.

۲-۴- ضمانت اجراء:

ضمانت اجرا عبارت است از عکس‌العمل‌های قانونی علیه متخلف از اجرای تعهد. ظاهراً ضمانت اجرا از اوصاف اصلی تعهد است. هنگامی که صحبت از تعهد می‌شود، آنچه به ذهن متبادر می‌شود، بحث ضمانت اجرای آن است که می‌شود گفت در دل هر تعهدی این ضمانت اجرا نهفته است. لیکن، نحوه و نوع ضمانت اجراها با توجه به نوع تعهد متفاوت می‌باشد؛ هر چند که بعضی معتقدند که وجود ضمانت اجرا شرط تحقق تعهد نیست، لذا تعهد طبیعی هم تعهد است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۸).

۳- مفهوم وفای به عهد

در احادیث و روایت به وفای به عهد تاکید فراوان شده است؛ مشهورترین عبارت در باب وفای به عهد مربوط می‌شود به آیه اول از سوره مائده در قرآن کریم که می‌فرماید: «یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود». این آیه به نظر بسیاری از فقیهان و مفسران ناظر به هر عقدی است که با شرع و اخلاق مخالف نباشد و امر زشتی را مباح نگرداند و اختصاص به عقود معین ندارد. این گروه از فقها (مانند شیخ طبرسی و مقدس اردبیلی) وفای به همه عقود را که برخلاف اخلاق و عقل و شرع نباشد، واجب دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۱۴۴).

برای دستیابی به مفهوم وفای به

عهد باید ارتباط وفای به عهد را با سقوط تعهد بررسی کرد؛ یعنی اینکه آیا وفای به عهد همیشه موجب سقوط تعهد است؟ به نظر می‌رسد وفای به عهد در مرحله نخست وسیله سقوط تعهد نیست بلکه وسیله اجرای آن است و سقوط پدیده‌ای است که در نتیجه اجرای اختیاری به دست می‌آید و گاه وفای به عهد سبب سقوط آن نمی‌شود و پرداخت‌کننده قائم‌مقام طلبکار در رجوع به بدهکار می‌شود، مانند ماده‌ی ۲۷۱ قانون تجارت (کاتوزیان، ۱۳۸۷، جلد چهارم، ص ۱۱).

بنابراین، وفای به عهد اصطلاحی است عام که شامل پرداخت پول، تسلیم مال، انجام یا خودداری از انجام دادن کار و انتقال می‌شود، منتها متبادر از واژه عهد در این ترکیب، پیمان و قرارداد است نه دین؛ زیرا اجرای ضمانی را که در نتیجه مسؤولیت مدنی یا غصب یا استیفاء نامشروع بر عهده‌ی شخص قرار می‌گیرد، وفای به عهد نمی‌نامند. به بیان دیگر، اصطلاح وفای به عهد ویژه اجرای تعهد قراردادی است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، جلد چهارم، ص ۱۳).

۴- انواع وفای به عهد

در خصوص انواع وفای به عهد تقسیم‌بندی‌های مختلفی با مبانی مختلفی وجود دارد. لیکن، وجه مشترک همه این موارد آن است که وفای به عهد وسیله اجرای تعهد است. بنابراین، می‌شود انواع وفای به عهد را این گونه احصا نمود:

۱- وفای به عهدی که خود متعهد آن را انجام می‌دهد و وفای به عهدی که غیر متعهد (ثالث) آن را ایفاء می‌نماید که در این نوع دوم می‌تواند بدون اذن متعهد (مدیون) باشد یا با اذن او.

۲- وفای به عهد اختیاری و اجباری: در

وفای به عهد اختیاری شخص طوعاً و با رغبت وفای به عهد می‌نماید و در این نوع وفای به عهد، نوعی توافق مقدماتی درباره شیوه اجرای تعهد بین دو طرف انجام می‌شود، ولی این توافق را نباید لازمه وفای به عهد و در شمار ارکان آن شمرد. اما در اجرای اجباری تعهد، شخص رأساً تعهد را انجام نمی‌دهد، بلکه از طریق اقدام مستقیم اجرایی مانند اینکه از محل فروش اموال مدیون بدهی او را می‌پردازد یا از طریق جریمه اجبار (موضوع ماده‌ی ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی سابق) و یا از راه فشارهای بدنی همچون بازداشت و توقیف مدیون شخص مجبور به انجام وفای به عهد می‌شود. در این نوع تقسیم‌بندی، وفای به عهد، از لحاظ آیین دادرسی آثار متفاوتی دارد.

۳- وفای به عهد می‌تواند از نوع تعهد به نتیجه باشد یا از نوع تعهد به وسیله. تفاوت این دو آن است که در قسم اول (تعهد به نتیجه) اثبات وفای به عهد با مدیون است و در قسم اخیر (تعهد به وسیله)، طلبکار باید وجود تقصیر و بی‌مبالاتی را اثبات کند.

۴- یکی از انواع تعهد می‌تواند بحث ضمان و حواله باشد. این دو نهاد حقوقی سبب انتقال دین هستند و به صرف پیدایش ضمان و حواله، ذمه مضمون عنه و محیل، در برابر متعهدله (مضمون له و محتال)، آزاد می‌گردد و این وضعیت نسبت به مدیون اصلی در حکم وفای به عهد و موجب سقوط تعهد است.

۵- اذن و اجازه

اذن عبارت است از اعلام رضای مالک یا نماینده قانونی او یا رضای کسی که قانون برای رضای او اثری قائل شده است، برای انجام دادن یک

عمل حقوقی (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۲۳). بنابراین، اذن چیزی جز اعلام رضایت نمی باشد. اجازه عبارت است از اظهار رضایت شخصی که قانون رضای او را شرط تأثیر عقد یا ایقاعی دانسته است که از دیگری صادر شده است، مشروط بر اینکه رضایت مزبور بعد از صدور عقد یا ایقاع مذکور صادر شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص ۷). بنابراین، هم چنان که ملاحظه می شود اذن و اجازه متفاوت از یکدیگر هستند ولی رضایت اعم از اذن و اجازه است. بنابراین اذن همیشه به فعلی تعلق می گیرد که هنوز واقع نشده است والا بعد از صدور یک فعل اگر رضایت به آن فعل داده شود، این اعلام رضا را اجازه گویند، واژه اجازه در دو مورد به کار می رود: گاهی به معنای تنفیذ قراردادی است که به صورت غیر نافذ واقع گردیده است، مانند عقدی فضولی و گاهی به معنی اسقاط اختیار و لازم کردن عقد است؛ مثلاً در بیعی که برای خریدار اختیار شرط شده است، گویند خریدار بیع را اجازه نمود؛ یعنی عقد را امضاء و لازم کرد؛ توضیح اینکه در بعضی مواد قانون مدنی اذن و اجازه را ظاهراً به اشتباه به جای هم به کار برده اند، که از جمله، می توان به ماده ۱۲۴ قانون مدنی و ماده ۱۰۴۲ همان قانون اشاره نمود که البته ماده ای اخیر در اصلاحات قانون مدنی حذف شده است، بنابراین، اذن، رخصت دادن و رفع مانع کردن است، اما اجازه تنها اظهار رضایت به تصرف است و نیز کسی که به اذن دیگری عمل حقوقی انجام دهد، در حقیقت سمتی شبیه نمایندگی دارد، ولی در اجازه این گونه نیست (فصیحی زاده، ۱۳۷۷، ص ۴۳).

۶- مبانی ایجاد تعهد

۶-۱- اراده ای متعهد (قرارداد)

در این باره باید گفت مهم ترین مبنا، از مبانی ایجاد تعهد، اراده ای افراد می باشد که نتیجه ای این امر همان قرارداد است.

برای تحقق تعهد، ضرورت دارد که میان دائن و مدیون یا متعهدله و متعهد، رابطه ای حقوقی برقرار شود که از نظر حقوقی موضوع واجد اعتبار و دارای ضمانت اجرا باشد؛ رابطه ای که داین به استناد آن بتواند از مدیون اجرای تعهد را به نفع خود مطالبه کند و در صورت استنکاف از اجرا، با توسل به مقامات صالحه عمومی الزام او را به انجام تعهد خود عملی سازد. این رابطه می تواند ناشی از عقد باشد یا غیر آن.

انسان آزاد و مستقل است و به دلیل اصل استقلال انسان ها در مقابل هم و نیز عدم ولایت هیچ کس بر دیگری، هیچ نیرویی جز اراده خود او نمی تواند بر او حاکم باشد یا او را متعهد سازد. اجتماع نیز محصول توافق و اراده های آزاد همین افراد مستقل و آزاد تشکیل دهنده جامعه است که به حکم ضرورت همزیستی جمعی، از بخشی از آزادی های خویش به سود جامعه گذشته اند؛ دوگی استاد حقوق عمومی فرانسه، در تبیین قرارداد بیان داشته اعمالی که تعهدات خاص برای شخص معین به وجود می آورد و تعهداتی که گاه منبع آن در حقوق نیست و حدود آنها را قوانین معین نمی کند، اعمال شخصی نامیده شده و

نمونه ای کامل آن قرارداد است که موقعیت حقوقی شخصی به وجود می آورد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۳). در اینکه اراده ای متعهد می تواند تعهد ایجاد کند، بحثی نیست. لیکن، محدوده ای این اراده مورد سؤال است که آیا افراد می توانند هر گونه و هر نوع تعهدی را بر عهده بگیرند یا اینکه محدودیت هایی در این زمینه دارند؟ طبق نظریه حقوق فردی، هدف قواعد حقوق تأمین آزادی فرد و احترام به شخصیت و حقوق طبیعی اوست.

۶-۲- اراده قانون گذار

در مواد بسیاری از قوانین مختلف دیده می شود که قانون گذار تکالیفی را برای افراد مقرر کرده است؛ مانند اینکه شخص موظف است نفقه همسر و افراد واجب النفقه خود را بدهد. این تعهدات که از نکاح ناشی می شود، در واقع زائیده حکم قانون است و ارتباط به تراضی ندارد. به همین جهت، حقوق و تکالیف زن و شوهر بدون اراده و توجه آنان به وجود می آید و مهم تر اینکه زن و شوهر توانایی برهم زدن این نظم حقوقی را ندارند. هم چنین در روابط مالک و مستاجر، بیمه گر و بیمه گذار و اجاره اشخاص و حمل و نقل دریایی و هوایی، بیشتر اراده قانون گذار مبنای ایجاد تعهدات می باشد تا اراده طرفین قرار دارد. اراده ای شخص هرگز منشأ اصلی تکالیف و دیون او محسوب نمی شود و فقط در حدی تأثیر دارد که وضع شخص را با موقعیت های خاص اجتماعی منطبق سازد که ساخته قوانین و اجتماع است، آن هم تا جایی که نیازهای زندگی اجتماعی ایجاب نماید؛ در قلمرو قراردادها و تعهدات نیز، التزام آور بودن عقد، خواست دو طرف نیست بلکه اثر اعلام اراده به عنوان رخدادی اجتماعی است که به حکم قانون برای طرفین ایجاد الزام می نماید (کاتوزیان، ۱۳۸۷، جلد سوم، ص ۵۲۹).



۶-۳- اراده‌ی مراجع قانونی

در ابتدا باید گفت که منظور از مراجع قانونی دو مورد می‌باشد: اول: احکام دادگاه‌ها و دوم: اجرائیه‌های ثبتی. سؤالی که ممکن است به ذهن برسد این است که آیا قراردادن مراجع قانونی در عرض دو نهاد دیگر که به عنوان مبانی ایجاد تعهد از اینها نام برده شد (اراده‌ی متعهد و اراده‌ی قانون گذار) صحیح است یا خیر؟ و اینکه آیا اراده‌ی مراجع قانونی زیر مجموعه هریک از این دو نمی‌باشد؟ در پاسخ باید گفت که، طبق یک دیدگاه، احکام دادگاه‌ها و اجرائیه‌های ثبتی در زمینه تعهدات، اعلامی است؛ یعنی چیز جدیدی ایجاد نمی‌کند، بلکه به تعهداتی که قبلاً ایجاد شده است جنبه‌ی رسمیت می‌دهد و در نتیجه، مراجع قانونی یاد شده، به نحوی زیر مجموعه‌ی قرارداد یا قانون هستند، نظر دیگر این است که قانون یا قرارداد، قواعد ماهوی را بیان کرده است، لیکن تعهد تا وقتی که اجرایی نشود، موجودیت نمی‌یابد. مثلاً وقتی قانون می‌گوید شخص باید نفقه افراد واجب‌النفقه را بدهد، این عبارت قانون یک عبارت ماهوی است و به صرف اذعان قانون، تعهد ایجاد نمی‌شود، بلکه دادگاه باید اقدام به صدور حکم نماید تا مشخص شود تعهدی ایجاد شده است. به نظر می‌رسد نظر اخیر صحیح‌تر باشد و مراجع قانونی به عنوان یک اراده مستقل مطرح می‌باشند.

۷- اشخاص ایفاء کننده تعهد

۷-۱- ایفاء توسط متعهد

آن چنان که گذشت، متعهد کسی است که حق دینی بر عهده دارد، خواه به رضای خود، آن را بر عهده گرفته باشد خواه به

حکم قانون، بر عهده او دینی واقع گردد. مانند مسؤولیت مدنی. معمول‌ترین و

کسی که متعهد است عمل معینی را انجام دهد یا عمل خاصی را ترک نماید یا مالی را منتقل کند تعهدی را به عهده می‌گیرد که دین نامیده می‌شود، طلب حقی است که صاحب آن می‌تواند دیگری را ملزم به انجام فعل یا ترک فعل یا انتقال مال نماید. پس، طلب جنبه مثبت تعهد است و دین جنبه منفی آن.

رایج‌ترین ایفاء، ایفاء توسط شخص متعهد است. ولی از آنجا که ایفای تعهد، در مواردی که موجب تملیک یا انتقال حقی به متعهدله می‌شود، نوعی ایقاع می‌باشد، ایفاکننده باید در این موارد، دارای قصد و رضا بوده و تأدیه غیر قاصد و مکره معتبر نیست (شهیدی، ۱۳۸۸، ص ۲۸). طبق ماده‌ی ۲۶۹ قانون مدنی، تأدیه کننده باید دارای اهلیت باشد. تأدیه افراد فاقد اهلیت، در مواردی که ایفای تعهد، موجب تصرف در امور مالی ایشان شود، معتبر نبوده و تعهد را ساقط نمی‌کند.

۷-۲- ایفای توسط قائم مقام

قائم مقام که در لغت به معنای «جانشین» است، در متون حقوقی در معانی اصطلاحی متعددی به کار رفته که در همه آنها نوعی جانشینی دیده می‌شود؛ در تعریف قائم مقام گفته شده کسی که به جانشینی از دیگری حقوق و تکالیفی پیدا می‌کند، خواه برای اجراء هدف او کار کند، مانند نماینده تجاری

یا برای اجراء هدف خود، مانند وارث نسبت به ترکه و خریدار نسبت به مبیع پس از بیع. عنصر مشخص قائم مقام این است که قائم مقام از حیث حقوق و تکالیف به شخصی که دارای قائم مقام شده، نزدیک است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۵۰۹). یعنی قصد قائم مقام ملاک نیست، بلکه حقوق و تکالیف او ملاک است. هم چنین، فرقی نمی‌کند که قائم مقام و کسی که دارای قائم مقام شده هر دو زنده باشند یا فقط شخص ثالثی به واسطه پرداخت دین مدیون به طلبکار وی، جانشین طلبکار شده و به قائم مقامی او، حق مراجعه به مدیون را پیدا می‌کند.

۷-۳- ایفاء توسط نماینده

در تعریف نمایندگی گفته شده نماینده کسی است که به حساب دیگری و برای تأمین غرض و هدف و مصالح او تصرفاتی بکند و اقداماتی نماید، خواه منصوب از طرف او باشد یا نه. شرط تحقق نمایندگی این نیست که نماینده و کسی که دارای نماینده است، هر دو زنده باشند. کافی است که نماینده زنده باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۷۲۴).

پیر آنژل، استاد سوئیسی می‌گوید: نمایندگی رابطه‌ی حقوقی است که به موجب آن عمل حقوقی انجام شده به وسیله‌ی شخص (نماینده) آثاری به سود یا زیان شخص دیگری به وجود می‌آورد. هم چنین، ترتیل، استاد انگلیسی نمایندگی را به رابطه‌ای تعبیر کرده است که به موجب آن اصیل به نماینده اذن می‌دهد تا به سود او عمل کند و نماینده با این اختیار موافقت می‌نماید (کاتوزیان، ۱۳۸۸، جلد دوم، ص ۶۲) که البته تعریف اخیر

تنها نمایندگی قراردادی را شامل می‌شود. بنابراین، نماینده به نام و حساب اصیل ایفاء تعهد می‌نماید که در نتیجه باعث سقوط تعهد شخص اصیل می‌شود.

۷-۴-۱ ایفاء توسط ثالث و آثار آن

۷-۴-۱-۱ ایفای مسبوق به اذن متعهد

به طور کلی، ثالث می‌تواند تعهد دیگری را انجام نماید، مگر آنکه تعهد قائم به شخص متعهد و وابسته به شخصیت وی باشد که در این حالت، ایفای تعهد توسط ثالث موضوعاً منتفی بوده و وی نمی‌تواند به جای مدیون وفای به عهد کند و در صورت اجرا وی حق رجوع به مدیون را نخواهد داشت، مگر آنکه طلبکار از آن ویژگی بگذرد و اقدام دیگران را بپذیرد. مجوز قانونی ایفاء تعهد توسط دیگری (ثالث)، ماده‌ی ۲۶۷ قانون مدنی می‌باشد که در این ماده تاکید شده است که اگر غیر مدیون، با اذن مدیون مبادرت به ایفای تعهد نموده باشد، حق رجوع دارد. طلبکار (متعهدله) نیز موظف است جز در مواردی که تأدیه به شخصیت مدیون بستگی دارد، پرداخت از جانب دیگران را نیز بپذیرد که در نتیجه شخص ثالث در مقام ایفای تعهد می‌تواند از حقی که در ماده‌ی ۲۷۳ قانون مدنی قرار داده شده است، استفاده کند.

۷-۴-۲ ایفای مسبوق به اذن قانون گذار

هر چند شاید بتوان گفت کلمه‌ی اذن در ماده‌ی ۲۶۷ قانون مدنی ناظر به اذن صادره از سوی افراد (متعهد) است، لیکن از طرفی باید گفت اذن در ماده‌ی مزبور، بر مبنای غلبه آمده است؛ چرا که نوعاً مجوز رجوع ثالث پرداخت کننده، اذن متعهد است. اما باید گفت قانون گذار هم می‌تواند به افراد ثالث اذن در پرداخت دین افراد بدهد که از جمله‌ی این مجوزها می‌توان به قسمت اخیر

ماده‌ی ۱۲۰۵ قانون مدنی اشاره کرد که بیان می‌دارد: «... در صورتی که اموال غایب یا مستنکف در اختیار نباشد همسر وی یا دیگری با اجازه دادگاه می‌توانند نفقه را به عنوان قرض بپردازند و از شخص غایب یا مستنکف مطالبه نمایند». نکته‌ای که در این ماده به چشم می‌خورد این است که متعهدله خود نیز می‌تواند ثالث باشد؛ یعنی ثالث حتماً لازم نیست شخص سومی از نظر فیزیکی وجود داشته باشد و در بحث ایفاء تعهد توسط ثالث، این شخص ثالث می‌تواند واقعی باشد یا اعتباری و یا قانونی. به نظر می‌رسد، متعهدله هنگامی که به عنوان ثالث نسبت به خود ایفای تعهد می‌نماید، در این حالت عنوان وی، ثالث اعتباری است که از طرف متعهد، اقدام به وفای به عهد می‌نماید.

۷-۴-۳ ایفای مستند به عوامل خارجی

در بعضی موارد، نه تنها اذن افراد وجود ندارد، بلکه اذن قانون نیز در میان نمی‌باشد. با این حال، با جمع شدن شرایطی، می‌توان برای پرداخت کننده، حق رجوع به متعهد اصلی قائل شد. منظور از عوامل خارجی، فاکتورها و شرایط و اوضاع و احوالی است که در صورتی که پرداخت دین دیگری در آن شرایط انجام شود، از نظر عقلاء آن شخص پرداخت کننده، مستحق چیزی است که پرداخته است. حتی شاید بتوان گفت شخص ثالثی که به حکم عرف و اخلاق دین دیگری را پرداخت می‌کند، در صورت جمع شدن شرایط، ایفای صورت گرفته مستند به عوامل خارجی باشد.

برای مثال، فروشنده ملک وظیفه دارد که مالیات و عوارض آن را تا زمان انتقال

بپردازد. فرض کنیم ملکی فروخته شود که دارای بدهی است. خریدار ناآگاه به عنوان متصرف و مالک طرف مطالبه قرار می‌گیرد و در اثر الزام مراجع قانونی همچون شهرداری، شخص خریدار برخلاف اراده خود، بدهی دیگری را می‌پردازد تا از خود دفع ضرر کند، چرا که اگر آن بدهی پرداخت نشود، اجازه فعالیت در آن ملک داده نمی‌شود. در این مثال، با توجه به شرایطی که به وجود آمده است، هر چند پرداخت کننده اذن نداشته است، حق رجوع به فروشنده دارد. از طرفی هم نباید در مورد وی، قایل به فرض تبرع شد، چرا که فرض تبرع زمانی مورد پیدا می‌کند که تأدیه به رضا باشد نه به اجبار.

۸- مصادیق ایفاء توسط دیگری

۸-۱ اجرای احکام پرداخت دیون

دیون که جمع دین است، به معنی عام خود شامل همه‌ی تعهدات اعم از مالی و غیر مالی می‌شود، اما در معنای خاص آن به معنی وجه نقد است. در این بخش معنی اخیر دیون بررسی می‌گردد، توضیح اینکه در تعریف دین باید گفت تکلیفی است که شخص نسبت به اجرای مفاد حق مالی در برابر صاحب آن پیدا می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۲۵۰). لازم به ذکر است که در خصوص وجه نقد، اجرای اجباری تعهد همیشه امکان پذیر است و در موردی که موضوع تعهد وجه نقد باشد، مطالبه خسارت ناشی از عدم انجام کلی تعهد مورد ندارد، لیکن متعهدله می‌تواند علاوه بر اجرای اجباری تعهد، خسارت تأخیر تأدیه نیز بخواهد (صفایی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۷). برای مصادیق ایفاء توسط دیگری در بحث اجرای احکام و خصوصاً پرداخت

دیون می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

۱- تبصره‌ی ماده‌ی ۳۴ از قانون اجرای احکام مدنی که اشاره می‌دارد: «شخص ثالث نیز می‌تواند به جای محکوم‌علیه برای استیفای محکوم‌به مالی معرفی کند». به نوعی می‌توان گفت این تبصره تأکیدی بر ماده‌ی ۲۶۷ قانون م، دنی است، و تبصره به نوعی به تعهدات مالی به ویژه وجه نقد تأکید دارد و پرداخت وجه نقد (دین مالی)، چیزی نیست که به شخصیت طرف ارتباط داشته باشد. بنابراین، طبیعی است که از سوی ثالث نیز قابل پرداخت است، هر چند شاید گفته شود که محکوم‌به شامل امور مالی و غیرمالی می‌شود، اما باید گفت که با توجه به متن ماده و بیان تبصره پرداخت امور مالی و به ویژه وجه نقد به ذهن می‌رسد.

به دلالت تبصره‌ی ماده‌ی ۳۴، شخص ثالث نیز می‌تواند به جای محکوم‌علیه، مالی برای استیفای محکوم‌به معرفی کند. این تبصره به دو صورت قابل تفسیر است، یک تفسیر آن است که چون ممکن است محکوم‌علیه اموال خود را برای استیفای محکوم‌به معرفی نکند، قانون‌گذار اجازه داده است شخص ثالثی که از وجود این اموال مطلع است، آنها را به دایره اجرا معرفی کند. براساس این تفسیر، آنچه توسط ثالث به دایره اجراء معرفی می‌شود، اموال محکوم‌علیه است. اگر این تفسیر درست باشد در حقیقت علاوه بر مسؤولیت جزایی برای محکوم‌علیه، ضمانت اجرایی دیگری نیز در قانون برای او پیش‌بینی شده است و آن ضمانت اجرا، امکان معرفی مال محکوم‌علیه به دایره اجرا، توسط شخص ثالث است.

تفسیر دوم آن است که شخص ثالث نسبت به اموال محکوم‌علیه سمتی ندارد

تا آنها را به دایره اجرا معرفی کند، بلکه مبنای تبصره‌ی ماده‌ی ۳۴ اعلام جواز پرداخت دین دیگری توسط ثالث است، همان‌گونه که ماده‌ی ۲۶۷ قانون مدنی نیز چنین اجازه‌ای داده است (مهاجری، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۱۴۷). به نظر می‌رسد که استدلال اخیر (دوم) صحیح‌تر و با روح مواد قانون مدنی سازگارتر باشد.

۲- ماده‌ی ۵۵ از قانون اجرای احکام مدنی که بیان می‌دارد: «در مورد مالی که وثیقه بوده یا در مقابل مطالباتی توقیف شده باشد محکوم‌له می‌تواند تمام دیون یا خسارات قانونی را با حقوق دولت حسب مورد در صندوق ثبت یا دادگستری تودیع نموده تقاضای توقیف مال واستیفای حقوق خود را از آن بنماید، در این صورت وثیقه و توقیف‌های سابق فک و مال بابت طلب او و مجموع وجوه تودیع شده بلافاصله توقیف می‌شود». در مورد این ماده اداره حقوقی دادگستری طی نظریه شماره ۷/۱۵۱۳ مورخ ۱۳۷۷/۳/۷ بیان داشته که: «فک رهن اصولاً مستلزم پرداخت دیون و خسارات قانونی و حقوق دولت است و اجرای دادنامه نیز احتیاج به هزینه‌های دیگری دارد. درخواست محکومیت خوانده به پرداخت هزینه‌های مذکور ضمن صدور حکم و جاهت قانونی ندارد، النهایه محکوم‌له می‌تواند هزینه‌های مورد بحث را ضمن اجرای حکم محاسبه و از باقیمانده ثمن کسر نماید و احتیاجی به تقدیم دادخواست جداگانه برای مطالبه آنها ندارد» (حسینی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۹). نظریه مزبور از این حیث قابل تحسین است که خواهان را ملزم به ارائه دادخواست ننموده است؛ توضیح اینکه صدق عنوان ثالث بر محکوم‌له (خواهان)

در فرضی است که رابطه حقوقی بین محکوم‌علیه و شخص دیگر مطرح و محکوم‌له به عنوان ثالث نسبت به آن رابطه، تعهدی از سوی یکی از آنها را انجام می‌دهد، تا زمینه‌ساز حسن اجرای حکم به نفع خود در رابطه با محکوم‌علیه باشد. از آنچه گفته شد، استنباط می‌شود که محکوم‌له در این موارد (ماده‌ی ۵۵) می‌تواند به عنوان ثالث اعتباری از سوی محکوم‌علیه ایفاء تعهد نماید.

۳- ماده‌ی ۷۶ از قانون اجرای احکام مدنی، مقرر می‌دارد که حق الزحمه ارزیاب به عهده‌ی محکوم‌علیه است و هرگاه محکوم‌علیه از پرداخت حق الزحمه‌ی ارزیاب امتناع نماید، محکوم‌له می‌تواند آن را بپردازد که در این صورت دادورز (مامور اجرا) وجه مزبور را ضمن اجرای حکم از محکوم‌علیه وصول و به محکوم‌له خواهد داد. ملاحظه می‌شود در ماده مزبور نیز جهت وصول آنچه محکوم‌له پرداخته است، نیازی به تقدیم دادخواست نمی‌باشد. از قضاات دادگاه‌های حقوقی ۲ تهران سوال شده است که چنانچه حکم به فروش صادر شود و به هنگام اجراء پرداخت مالیات قبل از تنظیم سند ضروری باشد، آیا می‌توان از وجهی که بابت ثمن ابداع شده است هزینه‌های مالیاتی مذکور را پرداخت نمود یا خیر؟ در پاسخ طی نظریه‌ای در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۶ به اتفاق آراء اعلام شده است که: با اتخاذ ملاک از ماده‌ی ۷۶ قانون اجرای احکام مدنی و با توجه به اینکه پرداخت هزینه‌های مالیاتی از لوازم اجرای دستور حاکم دایر به فروش ملک است و با عنایت به اینکه اذن در شیء اذن در لوازم آن هم می‌باشد و تأدیه مالیات نیز به عهده مالک و فروشنده است، دادگاه می‌تواند از وجهی که برنده مزایده به حساب محکوم‌علیه فروشنده ابداع نموده است هزینه مالیاتی برای تنظیم سند و

فروش ملک مورد حکم برداشت و کارسازی نماید (مهاجری، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۳۲۳).

۴- ماده‌ی ۸۲ از قانون اجرای احکام مدنی می‌گوید: «اجرت حافظ را اگر محکوم علیه تأدیه نکند محکوم له می‌پردازد و از حاصل فروش اشیاء توقیف شده استیفاء می‌نماید...» ماده مزبور دلالت دارد که پرداخت اجرت حافظ از وظایف محکوم علیه است. مبنای این مسؤولیت هم چنان که گذشت آن است که مخارج مربوط به تأدیه دین بر عهده‌ی مدیون است. توضیح آنکه عیب ماده مزبور این است که قانون گذار در این ماده مشخص نکرده که در صورتی که ده روز از تاریخ ابلاغ مدیر اجرا مبنی بر پرداخت اجرت حافظ به محکوم له بگذرد و محکوم له باز از پرداخت اجرت حافظ خودداری کند، چه تصمیمی باید گرفت؟ (اباذری فومشی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳) به نظر می‌رسد در این صورت، حداقل باید اقدامات اجرایی متوقف گردد.

۵- در مورد محکوم علیه مجهول المکان، که ابلاغ توقیف اموال از طریق آگهی خواهد بود، گفته شده است که هزینه نشر آگهی اموال توقیف شده نیز به عهده‌ی محکوم علیه است (جعفری لنگرودی، به نقل از مهاجری، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۲۵۶).

۸-۲- اجرای احکام تعهدات مالی غیر وجه

تعهدات مالی غیر وجه معمولاً به تعهداتی اطلاق می‌گردد که منصرف به انجام عملی خاص باشد، که می‌تواند انتقال یا تسلیم مال، انجام کار و یا خودداری از انجام کار باشد. مانند اینکه شخص تعهد به انجام ساختمان کرده باشد. مصداق بارز این گونه تعهدات در بحث اجرای احکام مدنی ماده‌ی ۴۷ از قانون اجرای احکام می‌باشد.

صدر ماده‌ی ۴۷ قانون مزبور، ناظر به

تعهدات قابل اجرا توسط دیگری است. در این مورد اداره حقوقی دادگستری نظریاتی را عنوان کرده است، که از جمله آنها می‌توان به نظریه شماره ۷/۱۱۳ مورخ ۱۳۶۸/۵/۲۸ اشاره کرد که عنوان می‌دارد: «در صورتی

اذن عبارت است از اعلام رضای مالک یا نماینده‌ی قانونی او یا رضای کسی که قانون برای رضای او اثری قائل شده است، برای انجام دادن یک عمل حقوقی.

که محکوم علیه به تنظیم سند اصلی انتقال ملک، از ارائه اصل سند به دفترخانه خودداری نماید و الزام وی مقدور نباشد. دفترخانه مربوطه باید با استعلام سوابق ثبتی ملک از اداره ثبت اسناد و املاک و اعلام موضوع به اداره ثبت مذکور بدون لزوم رؤیت اصل سند اقدام به انتقال ملک به نام محکوم له نماید (حسینی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲)». و نظریه شماره ۷/۱۸۸۱ مورخ ۱۳۶۰/۵/۱۲ که بیان داشته؛ در صورت صدور حکم طلاق و عدم حضور زوج در دفترخانه و امضای سند، نماینده دادگاه با امضای دفتر مذکور مفاد حکم را به موقع اجرا در خواهد آورد (اباذری فومشی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹).

۸-۳- اجرای اسناد پرداخت دیون

در این باره باید گفت منظور، تعهدات مالی و آن هم به ویژه وجه نقد است که قطعاً در بحث اجرائیه‌های ثبتی جای می‌گیرد. برای پرداخت دیون در اجرای اسناد، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- ماده‌ی ۳۴ مکرر قانون ثبت: این ماده در مورد فک وثیقه توسط بستانکار از طریق پرداخت تمام حقوق طلبکار

اولی می‌باشد تا مال مورد وثیقه جهت استیفاء طلب او، در وثیقه وی قرار گیرد، این ماده به نوعی با ماده‌ی ۵۵ قانون اجرای احکام مدنی و ماده‌ی ۲۶۷ قانون مدنی در ارتباط است، توضیح اینکه ماده‌ی ۳۴ مکرر قانون ثبت در اصلاحات قانونی سال ۱۳۸۶ حذف گردید.

۲- ماده‌ی ۲۴ از آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی که بیان می‌دارد: «ثالث می‌تواند مال خود را برای اجراء اجرائیه معرفی کند در این صورت پس از بازداشت از طرف اجراء، معرفی کننده حق انصراف ندارد. معرفی مال ثالث به توسط مدیون سند و کالتاً از جانب مالک در صورت دلالت صریح و کالتنامه رسمی بر این امر مانعی ندارد، در این صورت پس از بازداشت مال، موکل حق ندارد تقاضای استرداد مال مورد بازداشت را بنماید». این ماده از نظر مضمون شبیه مفاد تبصره‌ی ماده‌ی ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی می‌باشد و مبنای این ماده اعلام جواز پرداخت دین دیگری به توسط شخص ثالث می‌باشد.

اما سوالی که مطرح می‌شود آن است که آیا ایفاء دین توسط ثالث، تنها شامل موردی می‌شود که ثالث می‌آید و از طریق دادن مال خود دین متعهد را ایفاء می‌نماید، یا اینکه شامل موردی نیز می‌شود که ثالث مالش را در اختیار متعهد قرار می‌دهد تا متعهد خود نسبت به ایفاء تعهد اقدام نماید. به عبارت دقیق‌تر، آیا قسمت دوم ماده‌ی ۲۴ مشمول قاعده ایفاء دین توسط شخص ثالث است یا خیر؟ به نظر می‌رسد در ایفاء دین توسط دیگری (ثالث) آنچه اهمیت دارد تعلق مال به شخص است و شخص ایفاء کننده موضوعیت ندارد؛ یعنی ممکن است ثالث مال خود را به متعهد



بدهد (یک عمل مادی صرف) و به او بگوید ایفاء دین کن، که این مورد مانند موردی است که ثالث با اذن متعهد ایفاء دین می نماید و برای او حق رجوع محفوظ می باشد. بنابراین، قسمت دوم (اخیر) ماده مزبور نیز مشمول ایفاء دین از جانب غیر مدیون (ثالث) می باشد.

۳- ماده‌ی ۳۹ از آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی که اشعار می دارد: «در مورد مالی که در مقابل مطالباتی وسیله اجرای ثبت توقیف شده باشد، بستانکار بازداشت کننده مازاد می تواند تمام دیون و هزینه های قانونی بازداشت کنندگان مقدم و حقوق دولتی را در صندوق ثبت تودیع و تقاضای توقیف مال و استیفای حقوق خود را از آن بنماید. در این صورت از توقیف ها رفع اثر نموده و مال بابت کل یا قسمتی از طلب او و مجموع وجوه تودیع شده بلافاصله توقیف و از طریق مزایده به فروش می رسد.» ماده مزبور در ارتباط با اجرائیه های ثبتی معادل ماده‌ی ۵۵ قانون اجرای احکام مدنی است، تفاوت ماده‌ی ۵۵ و ماده‌ی ۳۹ آن است که آیین نامه به فروش مال توقیف شده از طریق مزایده، تصریح کرده است. در این خصوص، باید گفت این تصریح در ذیل ماده‌ی ۳۹ آیین نامه ضرورتی ندارد، چرا که اساساً توقیف مال برای استیفای محکوم به، به فروش آن مال از طریق مزایده منتهی می شود. بنابراین عدم ذکر فروش در ماده‌ی ۵۵ قانون اجرای احکام مدنی نقص این ماده محسوب نمی شود (مهاجری، ۱۳۸۸، جلد اول، ص ۲۴۰). لازم به توضیح است که استفاده از حکم مقرر در آیین نامه (ماده‌ی ۳۹) در صورتی مقرون به صرفه است که مال مورد نظر در قبال

مبلغی کمتر از مبلغ استحقاقی بستانکار در توقیف باشد و الا به نفع بستانکار نخواهد بود بدهی های مربوط به توقیف را پرداخت و مال را از حالت بازداشت خارج و مجدداً به نفع خود توقیف کند.

تعهدات مالی غیر وجه معمولاً به تعهداتی اطلاق می گردد که منصرف به انجام عملی خاص باشد، که می تواند انتقال یا تسلیم مال، انجام کار و یا خودداری از انجام کار باشد.

۴- ماده‌ی ۴۰ از آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء و طرز رسیدگی به شکایات از عملیات اجرایی که بیان می دارد: «هزینه آگهی، دستمزد کارشناسی، حق الحفاظه، حق الاجرا و حق مزایده نسبت به اموال منقول و غیر منقول و سایر هزینه های قانونی به عهده متعهد می باشد و مانند اصل طلب وصول می شود. در هر مورد که نتوان این هزینه ها را از متعهد وصول کرد متعهدله باید آن را پرداخت نماید در این صورت پس از فروش مال یا وصول طلب، به موجب همان اجرائیه وصول و به متعهدله داده شود». مفاد این ماده به نحوی در مواد ۷۶ و ۸۲ از قانون اجرای احکام مدنی در رابطه با اجرای حکم آمده است، با این توضیح، هم چنان که در مواد اجرای احکام مدنی بیان شد که اگر متعهدله پرداخت نماید نیاز به تقدیم دادخواست جداگانه نمی باشد، در این ماده از آیین نامه نیز صراحتاً قید شده است که نیاز به اجرائیه جدید برای استیفای آنچه متعهدله به جای متعهد داده است، نمی باشد و مطابق همان اجرائیه وصول می شود.

در خصوص علت این امر که چرا هزینه های مندرج در ماده‌ی ۴۰ آیین نامه

به عهده متعهد است، باید بیان داشت که مبنای این مسؤولیت مستفاد از ماده‌ی ۲۸۱ از قانون مدنی آن است که مخارج مربوط به تأدیه دین (تعهد) به عهده‌ی مدیون (متعهد) است.

۸-۴- اجرای اسناد تعهدات مالی غیر وجه

این موضوع منصرف به الزامات شخص متعهد به انجام عمل معین (تعهد) است که به موجب اجرائیه باید آن را به نحو مقتضی انجام دهد و به نوعی می توان گفت اموری که نفس انجام آنها غیر مالی است، هر چند که برای اجرا (همچون تکمیل ساختمان) نیاز به هزینه مالی را داشته باشد، ولی اصل اولی در این گونه تعهدات انجام تعهد مشخص می باشد که به صورت الزام شخص به ایفاء آن متصور است. در این زمینه می توان به ماده‌ی ۳۴ از آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی اشاره نمود. ماده‌ی ۳۴ آیین نامه در خصوص تعهدات قابل اجرا توسط دیگری، حکم مشابه ماده‌ی ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی دارد هر چند در جزئیات، تفاوت هایی دارند.

باتوجه به آنچه گفته شد لازم است به نظریه شماره ۷/۱۹۵۲ مورخ ۷۴/۵/۱۶ اداره حقوقی در این زمینه اشاره کرد که بیان می دارد: مقررات قانون اجرای احکام مدنی و آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا از حیث مراجع تصویب و مجریان با یکدیگر متفاوت بوده و هر یک از این مقررات کاربرد مخصوص خود را داشته و در مراجع متفاوت قابل اعمال و اجرا می باشند و استفاده از مقررات مربوط به اجرای

اسناد رسمی در اجرای احکام مدنی و بالعکس که مقررات خاص خود را دارند توجیه قانونی ندارد (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵).

برآمد

جلوگیری از دارا شدن غیرعادلانه و ایجاد محدودیت در جهت جلوگیری از سوءاستفاده از حق در نظام حقوقی ایران اقتضاء می‌کند، در غیر مورد اذن صادره از سوی متعهد (مدیون)، امکان مراجعه‌ی ثالث به مدیون ممکن باشد، که این امکان علاوه بر اذن مدیون، شامل اذن قانون‌گذار و عوامل خارجی نیز می‌باشد.

شخص ثالث حتماً لازم نیست از نظر هویتی و فیزیکی شخص سومی باشد، بلکه در شرایط پیش‌بینی شده توسط قانون‌گذار حتی خود متعهدله (محکوم له) نیز ممکن ثالث تلقی گردد و شخصی ثالث به سه نوع تقسیم می‌گردد: اول، ثالث واقعی که همان شخص سوم و خارجی از نظر فیزیکی و هویتی است. دوم، ثالث اعتباری، که هم‌چنان که گذشت محکوم له با شرایطی می‌تواند ثالث اعتباری باشد. سوم، ثالث

قانونی، که این مورد با نظر قانون‌گذار تعیین می‌شود مانند اینکه در قانون قدیم بیمه همسر و فرزند و پدر و مادر ثالث محسوب نمی‌شدند، اما در قانون بیمه جدید این افراد نیز ثالث محسوب شده‌اند. احکام دادگاه‌ها و اجرائیه‌های ثبتی می‌توانند خود به عنوان مبانی ایجاد تعهد محسوب شوند و می‌توانند به طور مستقل در کنار سایر مبانی و در عرض آنها قرار بگیرند؛ یعنی نباید گفت که اراده‌ی مراجع قانونی زیر مجموعه‌ی اراده متعهد (قرارداد) و اراده قانون‌گذار است.

اگرچه خود متعهدله (محکوم له) نیز می‌تواند از سوی متعهد نسبت به ایفای تعهد اقدام نماید، لیکن باید در نظر داشت که اجرای تعهد توسط محکوم له ممکن است این خطر را داشته باشد که هنگام مراجعه به متعهد (محکوم علیه) با اعسار وی روبرو شود و نتوان هزینه‌های صورت گرفته را از او استیفاء کرد. طلبکار (متعهدله) نمی‌تواند به این بهانه که ایفاء توسط مدیون انجام نشده است، ایفاء دین توسط غیرمدیون (ثالث) را نپذیرد، مگر آنکه مباشرت شخص مدیون شرط شده باشد یا تعهد قائم به شخص باشد. در وفای به عهد

هدف این است که طلبکار به حق خود برسد و راه وصول اهمیتیت ندارد.

اصولاً ایفای دین، می‌تواند توسط هر فردی صورت پذیرد. این اصل را می‌توان با تمسک به قاعده احسان و اینکه افراد می‌توانند به نفع دیگران و در جهت سود رساندن به آنها عملی را انجام دهند، دریافت. شخص ثالث حتی بر خلاف اراده‌ی مدیون می‌تواند دین را وفا کند (مثلاً مدیون او را نهی کرده باشد ولی او ترتیب اثری به آن ندهد). هرگاه شخص ثالثی که دین را می‌پردازد به حکم قانون، قائم مقام دائن باشد، برای رجوع به مدیون اصلی به اذن وی نیاز ندارد (صفایی، ۱۳۸۲، جلد ۲، ص ۲۳۹).

تعهد در مفهوم عام خود به معنی مطلق الزام و التزام است؛ خواه ناشی از اسباب قهری باشد و خواه ریشه در توافق داشته باشد، ولی در مفهوم خاص به رابطه‌ی حقوقی اطلاق می‌گردد که از توافق میان اشخاص حاصل می‌شود و به مقتضای آن شخص متعهد انجام فعلی را در برابر متعهدله به عهده می‌گیرد.

فهرست منابع:

- ۱- اباذری فومشی، منصور، قانون اجرای احکام مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، نشر خرسندی، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- ۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دوره حقوق مدنی، حقوق تعهدات، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- ۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، الفارق (دایره المعارف عمومی حقوق)، تهران، کتابخانه گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- ۴- حسینی، سید محمد رضا، اجرای احکام مدنی در رویه قضایی، تهران، نشر نگاه بینه، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- ۵- شهیدی، مهدی، سقوط تعهدات، تهران، انتشارات مجد، چاپ نهم، ۱۳۸۸.
- ۶- صفایی، سیدحسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها)، ج ۲، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۷- فصیحی زاده، علیرضا، اذن و آثار حقوقی آن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۸- قاسم زاده، سید مرتضی و رهپیک، حسن و کیایی، عبدالله، تفسیر قانون مدنی (اسناد، آراء و اندیشه‌های حقوقی)، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
- ۹- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ هشتم، ۱۳۸۸.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد سوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.
- ۱۲- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.
- ۱۳- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهل و یکم، ۱۳۸۳.
- ۱۴- معاونت آموزش قوه قضاییه، رویه قضایی ایران در ارتباط با اجرای احکام مدنی، تهران، نشر جنگل، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ۱۵- مهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، جلد یک، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.

مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و پیشگیری از نقض تعهدات زیست محیطی

سیروس امیدی، کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل



چکیده

اعتقاد به اینکه حقوق بتواند همه‌ی مشکلات محیط زیست را حل کند، مسلماً عقیده‌ای دور از واقعیت است، ولی اینکه ابزارهای قانونی را هم به‌طور کلی کنار گذاشته شود، نتیجه‌ای جز فروپاشیدن حفاظت از محیط زیست نخواهد داشت. فهم بهتر ما از جایگاه و نقش حقوق در جهان کنونی، دیدگاه ما را نسبت به آن متوازن می‌سازد و از افراط و تفریط رهاییمان می‌بخشد. بنابراین، در تلاش برای جلوگیری از زیان‌های عمده‌ی محیط زیستی فرامرزی و اجتناب از اعمال جدال‌برانگیز که ذاتی یک نظام مسئولیتی است، بهتر است که مقررات و قواعد مربوط به رفتار و عملکرد دولت‌ها را که به منظور جلوگیری از وقوع آسیب‌ها و حوادث محیط زیستی قبل از وقوع آنها طرح‌ریزی می‌گردد، توسعه و تحول بخشید. لذا، از دیاد و رشد معاهدات و بیانیه‌های بین‌المللی، که تکالیف ارزیابی خطرات محیط زیستی مرزگذر و نیز افشای آنها را برای دولت‌هایی که به طور بالقوه در معرض این خطرات هستند، بر دوش دولت‌ها بار می‌کند، خود نشانگر فاصله گرفتن آنها از اتخاذ تصمیم، بعد از وقوع حادثه است که این مبتنی بر معیارهای حقوقی احتیاط و مراقبت است. دولت‌ها بر اساس مسئولیت بین‌المللی، از طریق انعقاد موافقت‌نامه‌های بین‌المللی محیط زیستی که شیوه حقوقی رایجی است، برای پاسخگویی به مسایل و مشکلات محیط زیستی فرامرزی و هم‌چنین توسعه آنها سعی در جلوگیری از فعالیت‌های مضر به محیط زیست را دارند. با توجه به اینکه مسئله آلودگی زیست محیطی، دیگر هیچ قلمرو قضایی را نمی‌شناسد دولت‌ها در دو عرصه داخلی و بین‌المللی مسئولیت و تعهد حقوقی دارند.

واژگان کلیدی: مسئولیت، تعهدات، محیط زیست، دولت‌ها، پیشگیری، بین‌المللی.

درآمد:

دولت‌ها، به منظور حفظ و حراست از محیط زیست، باید ضوابط و معیارهایی را بر اساس توانایی‌های خود به طور گسترده مورد استفاده قرار دهند. در این باره اصل ۱۶ اعلامیه ۱۹۹۲ ریو چنین می‌گوید: «مقام‌های ملی باید تلاش کنند تا هزینه‌های سالم‌سازی محیط زیست را با استفاده از ابزارهای اقتصادی مقدم بشمارند و با توجه به این نکته که آلوده‌کننده محیط زیست باید در حقیقت هزینه‌های آلودگی را تقبل کند، این مهم را با توجه به منافع عمومی، بی‌آنکه به تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری آسیبی وارد آید، به انجام رساند». این اصل به وظایف دولت‌ها برای جلوگیری، کنترل و کاهش با ایجاد قوانین اشاره دارد.

کنفرانس استکهلم را می‌توان به عنوان اولین اقدام موثر جامعه بین‌المللی برای حفظ محیط زیست و بسیج جهانی جهت توسعه حقوق بین‌الملل محیط زیست، تلقی کرد. این کنفرانس ضمن معطوف کردن توجه افکار عمومی جهان به ضرورت اقدام همگانی در جهت حفظ محیط زیست، گامی بزرگ در تحدید حاکمیت دولت‌ها برداشت. تبلور عینی این مطلب را می‌توان در اصل ۲۱ بیانیه استکهلم ۱۹۷۲ مشاهده کرد؛ «دولت‌ها، بر طبق منشور سازمان ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل، دارای حقوق حاکمه برای بهره‌برداری از منابعشان، مطابق سیاست‌های محیط زیستی خود می‌باشند و مسؤولند ترتیبی دهند تا فعالیت‌های انجام شده در حیطه صلاحیت یا نظارت آنها موجب ورود زیان به محیط زیست کشورها یا مناطق خارج از محدوده صلاحیت ملی آنها نگردد».

در اصل فوق به مسؤولیت دولت‌ها در جلوگیری از آلوده ساختن محیط زیست خارج از قلمرو ملی خود، اشاره شده

است که مقدمه اقامه دعوی بین‌المللی و زمینه تمسک به شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل اختلافات را فراهم می‌آورد. به دنبال کنفرانس استکهلم، روند تدوین قوانین زیست‌محیطی در سطح ملی و توسعه حقوق بین‌الملل محیط زیست جان تازه‌ای به خود گرفت؛ در این مورد، ذکر این نکته لازم است که در فاصله ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۲ (کنفرانس ریو) قریب ۳۱ کنوانسیون و پروتکل محیط‌زیستی تدوین شد. البته به رغم تلاش‌های بین‌المللی، محیط‌زیست در وضع مطلوبی به سر نمی‌برد و بسیاری از دولت‌ها ناتوان از کنترل عوامل آلوده‌کننده و مخرب محیط‌زیست خویش می‌باشند که در کلیت به محیط‌زیست کره زمین آسیب وارد می‌نماید. در این خصوص، سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند در کنار دولت‌ها نقش بسزایی از این برون رفت ایفا نمایند.

قبل از ظهور اصل پیشگیری در حقوق بین‌الملل محیط‌زیست، اصل تحت عنوان اصل جلوگیری پدیدار گشته بود، که هم تجربه و هم اظهار عقیده متخصصین علمی ثابت می‌کند که این اصل برای محیط زیست چه از جنبه اکولوژیک و چه از لحاظ اقتصادی به عنوان یک قاعده طلایی به حساب می‌آید. چون غالباً جبران آسیب‌های وارده به محیط‌زیست غیرممکن است. برخی از این آسیب‌ها عبارتند از: انقراض گونه‌های جانوری و گیاهی، فرسایش خاک یا حتی تخلیه مواد آلوده‌کننده پر دوام در داخل دریا که وضعیت‌های غیر قابل برگشتی ایجاد می‌کند. حتی اگر خسارت وارده قابل جبران هم باشد، هزینه‌های احیا، گران است. به طور تقریبی همه اسناد حقوق بین‌الملل محیط‌زیست، اصل جلوگیری از زوال زیست‌محیطی را به عنوان یک حقیقت، واقعیت بخشیده‌اند که بیشتر آنها به آلودگی دریاها، آب‌های داخلی،

هوا یا حفاظت از منابع زنده است. اصل جلوگیری مستلزم استفاده از فنون ویژه از قبیل تجزیه و تحلیل احتمالی خطر و پس از آن، ارزیابی پیامدهای به‌جا مانده از فعالیت‌های انجام شده است. مطابق ماده‌ی ۲۰۶ کنوانسیون حقوق دریاها: «هرگاه دولت‌ها دلایلی منطقی در دست داشته باشند حاکی از اینکه فعالیت‌هایی که تحت صلاحیت یا نظارت آنها برنامه‌ریزی شده است، موجب آلودگی شدید محیط‌زیست دریایی شده یا تغییرات اساسی و زیان‌آوری در آن به وجود آورده، باید تا حدی که عملی باشد اثرات بالقوه این فعالیت‌ها را بر محیط‌زیست ارزیابی کرده و گزارش‌های مربوط به نتایج این ارزیابی‌ها را برای اعضا ارسال دارند». هم‌چنین بند ۴ ماده‌ی ۵ کنوانسیون ۱۹۷۹ در خصوص حفاظت از طبیعت در منطقه جنوب اقیانوس آرام اعلام می‌دارد که اعضای کنوانسیون ضمن آزمایش دقیق، نتایج این ارزیابی را باید اعلام کنند. اصل جلوگیری تکلیف می‌کند که هر دولتی در به کار گرفتن مقررات، باید سعی کند که بر مبنای عمل منصفانه و به درستی و در جهت نظم عمومی، فعالیت‌های بخش خصوصی تحت قلمرو و نظارت وی، برای محیط زیست زیان آور نباشد. (سلامت طب، ۱۳۸۵، صص ۳۷-۳۵) این مقاله به تکلیف و مسؤولیت دولت‌ها در قبال پیشگیری از نقض تعهدات زیست محیطی می‌پردازد.

۱- وظایف کلی دولت‌ها در قبال محیط‌زیست

۱-۱- وظیفه ارزیابی:

برای ارتقاء و اعتلای برنامه‌ریزی آگاهانه در خصوص محیط زیست، باید گفته شود که وظیفه ارزیابی کردن، یک تعهد شکلی اصلی را تشکیل می‌دهد که بر دوش دولت‌هاست. رأی داوری در قضیه دریاچه لانو که دعوای مطرح شده اسپانیا علیه فرانسه در سال ۱۹۵۶ می‌باشد، دربرگیرنده یکی از اولین قواعد بارز وظیفه دولت‌ها

در مورد ارزیابی نمودن خسارات فرامرزی است که زائیده فعالیت‌های انجام شده در حیطه نظارت و قلمرو آن دولت‌ها باشد. در حکم داوری چنین اظهار شد: «کشوری که در بالا دست رودخانه قرار دارد وظیفه دارد تا منابع مختلفی را که در معرض خطرند مورد ملاحظه قرار دهد... و باید به وضوح نشان دهد که ... وی مسئله تطابق و توازن میان منافع خود و دیگر کشورهای ساحلی رودخانه را واقعاً ملحوظ داشته است».

مقررات انجمن حقوق بین‌المللی مونترال در مورد آلودگی‌های مرز گذر، دولت‌ها را واداشته است تا درباره خطر آلودگی‌های مرز گذر، که پیامد فعالیت‌های خاص است، بررسی‌ها و ارزیابی‌هایی را انجام دهند. (موسوی، ۱۳۸۰، ص ۷۸) سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) از آن دسته از کشورهایی که در صدد کمک به کشورهای در حال توسعه هستند، می‌خواهد تا پروژه‌های پیشنهادی را «به یک ارزیابی دقیق و عمیق محیط‌زیستی» مشروط نمایند. ارزیابی پیامدهای زیست‌محیطی (EIA)^(۱) شیوه‌ای است که با اعمال آن، اطلاعات اولیه و ضروری در خصوص نتایج احتمالی پروژه‌های توسعه بر محیط‌زیست اطمینان حاصل می‌شود، این اطمینان در خصوص تدابیر اتخاذ شده برای کاهش صدمه‌های زیست‌محیطی حاصل می‌گردد. (گوندلینگ و دیگران ۱۳۸۱، ص ۲۶۹) در خلال دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، معاهدات بین‌المللی به تدریج الزام‌هایی را بر فرآیند پیامدهای زیست‌محیطی اعمال کردند که به طور فزاینده از لحاظ دورنما و جزئیات و همچنین ملاحظات رو به گسترش هستند. امروزه اسناد بین‌المللی به طور مشترک دولت‌ها را ملزم به مسئولیت‌پذیری یا انجام فعالیت‌هایی همراه با ملاحظات اولیه در هر مرحله از اثرات زیست‌محیطی، می‌دانند.

بسیاری از ملاحظات اولیه ارزیابی پیامدهای زیست‌محیطی در موافقت‌نامه‌های مربوط به مناطق دریایی مندرج است که سرآغاز آن کنوانسیون سال ۱۹۷۸ کویت برای همکاری حفاظت از محیط‌زیست خلیج فارس و دریای عمان در برابر آلودگی

قبل از ظهور اصل پیشگیری در حقوق بین‌الملل محیط‌زیست، اصلی تحت عنوان اصل جلوگیری پدیدار گشته بود، که هم تجربه و هم اظهار عقیده متخصصین علمی ثابت می‌کند که این اصلی برای محیط زیست چه از جنبه اکولوژیک و چه از لحاظ اقتصادی به عنوان یک قاعده طلایی به حساب می‌آید.

می‌باشد. در ماده‌ی ۱۱ کنوانسیون مزبور آمده است:

«هر یک از دولت‌های عضو کوشش خواهند کرد در کلیه فعالیت‌های برنامه‌ریزی که متضمن اجرای پروژه‌هایی در داخل سرزمین خود و به خصوص در مناطق ساحلی که ممکن است خطر قابل توجه آلودگی در منطقه دریایی ایجاد نماید، ارزیابی اثرات بالقوه این فعالیت‌ها را بر محیط زیست منظور کند». برای ارزیابی خطر فعالیت‌های مهم، الزام مشابهی در ماده‌ی ۲۰۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای سازمان ملل متحد به شرح ذیل آمده است:

«هرگاه دولت‌ها دلایل منطقی در دست داشته باشند حاکی از اینکه فعالیت‌هایی که تحت صلاحیت یا نظارت آنها برنامه‌ریزی شده است می‌تواند موجب آلودگی شدید محیط زیست دریایی شده یا تغییرات اساسی و زیان‌آوری در

آن به وجود آورد، باید تا حدی که عملی باشد، اثرات بالقوه این فعالیت‌ها را بر محیط زیست ارزیابی کرده و گزارش‌های مربوط به نتایج این ارزیابی را منتشر نمایند».

این التزام به طور واضح به هر بخشی از محیط‌زیست دریایی قابل گسترش است. از جمله شامل آب‌های ساحلی تحت نظارت کشورها می‌شود. به طور مشابه چارچوب کنوانسیون ۱۹۹۲ سازمان ملل در خصوص تغییرات آب و هوا در ماده‌ی ۴ خواهان به کارگیری ارزیابی پیامدهای زیست‌محیطی به عنوان ابزاری برای به حداقل رساندن تأثیرات نامناسب زیست‌محیطی به شمار می‌رود. (همان صص ۱-۲۷۰) اصل ۱۷ اعلامیه ریو شامل قاعده ارزیابی قبلی از فعالیت‌های بالقوه آسیب‌رسان به محیط‌زیست می‌شود که عبارت از آن دسته از فعالیت‌هایی است که پیامدهای آنها منحصراً مربوط به داخل یک دولت می‌شود که این اصل می‌گوید: «تجزیه

و تحلیل پیامدهای زیست‌محیطی باید به عنوان یک تدبیر ملی برای آن دسته از فعالیت‌هایی که احتمالاً اثرات منفی زیادی بر محیط‌زیست می‌گذارند، بر عهده کارشناسی از مقامات کشوری باشد». ارزیابی پیامدهای زیست‌محیطی در زمینه‌ی فرامرزی، بر طبق شرایط کنوانسیون ۲۵ فوریه‌ی ۱۹۹۱ اسپو^(۲) ضروری است. این معاهده ملزم می‌کند که دولت‌های عضو، شیوه‌ی ارزیابی پیامدهای زیست‌محیطی را نسبت به فعالیت‌های فهرست شده‌ای که احتمال اثرات نامطلوب قابل توجه فرامرزی از طریق آنها بر محیط‌زیست می‌رود، تأسیس و اجرا نمایند. (همان، ص ۲۷۱)

دومین موافقت‌نامه‌ی بین‌المللی که در آن الگویی برای فعالیت‌های ارزیابی پیامدهای زیست‌محیطی پیش‌بینی شده است، عبارت از پروتکل ۱۹۹۱ مادرید در خصوص حفاظت از محیط‌زیست قطب

جنوب می‌باشد. در ماده‌ی سوم، پروتکل مزبور اصول کلی زیست‌محیطی مورد قبول برای تمامی فعالیت‌های قابل اجرا در قطب جنوب را ترسیم می‌کند. این در حالی است که ماده‌ی هشتم و الحاقیه شماره‌ی یک شامل جزئیات ضروری برای ارزیابی اولیه‌ی پیامدهاست. اگرچه در معاهدات اولیه مشخص نشده بود که اطلاعات ارزیابی از طریق چه کسانی به دست خواهد آمد و نیازی به مشاوره با کشورهای ذینفع نبود، امروزه مشاوره و انتشار اطلاعات برای آگاهی عموم از هدف‌های اصلی ارزیابی پیامدهای زیست محیطی شمرده می‌شوند. به عنوان مثال، کنوانسیون ۱۹۸۶ در خصوص حفاظت از منابع طبیعی و محیط زیست منطقه جنوب اقیانوس آرام در بند ۳ ماده‌ی ۱۶ لازم می‌داند که داده‌های جمع‌آوری شده در فرآیند ارزیابی در اختیار عموم و دولت‌های ذینفع قرار گیرد. (همان، ص ۲۷۴)

پارهای از رویه دولت‌ها، نیز به طور مشابه وظیفه یک دولت را در لحاظ کردن آثار فرامرزی فعالیت‌هایی که در محدوده و حیطه قلمرو قضایی ملی‌شان صورت می‌گیرد، مورد تأیید و شناسایی قرار داده‌اند. به عنوان مثال، شورای جامعه اروپا، در سال ۱۹۸۵، در رهنمود خود در خصوص ارزیابی آثار محیط زیست، ضرورت ارزیابی آثار فرامرزی فعالیت‌های دول عضو بر محیط زیست را نسبت به دیگر کشورهای عضو مورد تصویب قرار داد. (موسوی، پیشین صص ۹۳ - ۸۸)

گرچه هدف، جلوگیری از ایجاد و گسترش خسارات فرامرزی است، اما وظیفه ارزیابی کردن هیچ‌گونه تعهدی را بر دولت‌ها در خصوص فعالیت‌های مضر محیط‌زیستی بار نمی‌کند. ارزیابی نمودن، نیاز به تعیین مخارج و منافع پروژه مورد نظر دارد و دقیقاً مشخص نمی‌کند که چگونه بایستی آن مخارج و منافع مورد سنجش قرار گیرند. دولت‌ها ممکن است

از جهت ملحوظ داشتن خسارات مرزگذر یک فعالیت، تکلیفی را برعهده بگیرند. اما هیچ‌گونه اجماع بین‌المللی گویای این مهم نیست که تصمیم‌گیری‌های ملی باید با هزینه آسیب‌های محیط‌زیستی در خارج همخوانی داشته باشد. قلت معیارهای دقیق مانع از این شده که دولتی را، قبل از وقوع خسارت، برای تصمیم‌ش مبنی بر انجام یک فعالیت زیان‌بار، مسؤول شناخت. کمترین نتیجه سودمندی ارزیابی‌های آثار محیط زیستی، تجهیز و بسیج مخالفان سیاسی در برابر پروژه‌های خطرناک محیط زیستی است. این مسئله هم‌چنان غیر روشن باقی می‌ماند که آیا داشتن وظیفه و تعهد ارزیابی، پرداخت بهای سیاسی قبول یک خطر خاص را افزایش خواهد داد یا خیر؟ لازم به توضیح است که، برنامه‌ی ارزیابی محیط‌زیستی، بدون وجود هیچ‌گونه ساختار لازم‌الاجرائی، به صورت یک اقدام تشریفاتی که هیچ اثر عمده‌ای بر تصمیم‌گیری‌های ملی و داخلی نمی‌گذارد باقی می‌ماند.

۱-۲- وظیفه اطلاع‌رسانی:

مطابق اصل ۱۸ اعلامیه ریو: «دولت‌ها باید کشورهای دیگر را بلافاصله از حوادث و فجایع طبیعی یا موارد اضطراری دیگر که به نظر می‌رسد آثار سویی بر محیط‌زیست این کشورها داشته باشند، مطلع سازند».

اصل اطلاع‌رسانی ابتدا به عنوان یک قاعده در حقوق بین‌الملل عمومی پیدا شد و سپس به عنوان یک وظیفه بشر دوستانه تکلیف گردید. در دعوی «تنگه کورفو»^(۳) در سال ۱۹۴۹ دیوان بین‌المللی دادگستری در تأیید حق برخورداری همه از امتیاز دریانوردی می‌گوید که: «آلبانی موظف بود که از وجود میدان مین در آب‌های سرزمین خود، ناخدای کشتی‌های جنگی انگلیس را هنگامی که به این حوزه نزدیک می‌شدند، به وجود خطر قریب‌الوقوع میدان مین در این حوزه

آگاه سازد». این الزامی که دادگاه بر آن تکیه می‌کند، برگرفته از حق تعیین شده برای عموم و از اصول معروف حقوق اولیه بشر است که باید مراعات گردد. در جهت رعایت موارد مشابه می‌توان گفت اصل اطلاع‌رسانی نسبت به خطراتی که ممکن است محیط‌زیست کشوری را تحت تأثیر قرار دهد، به عنوان یک وظیفه به دولت‌ها تکلیف شده است. (الکساندر و دیگران، ۱۳۷۹، صص ۸۴، ۸۳) این اصل، به عنوان یک وظیفه، در حقوق عرفی هم توسعه یافته است. اصل اطلاع‌رسانی از بحران زیست محیطی به عنوان رویه کلی و به طور قطعی و صریح در معاهدات متعدد بین‌المللی ظهور یافته است. در این رابطه، بیش از همه، مهم‌ترین سند بین‌المللی کنوانسیون سازمان ملل راجع به حقوق دریاهاست که در ماده‌ی ۱۹۸ به طور خلاصه شروطی را که قبلاً در کنوانسیون‌های گوناگون، موضوع آلودگی دریایی را مطرح کرده‌اند، در سطوح کلی و به ویژه در یاهای منطقه‌ای به همراه دارد. (همان، ص ۸۴) این ماده می‌گوید:

«هرگاه دولتی اطلاع پیدا می‌کند که محیط زیست دریایی در معرض یک خطر قریب‌الوقوع آلودگی قرار دارد یا اینکه متحمل آسیب شده است، بلافاصله مراتب را به اطلاع دولت‌های دیگری که احتمال می‌دهد این آسیب به آنها نیز لطمه وارد کند و نیز به سازمان‌های بین‌المللی ذیصلاح خواهد رساند». اصل اطلاع‌رسانی در خصوص حوادث هسته‌ای از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است. فاجعه چرنوبیل در ۲۶ آوریل ۱۹۸۶ اهمیت چنین وظیفه‌ای را به خوبی آشکار نمود. (همان، ص ۸۵)

بنابراین، وظیفه اطلاع‌رسانی به دیگر کشورها در مورد فعالیت‌هایی که حامل خطر زیانبار محیط زیستی هستند، بر دوش دولت‌ها می‌باشد. در قضیه داوری دریاچه لانو^(۴)، محکمه‌ی داوری اظهار نمود که به موجب

معاهده‌ی «بایون»^(۵) فرانسه ملزم بود تا به اسپانیا در مورد ساختن یک سد اطلاع دهد. گرچه محکمه‌ی داوری هرگز وارد این موضوع نشد که آیا بدون در نظر گرفتن معاهده‌ی مذکور، وظیفه اطلاع رسانی مطرح می‌گردد یا نه، اما محققان حقوقی بین‌المللی، در این ادعا تردیدی به خود راه نداده‌اند که وظیفه‌ی اطلاع‌رسانی، به عنوان یک قاعده‌ی عرفی حقوق بین‌الملل، هنگامی در مورد دولت‌ها اعمال می‌گردد که یک فعالیت مطروحه منتسب به آنها، حامل یک خطر آسیب‌رسان محیط زیستی عمده مرز گذر باشد.

در کنفرانس استکهلم در سال ۱۹۷۲، پیش‌نویس پیشنهادی برای اصل ۲۰، دربر گیرنده تعبیری بود که دولت‌ها را ملزم می‌نمود «هرگاه آنها معتقدند یا دلایلی مبتنی بر اعتقادشان وجود دارد که دادن اطلاعات مربوط به توسعه یا فعالیت‌های در حال انجام در حیطه قلمرو قضایی یا در حیطه نظارت‌شان، برای اجتناب از خطر آثار و عوارض سوء و مبهم محیط زیستی در مناطقی خارج از قلمرو قضایی ملی‌شان، لازم است»، باید آن اطلاعات را ارائه دهند. در هر صورت، پیش‌نویس اصل مذکور مورد بی‌مهری قرار گرفت؛ بخشی به این دلیل که کشورهای در حال توسعه، خصوصاً برزیل، نگرانی خود را در مورد موانع ممکن‌ی که وظیفه اطلاع‌رسانی برای توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم دربر دارد، ابراز داشتند و نیز بخشی به این علت که بعضی از دولت‌ها بر سر موضوع حق حاکمیت‌شان به لحاظ تعیین نوع اطلاعاتی که آنان مایل به انتقال آنها هستند، از قبول این اصل احتراز می‌ورزیدند. بنابر این نظریه مبتنی بر داشتن وظیفه عرفی «افشا و اطلاع دادن از قبل» تنها از یک موقعیت نامشخص و دوپهلوی برخوردار است. دولت‌ها تعهد خاص افشا و اطلاع‌رسانی قبلی را به مثابه امری مخالف و متضاد

با منافع‌شان تلقی می‌کنند؛ وظیفه‌ی مذکور به صورت یک کلیتی مطرح می‌گردد که براساس آن دولت‌ها ممکن است آن را به صورت موجه، تحت طیف گسترده‌ای از اعمالی که داخل در تعهد مزبور قرار می‌گیرد، تغییر نمایند. (موسوی، پیشین صص ۹۸ - ۹۵)

در واقع بسیاری از موافقت‌نامه‌ها در تعیین حتی یک معیار برای این موضوع قصور ورزیده‌اند. مضافاً اینکه بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها به گونه‌ای یکسان، شرایط و الزامات مبهمی از قبیل «اطلاعات موجود مرتبط و منطقی»، «یک اطلاعات موجود و مرتبط»، یا به طور بسیار ساده تنها لفظ «اطلاعات» را بیان می‌دارند. هیچ‌گونه معیار جهانی مورد قبول در خصوص تعیین اینکه آیا اطلاعات مورد نظر «مرتبط» یا «موجود» هستند، ارائه نگردیده است. معاهدات موجود نیز وضوح چندانی ندارد تا حد و نقطه آغازین درجه ضرر یا خطر ضرری را که برای عمل نمودن به تکلیف مزبور لازم است، روشن نمایند. دلایل عقلی موجود در خصوص وظیفه اطلاع‌رسانی بر فروش بسیار منازعه‌انگیز و اثبات نشده‌ای استوار است. یکی از متفکران با تأکید بیان می‌دارد که وظیفه ارائه اطلاعات به یک کشور در معرض خطر آلودگی، این امکان را خواهد داد که حفظ خود و منافع خود را در بهره‌گیری از یک محیط زیست سالم، تأمین نماید.

به هر صورت، علی‌رغم همه ایرادات وارده مبنی بر بی‌اثر بودن و خنثی شدن هدف مورد نظر از وظیفه اطلاع‌رسانی، شاید لازم باشد این امر به عنوان یک وظیفه و تکلیف بر دولت‌ها بار شود، هر چند ممکن است برخی به این وظیفه عمل نکنند و به دلایل مختلف و توجیهات متنوع از زیر بار آن شانه خالی کنند. شاید به خاطر همین مسئله باشد که کنفرانس ریو به آن توجه کرده و در اصل ۱۹ اعلامیه مذکور، وظیفه اطلاع‌رسانی را

متذکر می‌شود که «دولت‌ها باید قبلاً و با فاصله زمانی کافی دولت‌هایی را که در معرض خطر هستند مطلع نموده و کلیه اطلاعات ضروری در خصوص فعالیت‌هایی که می‌توانند دارای آثار فرامرزی منفی جدی بر محیط زیست باشند، در اختیار این دولت‌ها قرار دهند و به سرعت و با حسن نیت کامل با آنها مشورت کنند». در اصل مذکور، به نظر می‌رسد وظیفه دولت‌ها از حد اطلاع صرف، فراتر رفته و آنها را توصیه می‌نماید که در خصوص مسئله مورد نظر مشورت کرده تا شاید به راه‌حل‌های مناسب و پیشگیری‌های لازم نایل آیند.

۲- اصول عمومی حقوق بین‌الملل ناظر بر پیشگیری از صدمات زیست محیطی:

حقوق بین‌الملل محیط زیست انواع مختلفی از این اصول را دربردارد. اصول کلی حقوقی که در همه نظام‌های حقوقی قابلیت اجرا دارند عبارتند از: اصل وفای به عهد، اصل احترام به حاکمیت دولت یا اصل تکلیف به همکاری دولت‌ها با یکدیگر در موقع درخواست کمک و اصولی که مربوط به موضوعات محیط زیست بین‌الملل می‌گردند؛ شامل اصل تکلیف به جلوگیری از تخریب محیط زیست یا اصل تکلیف به همکاری که به بخش‌هایی از حقوق بین‌الملل عمومی مربوط می‌شوند، اما به طور خاص در حقوق بین‌الملل محیط زیست کاربرد دارند.

دو اصل از اصولی که از مبانی اصول کلی حقوق بین‌الملل مطرح شد، از جمله تنها اصولی هستند که مستقیماً با حفاظت محیط زیست در ارتباطند، مانند اصل حاکمیت دولت و اصل تکلیف به همکاری که مقام نخست را در میان سایر اصول حقوق بین‌الملل محیط زیست دارند و در میدانی وسیع‌تر قابل طرح‌اند. (الکساندر، پیشین، ص ۶۹)

۲-۱- اصل حاکمیت دولت:

حاکمیت دولت یکی از کهن ترین اصول حقوق بین الملل عمومی است؛ بدین معنا که یک دولت در قلمرو خود دارای صلاحیت انحصاری است. به عبارت دیگر، دولت تنها قدرتی است که می تواند قواعد حقوقی الزام آوری را در قلمروش به تصویب برساند، و به وسیله قوه مجریه آن را به اجرا در آورد. هم چنین، حق قضاوت به وسیله دادگاه های موجود در محدوده قلمرو خود را مطابق قوانین تصویبی دارد. این یک اصل مسلم و مورد قبول حقوق بین الملل است که دولت های حاکم می توانند از طریق انعقاد موافقت های بین المللی، خود را متعهد و مستلزم سازند؛ (موسوی، پیشین، ص ۱۷۶) معاهداتی که یک دولت به عنوان طرف تعهد در آن وارد می شود و به این وسیله آزادی عملش را محدود می کند. اما پس از تصویب معاهده مذکور این گونه محدودیت ها قابل اعمال خواهند بود. (الکساندر، پیشین، ص ۷۱) در یک گستره کلی، در حال حاضر هر دولتی در درون بافت بزرگی از معاهدات بین المللی قرار می گیرد؛ تعهدات ناشی از هزاران پیمان که چند صد الزام مسلم راجع به حفاظت محیط زیست را به همراه دارند. بیشتر این الزامات که باید در محدوده قلمرو طرفین قرارداد نافذ باشد، عبارتند از: حفاظت گونه های معین جانوران و گیاهان وحشی، ممنوعیت دفع مواد زائد معین به رودخانه ها، دریاچه ها یا دریاها، مقررات جلوگیری از آلودگی جو با اعمال محدودیت هایی بر صنایع آلوده کننده و غیره که در همه این موارد، یک تمایل عمومی مبنی بر حفاظت کامل از محیط زیست یا کنترل فعالیت های بزرگ که می تواند به محیط زیست خسارت وارد کند، وجود دارد. بدیهی است که این کنترل به وسیله دولت ها در محدوده قلمرو خود مبتنی بر ضرورت محدودیت به آزادی عمل آنها تلقی

می شود. بیشتر این اصول که ذکر شد، در حقوق بین الملل محیط زیست به گونه ای محدودیت هایی بر حاکمیت دولت ها اعمال می کنند. متأسفانه دولت ها غالباً این توانایی بالقوه و نظری را برای به فعل در آوردن موافقت نامه های بین المللی به طور خاص زیست محیطی به کار نمی گیرند. اگرچه همکاری بین المللی به طور قابل ملاحظه ای در طول سال های گذشته

معاهدات بین المللی به تدریج الزاماتی را بر فرآیند پیامدهای زیست محیطی اعمال کردند که به طور فزاینده از لحاظ دورنما و جزئیات و همچنین ملاحظات رو به گسترش هستند. امروزه اسناد بین المللی به طور مشترک دولت ها را ملزم به مسئولیت پذیری یا انجام فعالیت هایی همراه با ملاحظات اولیه در هر مرحله از اثرات زیست محیطی، می دانند.

افزایش یافته است، اما حقیقتاً می توان سامانه بین المللی در این خصوص را با صفت هرج و مرج متصف نمود؛ زیرا که قوه حاکمه، دولت ها هستند. (موسوی، همان)

۲-۲- اصل همکاری:

بی تردید، این اصل پایه ای ترین اصل حقوقی زیست محیطی است که در هر گونه روابط و در همه سطوح در اسناد مختلف به شیوه های گوناگونی به کار گرفته شده است. امروزه، در حقوق بین الملل الزام به همکاری با دیگران به عنوان یک دستور راه حل در جهت برطرف کردن مشکلات جامعه ی بین المللی، گسترش یافته است. (احمدزاده، ۱۳۸۸، ص ۴۲۱) چنین التزامی، از جوهر وجودی حقوق

بین الملل عمومی ناشی می گردد. آنچه که هدف جوهری این اصل را تشکیل می دهد. جلوگیری، حفاظت یا کاهش هر گونه آسیب و آلودگی زیست محیطی است که بایستی به هر طریق ممکن اقدام گردد. (الکساندر، پیشین، ص ۷۸) اغلب همکاری بین دولت ها برای حفاظت محیط زیست در سطح نهادها و ترتیبات بین المللی پدیدار شده است. خواه پیش از به وجود آمدن مشکلی خاص این مؤسسات ابداع شده باشند یا بعد از وقوع آن که به منطقه معینی از محیط زیست مربوط بوده است. برخی از مشکلات محیط زیست را نمی توان با اتخاذ روش ساده ای به وسیله مقررات حل کرد. برای حل آنها نیاز به پیشرفت سطح همکاری بین دولت های ذیربط است که انجام این کار تنها با موجودیت بخشیدن سازمان های دائمی توسعه می یابد.

این گونه همکاری، در تعدادی از اسناد بین المللی در رابطه با محیط زیست تأکید شده است، از آن جمله اصل ۲۴ اعلامیه استکهلم آغازگر آن است که می گوید: «تمام کشورهای اعم از کوچک و بزرگ باید به موضوعات بین المللی راجع به حفاظت و بهبود محیط زیست با روحیه ی همکاری بر پایه مساوات رسیدگی کنند. همکاری از طریق قراردادهای دو جانبه یا چند جانبه یا از طرق مقتضی دیگر در جهت کنترل، جلوگیری، کاهش و یا از بین بردن موثر اثرات زیانبار محیط زیستی ناشی از فعالیت های انجام شده در همه زمینه ها، با صرف توجه کافی نسبت به حق حاکمیت و علاقه مندی همه دولت ها ضروری است». اعلامیه ریو راجع به محیط زیست و توسعه نیز مبنای مهمی در اصل همکاری تلقی می گردد. به ویژه به خاطر قائل شدن نقش های ویژه بین دو دسته دولت ها، یعنی دولت های صنعتی و کشورهای در حال توسعه، اصل ۷ اعلامیه ریو اعلام می کند: «کشورها باید با



روحیه و بینش مشارکت جهانی با یکدیگر همکاری داشته باشند تا هیچ گونه آسیب و آلودگی زیست محیطی حاصل نشود و وحدت زیست محیطی کره زمین مورد حمایت قرار گیرد و شرایط مطلوب حاصل شود. اگرچه در مورد مشارکت های متفاوت جهانی در زمینه رفع آلودگی محیط زیست همه کشورها مسؤولیت مشترک دارند. اما مسؤولیت هر یک از آنها در قبال این امر متفاوت است. کشورها خود نمایانگر این مسؤولیت هستند، زیرا آنها در یک تلاش بین المللی استمرار توسعه را به دوش می کشند که در نتیجه، خساراتی را متوجه محیط زیست جهانی می کنند. از سوی دیگر آنها هستند که از فن آوری و قدرت مالی بر خور دارند.

اصل همکاری اغلب مأخذ الزامات معاهده است. با وجود این اسنادی چند بر این موضوع صراحت دارند؛ از جمله ماده ۱۹۷ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها که می گوید: «دولت ها به منظور حمایت و محافظت از محیط زیست دریایی بر یک مبنای جهانی و عندالاجتضای منطقه ای، به طور مستقیم یا از طریق سازمان های صلاحیت دار بین المللی برای وضع و تهیه قواعد، معیارها و روش ها و رویه های توصیه شده بین المللی منطبق با این کنوانسیون یا در نظر گرفتن ویژگی های منطقه ای همکاری خواهند کرد».

بالاخره، بخش مهمی از همکاری در ارتباط با عملیات سرمایه گذاری بین المللی و کمک های مالی، منوط به رعایت الزاماتی به ویژه در روابط بین کشورهای توسعه یافته با کشورهای در حال توسعه است. در خصوص سطح به کارگیری این اصل می توان بیان کرد، چون استفاده ی معقولانه از منابع طبیعی مشترک همکاری هایی در سطوح محلی، منطقه ای و جهانی نیاز دارد، لذا می تواند پایه ای بنیادین برای مفهوم مشارکت جهانی بین جوامع مختلف اعم از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه باشد. لذا

به نظر می رسد از جمله شروط تحقق بهینه وظیفه عموم دولت ها در حفاظت از محیط زیست، همکاری در همه سطوح مقتضی باشد.

۲-۳- اصل حمایت و حفاظت از محیط زیست:

مقوله «حفاظت»^(۶) در صدد القای این امر است که «سطح مطلوبیت پایدار محصولات که براساس آن بهره برداری از منابع طبیعی باید به گونه ای صورت گیرد که به حد مجاز تجدید پذیری آن منبع صدمه وارد نسازد و همچنین موجبات پایدار ماندن آن ذخایر طبیعی را فراهم نماید»، در واقع این مقوله در صدد آن رویکرد به محیط زیست است که در آن حمایت و حفاظت از همه گونه های طبیعی، گیاهی، جانوری و غیره مورد توجه قرار گیرد. (الکساندر، پیشین، ص ۷۸) لذا در اینجا ایده «حالت مطلوبیت حفاظت» مبتنی بر ایده اطمینان دادن به حفاظت از منابع حیات نهفته است. این اصل، در چارچوب یک الزام برتر هدف خاصی را مشخص می کند و آن الزام دولت ها به همکاری است. (همان، ص ۷۸) در تمامی اسناد بین المللی راجع به حمایت و حفاظت از محیط زیست و پیشگیری از صدمات زیست محیطی، هدف روی حوزه و موضوعات معینی دور می زند و نمود می یابد. یکی از متون مشخص که در این حد اصل کلی را مطرح کرده است ماده ۱۹۲ کنوانسیون حقوق دریاها، سال ۱۹۸۲، است که می گوید:

«دولت ها متعهد هستند که از محیط زیست دریایی حمایت و محافظت نمایند». هر چند که این التزام صرفاً مربوط به یک بخش از محیط زیست است. آنچه از محتوای این اصل فهمیده می شود این است که این اصل ناظر به سه نوع رویکرد حمایتی و حفاظتی، محافظتی و نگهداری است. (همان، ص ۷۵) زمانی که اقدامات در جهت خودداری از اعمال زیان آور و اتخاذ تدابیر مثبت برای مراقبت به میزانی که منجر به خرابی

محیط زیست نگردد و زمانی که اقدامات در جهت حفظ سطح مطلوبیت پایدار، به نحوی که به حد مجاز تجدید پذیری آن منبع آسیب نرساند در این صورت اصطلاح محافظت را به کار می بریم، و موقعی که تدابیر ما در جهت مراقبت طولانی تر منبع با لحاظ حقوق، منافع و مصالح نسل های آتی باشد، در این صورت اصطلاح نگهداری به کار خواهیم برد. (محسن زاده، پیشین، ص ۴۲۴)

در کنوانسیون های منطقه ای که به الزام دولت ها به اصل حفاظت محیط زیست دلالت دارند، می توان کنوانسیون ۱۹۶۸ آفریقا راجع به حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی نام برد که ماده ۲ آن مقرر می دارد: «دولت های طرف معاهده باید با قبول اقدامات مراقبتی متعهد شوند که در جهت بهره برداری و توسعه منابع طبیعی از جمله خاک، آب، گیاهان و جانوران حمایت لازم را تأمین نمایند». (الکساندر، پیشین، ص ۷۸) همین طور کنوانسیون منطقه ای کویت ۱۹۷۸، در بند الف ماده ۳ آن بیان می دارد که «دولت های متعهد، منفرداً و چه مشترکاً کلیه اقدامات لازم را طبق این کنوانسیون و پروتکل های لازم الاجرای که در آن عضویت دارند، برای جلوگیری و یا کاستن از آلودگی محیط زیست در منطقه دریایی و مبارزه با آلودگی اتخاذ خواهند نمود». البته باید توجه داشت که این التزام صرفاً مربوط به یک بخش از محیط زیست است.

در ارتباط با این اصل که از جمله محدود اصولی است که قانون گذار جمهوری اسلامی ایران در اصل ۵۰ قانون اساسی صریحاً آن را ذکر نموده است. در اصل ۵۰ مقرر گردیده که «... حفاظت محیط زیست ... وظیفه عمومی تلقی می گردد ...». ملاحظه می گردد که اصل حمایت و حفاظت به عنوان اصل محوری توسعه پایدار که غالب مبانی و اصول توسعه پایدار از جمله ابزارهای تحقق این اصل تلقی می گردد، در قانون اساسی ایران،

در حد استانداردهای توسعه پایدار، مورد توجه قرار گرفته است. (محسن زاده و دیگران، همان، ص ۴۲۵)

۲-۴- اصل پیشگیری:

به طور تقریبی همه اسناد حقوق بین الملل محیط زیست اصل پیشگیری از صدمات زیست محیطی را به عنوان یک حقیقت، واقعیت بخشیده اند که بیشتر آنها راجع به آلودگی آب های داخلی، دریاها، هوا یا حفاظت از منابع زنده است و فقط تعداد کمی سند بین المللی، راه های دیگر حفاظت محیط زیست از جمله اصل سنتی مسؤولیت دولت در جهت همکاری مستقیم با قربانیان تجاوز را مورد توجه قرار داده اند. (الکساندر و دیگران، پیشین، ص ۷۰)

اصل پیشگیری به بیان الکساندر کیس^(۷) قاعده تلاشی برای محیط زیست هم از نظر اکولوژیک و هم از نظر اقتصادی می باشد. چرا که خصیصه غالباً جبران ناپذیر خسارات به محیط زیست، مقتضی پیشگیری از وقوع حادثه است. (محسن زاده و دیگران، پیشین، ص ۴۲۴) از آنجا که برخی از اقدامات خسارت آمیز به محیط زیست می توانند متضمن تخریب غیر قابل جبران باشند، لذا با پیش بینی عنصر تکلیف عام مراقبت و پیشگیری به مثابه قاعده حقوقی در امور زیست محیطی، دولت ها و اشخاص مکلف به ارزیابی پیامد احتمالی اقدامات خویش در محیط زیست هستند تا در صورتی که عملی متضمن خسارت غیر قابل جبران یا متناهی به محیط زیست بود، از آن عمل جلوگیری گردد. (همان) اصل پیشگیری، مستلزم استفاده از فنون ویژه از قبیل تجزیه و تحلیل احتمال خطر و پس از آن ارزیابی پیامدهای به جا مانده از فعالیت های انجام شده است؛ مطابق ماده ی ۲۰۶ کنوانسیون حقوق دریاها: «هرگاه دولت ها دلائل منطقی در دست داشته باشند حاکی از اینکه فعالیت هایی که تحت صلاحیت یا نظارت آنها

برنامه ریزی شده است موجب آلودگی شدید محیط زیست دریایی شده یا تغییرات اساسی و زیان آوری در آن به وجود آورده، باید تا حدی که عملی باشد اثرات بالقوه این فعالیت ها را بر محیط زیست ارزیابی کرده و گزارش های مربوط به نتایج این ارزیابی ها را برای اعضا ارسال دارند». قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ذیل اصل ۵۰ مقرر می دارد:

«... از این رو فعالیت های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی زیست ... ملازمه پیدا کند ممنوع است». این قسمت از اصل مذکور را از منظری می توان در راستای اصل پیشگیری قلمداد نمود، به شرطی که لفظ «ممنوع» را در این جمله مترادف با پیشگیری تعبیر نماییم.

کنوانسیون ۱۹۹۱ ایسپو^(۸) ارزیابی پیامدهای زیست محیطی را به عنوان یک زمینه آثار برون مرزی تصدیق می کند. بنابراین، اصل پیشگیری تکلیف می کند که هر دولتی در به کار گرفتن مقررات «باید سعی کند» که بر مبنای «عمل منصفانه» و به درستی و در جهت نظم عمومی، فعالیت های بخش خصوصی تحت قلمرو و نظارت وی، روی بخش محیط زیست زبان آور نباشد. (الکساندر، همان، ص ۸۷)

۲-۵- اصل پرداخت هزینه توسط آلوده ساز:

مطابق اصل ۱۶ اعلامیه ریو: «مقامات ملی باید تلاش کنند تا هزینه های سالم سازی محیط زیست را با استفاده از ابزارهای اقتصادی مقدم بشمارند و با توجه به این نکته که آلوده کننده محیط زیست باید در حقیقت هزینه های رفع آلودگی را تقبل کند، این مهم را با توجه به منافع عمومی بی آنکه به تجارت بین المللی و سرمایه گذاری آسیبی وارد آید، به انجام رسانند». قبل و بعد از کنفرانس ریو، اصل پرداخت هزینه توسط آلوده ساز به عنوان یکی از شرایط مقرر در تعدادی از معاهدات بین المللی اعلام شده است. از آن جمله بنیان اولیه آن در اسناد ۱۹۸۷ اتحادیه

اروپا آمده است. اولین متن رسمیت یافته در این خصوص رامی توان در کنوانسیون ۱۹۹۲ راجع به حفاظت از محیط زیست دریایی در آتلانتیک شمال شرقی ملاحظه کرد. مطابق بند ۲ (ب) ماده ی ۲ این کنوانسیون، اصل پرداخت توسط آلوده ساز عبارت است از «هزینه های جلوگیری و کنترل آلودگی و هزینه های اجرای مقررات مبنی بر کاهش آلودگی که آلوده ساز متحمل آن می شود». مفهوم این اصل بر یک منطق ساده حقوقی استوار بوده و آن اینکه، عامل یک فعالیت یا اقدام که سود چیزی را می برد، باید زیان های ناشی از آن را به محیط زیست نیز متقبل گردد. لذا تولیدکننده ای که یک فعالیت اجتماعی خطرناک می نماید، باید هزینه های پیشگیری از بروز آلودگی یا تدابیر پاکسازی یا حمایت و حفاظت از محیط زیست یا جبران آلودگی ناشی از فعالیتی خویش را بر عهده گیرد و تدابیر اتخاذ شده توسط مقامات عمومی، در جهت تضمین اینکه محیط زیست در یک وضعیت قابل قبول بوده و اینکه هزینه این تدابیر باید در هزینه و قیمت کالاها و خدماتی که موجب این آلودگی در جریان تولید یادر جریان مصرف می گردند، باید لحاظ گردد.

(محسن زاده و دیگران، پیشین، ص ۴۲۷) در منابع فقهی، قاعده ای تحت عنوان «من له الغنم فعلیه الغرم» وجود دارد، بدین معنا که هر کس سود چیزی را می برد، باید زیان وارده از ناحیه آن را نیز بپردازد که در واقع مترادف با اصل فوق می باشد. بنابراین، تولیدکننده ای که یک فعالیت احتمالی خطرناک می نماید، باید هزینه های پیشگیری از بروز آلودگی یا تدابیر پاکسازی یا حمایت و حفاظت از محیط زیست یا جبران آلودگی ناشی از فعالیت خویش را بر عهده بگیرد.

۲-۶- اصل احتیاط:

مطابق اصل ۱۵ اعلامیه ریو: «به منظور حفظ محیط زیست، کشورها باید ضوابط و معیارهای پیشگیرانه حمایتی را بر اساس توانایی های خود به طور مبسوط مورد استفاده قرار دهند. در جایی که امکان خطر جدی وجود دارد یا

مسایل و مشکلات ناشناخته زبان‌هایی را به بار می‌آورد، باید نواقص به طور کامل و علمی مورد بررسی قرار گیرد و نباید به دلیل اینکه ضوابط مبارزه با آلودگی محیط زیست پرهزینه است، از آن چشم‌پوشی کرد. یکی از نوآوری‌های اعلامیه ریو، بیان اصل احتیاط^(۹) بود. این اصل بیشتر در راستای اصل پیشگیری مطرح بوده و در صدد بیان تعهد پیشگیرانه است. علی‌الاصول زمانی مورد استناد قرار می‌گیرد که پیامد ناشی از تخریب محیط زیست در صورت وقوع عمل حکایت از عدم توانایی مقابله با آن باشد. (محسن زاده و دیگران، پیشین، ص ۴۲۶)

اصل احتیاط همانند اصل پیشگیری، در جستجوی آن است که آسیبی به محیط زیست نرسد. به عبارت دیگر، ساز و کار عملیاتی اصل احتیاط، به کارگیری اصل اعطای مجوز قبلی، به همراه بررسی کارشناسانه و فنی یک پروژه یا هر اقدام در ارتباط با محیط زیست می‌باشد. پیشرفت در استفاده از این اصل را می‌توان به واسطه نقش حساس متخصصین در برخورد با روش حفاظت محیط زیست مشاهده کرد. در واقع این نقش رو به گسترش و تزاید است. لذا تصمیم‌گیران باید بر پایه اطلاعات حاصله از متخصصین مختلف محیط زیست، مقررات حفاظت محیط زیست را تنظیم کنند و همین روش باید در همه موضوعات محیط زیست مورد استفاده قرار گیرد و عموم مردم هم باید پشتیبان چنین تصمیماتی باشند. نقش متخصصین نه تنها رساندن اطلاعات علمی مربوط به حل یک

مشکل خاص، به تصمیم‌گیران است، بلکه آنها در دادن آموزش عمومی زیست محیطی به مردم و افرادی که در مرجع قانون گذاری واداری تصمیم رسمی اتخاذ می‌کنند، نقش مهمی را ایفا می‌نمایند.

برآمد:

در خاتمه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که، به طور کلی هر اجتماع انسانی، برای آن که جامعه تلقی شود، باید از یک حداقل نظم عمومی برخوردار باشد تا ایمنی و رفاه اعضای خود را تضمین نماید. مثل معروف لاتین که می‌گوید هر جا جامعه است، باید قانون باشد، بیانگر این مفهوم و ایده کلی است. از این حیث، حقوق بین‌الملل نمی‌تواند استثناء باشد. مسئله نظم عمومی در جامعه بین‌المللی نسبت به جامعه داخلی از دو جهت متمایز است: نخست، حفظ نظم عمومی در این جامعه به طور سنتی اساساً به کشورها، به عنوان اعضای تشکیل دهنده این جامعه بر طبق اصل عدم تمرکز مبتنی بر سهم صلاحیت آنها در سطح داخلی واگذار شده است؛ دوم این نظم در سطح بین‌المللی بر طبق اصل اراده‌گرایی مبتنی بر رضایت کشورها، مورد شناسایی قرار گرفته است. (همان ص ۲۰۲) بنابراین، مسئولیت جلوگیری از آلودگی مرز گذر و خسارات زیست محیطی تنها بر دوش دولت‌ها استوار است و بدیهی است که وظیفه تضمین رعایت حقوق بین‌الملل محیط زیست باید از زاویه سازوکار پیشگیری و گزارشگری نقض‌های احتمالی قواعد حقوق بین‌الملل محیط زیست و همین طور از زاویه سازوکار حل و فصل اختلافات و اجرای قهری احکام صادره بعد از وقوع این موارد

نقض بررسی شود. اصلی که در بیشتر موارد به چشم می‌خورد عبارت از اینکه دولت‌های متعاقد باید کلیه اقدامات و تمهیدات مناسب را برای جلوگیری از آلودگی به کار گیرند. به عبارتی در مرحله نخست مسئولیت برعهده آنها نهاده شده که مانع ایجاد آلودگی شوند و در صورت بروز آلودگی، برای رهایی از مسئولیت یا کاهش آن، بار اثبات دلیل رافع مسئولیت برعهده آنها می‌باشد. مثلاً در ماده ۴ کنوانسیون منطقه‌ای کویت سال ۱۹۷۸، برای همکاری در باره حمایت و توسعه محیط زیست دریایی و نواحی ساحلی در برابر آلودگی، عنوان شده که دولت‌های متعاقد کلیه اقدامات مناسب را که طبق کنوانسیون و با رعایت مقررات قابل اجرای قوانین بین‌المللی برای جلوگیری از آلودگی و کاهش آن و مبارزه با آلودگی در منطقه ... معمول خواهند داشت. خلاصه آنکه دولت‌ها و یا افرادی که فعالیت آنها مستقیماً بر محیط زیست تأثیر می‌گذارد، از اول می‌دانند که فرض بر مسئولیت آنها بوده و گریزی از آن وجود ندارد. لذا همین امر موجب می‌شود که فعالیت‌های خود را تعدیل نموده، و استانداردهای بین‌المللی را در فعالیت‌های خود در نظر گرفته و مسئولیت ناشی از تخلف آن را بپذیرند. از این جهت زبان‌دیدگان نیز لازم نیست وقت خود را صرف کسب انواع دلایل برای اثبات مسئولیت متخلف نمایند. لذا در این زمینه بهترین راه حل پیش‌بینی ضمانت اجرای قوی و جدی از جانب مقنن در برابر خسارت‌ها و عوامل آلودگی به محیط زیست آن است که آلوده‌کننده در همان بدو امر مسؤول شناخته شود و خسارات وارده را بپردازد.

پی‌نوشت‌ها:

فهرست منابع:

الف - کتب

- ۱- کیس الکساندر، اچ پیترسند و وینفراید لانگ، (۱۳۷۹)، **حقوق محیط زیست**، (ترجمه محمدحسن حبیبی)، چاپ اول، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
 - ۲- گوندلینگ، لوتار، ای. ای. هلیپاپ، جی. دبلیو، هویسمان و دیناشلتون، (۱۳۸۱)، **حقوق محیط زیست**، (مترجم محمدحسن حبیبی)، چاپ اول، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
 - ۳- محسن زاده، احمدعلی، نادر ساعد و علی سمیعی، (۱۳۸۸)، **حقوق محیط زیست: نظریه‌ها و رویه‌ها**، چاپ اول، تهران، انتشارات خرسندی
- ب - پایان‌نامه
- ۱- سلامت طلب، رضا، (۱۳۸۵)، **جایگاه اصل و پیشگیری در حقوق مسئولیت مدنی**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مازندران

1. Environment Impact Assessment
2. Espoo
3. Corfu Channel
4. Lac Lanoux
۵. معاهده مربوط به تهدید حدود مرزی از مصب «بی داسوا» تا نقطه‌ی مرزی (تلاقی) بخش «پی رینه سفلی»، «آرگون» و «نور» مابین دو کشور اسپانیا و فرانسه
6. Conservation
7. Alexander Kiss
8. Espoo
9. Precaution

رویکردی حقیقت طلبانه نسبت به قوانین موضوعه

«بررسی آثار تمکین بر مهریه زوجه در ماده‌ی ۱۰۸۵ قانون مدنی»

فاطمه شجاعی، وکیل پایه یک دادگستری، مشاور حقوقی قوه قضاییه و دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بشر

چکیده

نگاه اجتماعی به خانواده از طریق ازدواج صورت می‌گیرد. در سیستم حقوقی ایران هرچند که قصد حمایت از خانواده به عنوان پایگاه اجتماعی در قوانین و بالخصوص قانون اساسی، مطرح گردیده است، ولی در حوزه حقوق اعضای خانواده، رویکردی فردگرایانه مشاهده می‌شود که متأسفانه اغلب بدون در نظر گرفتن فلسفه وجودی موضوعات و خواستگاه آنها مورد استفاده و کاربرد حقوقی قرار گرفته است و در نهایت منجر به فروپاشی و تفرقه میان این اعضا می‌گردد.

آنچه حاصل این غفلت است تفوق رویکرد فردگرایانه بر بعد اجتماعی و جمعی این نهاد مهم جامعه می‌باشد. تحولات نقش موضوعات اصلی نظام خانواده در عرصه جوامع امروزی، همگام با تحولات جامعه جهانی، لزوم تغییر در احکام فقهی مترتب بر آنها را نیز طلب کرده و رسالت سنگین اجتهاد در فقه نمایان می‌شود.

واژگان کلیدی: مهریه، تمکین، ازدواج، نشوز.

درآمد:

یکی از نهادهای وضعی در شریعت اسلام که تحت حمایت قانون ایران نیز می‌باشد، مهریه است. در تاریخ ویل دورانت از اعطای سنتی چنین هدیه‌ای در ایران و در دوران عهد باستان سخن گفته شده است. این رسم پس از ورود مسلمانان به ایران و تأیید آن تا به امروز ادامه یافته است. از جمله مسائل مستحدثه راجع به این موضوع در زمان ما افزایش بی‌رویه مهریه و دور شدن ماهیت آن از حکمت وضعی‌اش می‌باشد. عدم تطابق و هماهنگی نظام حقوقی خانواده با تغییرات بنیادین نقش زنان در جوامع امروزی، عدم نظارت صحیح و کافی بر ضمانت اجرای مربوط به قوانین موضوعه در رابطه با حقوق و تکالیف زوجین، و به تبع آن حاکمیت تفکر مردسالاری و واگذاری اختیارات گسترده آنها در زندگی مشترک و در نتیجه رابطه نابرابر زوجین در خانواده، در استحاله فلسفه اولیه مهریه بی‌تأثیر نبوده است.

۲- تمکین در قانون مدنی ایران:

در قانون مدنی ایران عنوان تمکین بکار نرفته است و آن را از برخی موارد استنباط کرده‌اند. در ماده‌ی ۱۱۰۸ قانون می‌خوانیم: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع نماید، مستحق نفقه نخواهد بود». این ماده دلالت بر نشوز و یا به تعبیری تمکین عام دارد. همچنین در ماده‌ی ۱۰۸۵ این قانون می‌خوانیم: «زن می‌تواند تا مهریه او تسلیم نشده از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد...» این ماده بر دلالت تمکین به معنای خاص آن مطرح شده است. همچنین دو ماده دیگر نیز در قانون مطرح است که وظایف مشترک زوجین را عنوان کرده و از مصادیق تمکین عام محسوب می‌گردد: ماده‌ی ۱۱۰۳ راجع به حسن معاشرت و ماده‌ی ۱۱۰۴ در خصوص تشبید مبانی خانواده و تربیت اولاد.

در این مقاله برآنیم که به نقش مقوله تمکین در اجرای قانون حق حبس مرتبط با موضوع مهریه پرداخته و از منظر آن به حقیقت فلسفه چنین سنتی و نیز به زمان تأدیه این هدیه الهی نگریسته و پاسخگوی تعابیر نابجایی باشیم که سبب ساز قراردادهایی با ارقام نجومی بوده و ثمری جز افزایش پرونده‌های قضایی و در نهایت فروپاشی اصیل‌ترین نهاد اجتماعی و سقوط شخصیت انسانی زنان نخواهد داشت.

۱- مفهوم تمکین

تمکین در لغت به معنای منزلت یافتن و قادر شدن بر چیزی می‌باشد.^(۱) همچنین تمکین در ترمینولوژی حقوقی دکتر جعفری لنگرودی چنین تعریف می‌شود. «... فقها گفته‌اند مراد از تمکین آن است که تخلیه کند (یعنی آزاد گذارد) میان خود و شوهر و در هر حال و هر جا خود را بدست او دهد مگر در مواردی که قانون او را معذور شمارد. مع ذلک قضیه تابع عرف ازمنه و امکنه می‌باشد.»^(۲)

۳- منابع فقهی تمکین:

در فقه شیعه عنوان تمکین ضمن بحث از مهر و نفقه مطرح می‌شود و تعریف مستقلی ندارد. در بحث مهر، آنجا از تمکین سخن به میان می‌رود که اگر مرد مهر، را نپردازد، بر زن تمکین واجب نیست که همان موضوع حق حبس در ماده‌ی ۱۰۸۵ قانون مدنی است.^(۳) ظاهر امر به دلالت این موضوع بر تمکین خاص می‌باشد. در بحث نفقه ضمن بیان شرایط وجوب نفقه بر مرد، تمکین کامل زن مطرح می‌گردد که دلالت قانون‌گذاران محترم در تدوین ماده‌ی ۱۱۰۸ قانون مدنی در خصوص نفقه می‌باشد. هر چند که حقوق دانان این ماده را بر تمکین به معنای عام تعبیر کرده‌اند، اما نص صریح این منبع فقهی شرط پرداخت نفقه را تنها استمتاع و کامجویی به‌طور کامل در هر زمان و مکان عنوان نموده که همانا تعبیر تمکین خاص می‌باشد.^(۴) با این همه در کتب فقهی کنکاشی پیرامون تمکین و حدود آن به‌چشم نمی‌خورد و شاید بتوان گفت که اولین تعریف از تمکین سخن شهید ثانی در «مسالك الافهام» است.^(۵) فقه‌های پس از وی تا حدودی از او تبعیت کرده‌اند. بنابراین بیان روشنی از تمکین در کلام فقها به‌چشم نمی‌خورد، بلکه گاهی با مثال مقصود خود را ابراز داشته‌اند و یا در قالب اشاره سخن به‌میان آورده‌اند. شیخ طوسی می‌گوید: «تمکین آن است که زن خود را کاملاً تمکین کند ... و در قالب مثال گفته‌اند که اگر زن تمکین کامل نداشت مثل اینکه گوید تسلیم تو هستم در منزل پدری‌ام، استحقاق نفقه ندارد زیرا تمکین حاصل نشده است».^(۶) که این کلام حکایت از یکی از مصادیق تمکین عام مبنی بر سکونت مشترک زوجین دارد. محقق حلی فرموده است: «تمکین کامل آن است که زن میان خود و شوهر حائلی قرار ندهد به‌طوری که در مکان و زمان خاصی خود را به او بسپارد که اگر چنین شود تمکین حاصل نیست».^(۷) باید دانست که تمکین در ادله شرعی موضوع حکم قرار نگرفته است. یعنی در هیچ آیه و روایتی حکمی بر تمکین مترتب نشده، بلکه واژه‌ای انتزاعی است که فقها از ادله به‌دست آورده‌اند و لذا گاهی واژه تسلیم و امکان را به‌جای آن به کار می‌برند.

۴- تمکین از نظر حقوق دانان:

حقوق دانان مسلمان با تأثیر از متون دینی پژوهش‌های روشن‌تری را ارائه کرده‌اند و غالب آنان

ارتباطی دقیق میان تمکین و عرف و آداب و رسوم اجتماعی قائلند. در کتاب حقوق خانواده نوشته دکتر صفایی امامی چنین آمده است: «از جمله ریاست مرد بر خانواده تکلیف تمکین برای زنان است. تمکین دارای معنای خاص و عام می‌باشد. تمکین به معنای عام آن است که زن وظایف خود را نسبت به شوهر انجام دهد و از حدود قانون اطاعت کند و ریاست شوهر را در خانواده بپذیرد. پس اگر شوهر توقعات نامشروع و نامتعارفی از زن داشته باشد زن مکلف به اطاعت از وی نمی‌باشد. و تمکین خاص، پذیرش رابطه زناشویی با شوهر به‌طور متعارف از طرف زن جز در موانع موجه می‌باشد».^(۸)

دکتر کاتوزیان با صراحت و ابستگی تمکین با رسوم اجتماعی و اخلاق عمومی را بیان می‌نمایند. در مفهوم تمکین عام ایشان بر این باورند که محترم شمردن اراده شوهر در تربیت فرزندان و اداره مالی و اخلاقی خانواده به معنای قبول ریاست شوهر می‌باشد، و معیار تمیز اموری که شوهر در چهارچوب مفهوم تمکین عام می‌تواند از زن انتظار داشته باشد عرف است. و

نظام حقوقی ناکارآمد، مهریه را به تضمینی برای ازدواج تبدیل نموده و سپر حمایتی آن قرار داده است. حال آنکه در شرع، مهریه به عنوان پشتوانه زندگی و یا ضمانت مالی برای تداوم زندگی مشترک و جبران مشکلات اقتصادی زنان پس از طلاق نگرینسته نمی‌شود. تأکید بیایی تقلیل آن در سنن، روایات و متون الهی خود نوید همین مطلب است.

داوری در این خصوص باید نوعی باشد و از طرفی دیگر ملاک‌های شخصی از جمله میزان تحصیلات، سن، درجه تمدن و ... زوجین را نیز باید در نظر گرفت. بنابراین ضابطه حدود تمکین دارای دو جنبه شخصی و نوعی است. در تمکین خاص نیز عرف و اخلاق داوری نهایی را بر عهده دارند. به این معنا که روابط عاطفی و احساسی زوجین در چهارچوب قاعده و اصل نمی‌گنجد و شخصیت انسانی زوجه باید مد نظر گرفته شود.^(۹)

۵- ماده‌ی ۱۰۸۵ تمکین خاص یا عام:

حال با عنایت بر توضیحات فوق به موضوع حق حبس در ماده‌ی ۱۰۸۵ قانون مدنی و رابطه آن با موضوع تمکین می‌پردازیم. قانون‌گذار در لوای تدوین این ماده قانونی حقی را برای زوجه جهت امکان عدم تمکین (ابتداً) مستثنی نموده است. به استناد این ماده زن می‌تواند تا مهریه به وی تسلیم نگردیده، از ایفای وظایف در قبال شوهر امتناع نماید. در متون فقهی مفاد حق حبس شامل تمکین خاص قلمداد شده است و اشاره‌ای به موضوعات تمکین عام ننموده. چنانچه در کتاب تحریرالروضه می‌خوانیم: «للزوجه الامتناع قبل الدخول حتی تقبض مهرها...»^(۱۰)

در متن ماده‌ی ۱۰۸۵ قانون مدنی از ایفای وظایف زناشویی به طور کلی سخن به میان آمده است و دلیلی بر اینکه تمکین خاص را ملاک قرار دهیم نمی‌باشد. و اشاره‌ای که در ماده‌ی ۱۰۸۶ قانون مدنی راجع به اسقاط حق حبس در صورت قیام زن به اختیار نسبت به ایفاء وظایف گردیده، نمی‌تواند دلالتی بر اختصاص حق حبس به بعد خاص تمکین باشد. زیرا چنین اختصاصی، نکاح را معاوضه‌ای صرف دانسته و مهر را در مقابل تمکین در عقد نکاح قرار داده‌ایم. که خود خلاف موازین شرعی-اخلاقی و عقلانی است. حال آنکه عقد نکاح در حکم معاوضه می‌باشد. زوجین، عقد پیمانی می‌بندند که اثر قهری آن الزام مرد به دادن مهر و تکلیف زن به تمکین است. نتیجه عملی تلقی ماده‌ی ۱۰۸۵ به بعد عام تمکین، این امکان را به زوجه می‌دهد که پس از عقد نکاح تا قبل از دریافت مهریه از انجام کلیه وظایف زناشویی از جمله سکونت مشترک، معاونت در اداره امور خانواده و ... خودداری نماید. ضمن آنکه عدم حضور زن در اقامتگاه تعیینی از طرف زوج در چنین وضعیتی از مصادیق نشوز و متعاقب آن حکم عدم پرداخت نفقه نبوده و تکلیف زوج در این خصوص هم‌چنان به قوه خود باقی است. حتی طبق قانون، اعسار مرد در پرداخت مهریه نیز مجوزی برای عدم امکان استفاده از حق حبس نمی‌باشد. از طرف دیگر بیان قانون‌گذار در ماده‌ی مذکور نسبت به اطلاق تمکین (اعم از خاص و عام) انطباق بیشتری با احترام به شخصیت و مقام والای زنان در قوانین الهی خواهد داشت. زیرا چنانچه تصور کنیم پس

از عقد نکاح زن به منزل شوهر مراجعت نموده و کلیه وظایف زناشویی را بجز رابطه خاص آن بدلیل استفاده از حق حبس عهده‌دار گردد، شخصیت زن را در حد کالا تنزل داده‌ایم و این تصور پیش می‌آید که مهریه در مقابل تمتع جنسی وضع گردیده است نه در مقابل شخصیت معنوی زنان و اثبات خلوص و ارادت مرد نسبت به این شخصیت و در حقیقت زن با این عمل خود را در برابر مرد می‌فروشد. گذشته از آنکه، حضور زنان در محل سکونت مشترک و اقدام به کلیه وظایف زناشویی توأم با استفاده از حق حبس، علاوه بر عملی نبودن آن، مشکلات عدیده جانبی به لحاظ روحی و جسمی را در رابطه میان زوجین ایجاد خواهد کرد. استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» با بیان زیبایی فلسفه حقیقی مهریه را مطرح نموده و آن را نشانه راستین بودن علاقه و صداقت مرد می‌داند و به تعبیری، تدبیری از ناحیه قانون خلقت جهت بالابردن ارزش زن به لحاظ شخصیتی و معنوی. ایشان در ادامه می‌فرمایند: «... که مهر با حیا و عفاف زن یک ریشه دارد، بنابراین قانون مهر هماهنگی با طبیعت است. زیرا نشانه آن است که عشق از ناحیه مرد آغاز شده و زن پاسخگوی آن بوده و مرد به احترام وی هدیه‌ای را نثار می‌کند...»

هرچند که قاعده مندرج در ماده‌ی ۱۰۸۵ در جوامع اسلامی امروزی کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی نتیجه عملی تدوین آن، توجه همگان بر زمان واقعی تأدیه مهری در ضمن عقد نکاح و در آغاز زندگی مشترک می‌باشد. و موکول نمودن آن بر زمانی دیگر خلاف عرف الهی است.

از ادله شرعی قابل استناد در این خصوص می‌توان به کتاب و سنت اشاره نمود:
در قرآن کریم سوره احزاب آیه‌ی ۵۰ خداوند به رسول گرامی می‌فرماید:

پی‌نوشت‌ها:

۱. فرهنگ بزرگ جامع نوین، جلد دوم، ترجمه المنجد، صفحه ۱۹۳۶
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوقی، ص ۱۷۸
۳. تحریرالروضه فی شرح اللعنه: علیرضا امینی و سید محمدرضا آیینی، ص ۳۴۱
۴. امینی، علیرضا و سید محمدرضا آیینی، تحریرالروضه فی شرح اللعنه، ص ۳۴۷
۵. شهید ثانی، مسالک الافهام، جلد اول ص ۵۸۴

«ای رسول زانی را که مهرشان را ادا کردی بر تو حلال کردیم» این آیه اشاره‌ای صریح بر محرومیت ایشان از زنان خویش تا قبل از ادای مهریه دارد. هم‌چنین در سوره بقره آیه‌ی ۲۲۹ می‌خوانیم: «... روا نیست که آنچه به زن داده‌اید پس از جدایی از او باز ستانید». همان‌طور که می‌بینیم در این آیه در خصوص ادای مهریه از فعل ماضی استفاده کرده است. و منظور مهریه‌ای است که قبلاً ادا شده است. هم‌چنین در سوره نساء آیه‌ی ۲۰ و ۲۱ ... «اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر به جای او اختیار کنید و مال بسیاری مهر او کرده‌اید البته نباید باز گیرید...» «چگونه مهر آنان را خواهید گرفت در صورتی که هر کس به حق خود رسیده است... و آن زنان مهر را در مقابل عقد زوجیت و عهد محکم حق از شما گرفته‌اند». زمان فعل به کار رفته و بیان تقابل مهریه با عقد زوجیت و نه با رابطه خاص زناشویی خود مؤید شرح پیشین است.

سنت و سیره رسول الله در زمان ازدواج بانوی جهان اسلام فاطمه زهرا (س) خود گواه روشن دیگری است بر این مدعی....

«خداوند تعالی به رسول اکرم (ص) وحی نمود همان‌ا من مهریه‌ او را از علی یک پنج دنیا و ثلث بهشت گردانیدم و برای او در زمین چهار نهر فرات، نیل مصر، نهروان و بلخ گردانیدم. پس توای محمد او را به پانصد درهم تزویج کن تا برای امتت سنت گردد.»^(۱۱)

برآمد:

آنچه از بررسی و کنکاش در این مباحث استنباط می‌شود با عنایت بر ویژگی حقیقی مهریه است که به عنوان تحفه‌ای از جانب مردان برای ابراز ارادت نسبت به زنان و اعلام تمایل برای شروع زندگی مشترک با آنان بوده و آنچه ملاک نظر در جهت تهیه چنین هدیه‌ای قرار می‌گیرد، مانند هر پیشکش دیگری بهترین آنها با توجه بر استطاعت مالی در زمان تقدیم می‌باشد.

نظام حقوقی ناکارآمد، مهریه را به تضمینی برای ازدواج تبدیل نموده و سپر حمایتی آن قرار داده است. حال آنکه در شرع، مهریه به عنوان پشتوانه زندگی و یا ضمانت مالی برای تداوم زندگی مشترک و جبران مشکلات اقتصادی زنان پس از طلاق نگریسته نمی‌شود. تأکید بیایی تقلیل آن در سنن، روایات و متون الهی خود نوید همین مطلب است. در عین حال آمار رشد متوسط میزان مهریه در کشور طی سال‌های گذشته، اقداماتی جدی را در جهت مشارکت نهادهای جامعه مدنی و دستگاه‌های دولتی و قضایی در راستای هدایت جامعه به سمت دیدگاه‌های فرهنگ اصیل می‌طلبد. سقف‌گذاری روی مهریه دخالت در حق شخصی و خصوصی افراد و توهین به مقام زن بوده و عندالاستطاعه نمودن وصول آن نیز کارآمد برای حل مشکل نمی‌باشد.

باید با فرهنگ سازی عواقب وخیم نگاه مادی و احساسی به امر ازدواج را گوشزد نمود و اصلاحات قانونی را در روابطی سنجیده‌تر میان اعضای خانواده برقرار کرد. تا خانواده‌ای مشارکتی و دموکراتیک حاصل آید.

اشتراک اموال میان زوجین که مستلزم خروج این موضوع در شروط ضمن عقد از حالت قراردادی به صورتی قانونی و با ضمانت اجرا می‌باشد و هم‌چنین احیای مجدد صندوق حمایت از خانواده که در قانون ۱۳۵۳ تعیبه شده بود از راهکارهایی است که می‌تواند خلاء ناشی از ابهامات مقررات حمایتی حقوق زنان در نقش همسری را پر نموده و با قراردادن مقوله مهریه در جایگاه حقیقی خود، بزرگترین خدمت را در کاهش پرونده‌های محاکم خانواده و تبعات ناشی از آن بدنبال داشته باشد.

۶. شیخ طوسی، مبسوط، ج ۶ ص ۱۱
۷. جعفرین حسین، محقق حلی، شرایع الاسلام، منشورات الاعلمی، تهران، ۱۳۸۹ق، جلد ۲ صفحه ۳۴۷
۸. دکتر صفایی امامی، حقوق خانواده، جلد اول، صفحه ۱۷۳
۹. کاتوزیان، ناصر، حقوق خانواده، جلد اول، صفحه ۲۲۸-۲۲۷
۱۰. شهید ثانی، تحریرالروضه فی شرح اللعنه، صفحه ۳۴۱، موضوع مهر
۱۱. مقدم، سیدمحمدتقی، فضائل الزهرا و مناقب انبیه الحورا، انتشارات مقدم متعلق به بنیاد علمیه خیریه مقدم چاپ سوم، بهار ۸۶، ص ۵۷

اعمال مجازات تکرار جرم سرقت حدی در صورت فقدان عضو

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح
قاسم رحمانی، کارشناس ارشد حقوق، کارآموز قضایی

چکیده

در هر جامعه‌ای بی‌شک اموال مردم از دستبرد مصون نبوده و ممکن است اموال آنها مورد سرقت واقع گردد. از این رو قانون‌گذار در جهت حمایت از مال‌باختگان و مجازات سارقین، مقرراتی را مورد پیش‌بینی قرار داده است تا بدین وسیله دستگاه قضایی با اعمال آن، مرتکبین سرقت را مورد مجازات قرار دهد. از جمله مهم‌ترین سرقت‌ها، سرقت حدی است که به تبع، مجازات سنگینی را نیز در پی دارد. مجازات مزبور در ماده‌ی ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی بیان شده است که از جمله‌ی آنها قطع دست راست و در صورت تکرار جرم، قطع پای چپ و ... است که در صورت فقدان عضو متعلق، به سرقت تعزیری مبدل می‌گردد. اما سؤالی که ممکن است مطرح گردد این است که آیا در صورت ارتکاب سرقت حدی و سقوط مجازات قطع عضو به دلیل فقدان عضو، چنانچه سارق ارتکاب سرقت حدی را تکرار کند، مجازات حدی بعدی در مورد وی اجرا می‌شود یا اینکه مجدداً به تعزیر محکوم می‌گردد؟ در این مقاله، در مقام پاسخ به این سؤال، به تجزیه و تحلیل نظرات پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: سرقت حدی، مجازات، تکرار جرم، اجرای حد.

درآمد

سرقت، از جمله جرم‌های شاخصی است که بر علیه اموال مردم رخ می‌دهد و هیچ جامعه‌ای در طول تاریخ از ابتلاء به این جرم مصون نبوده است. سرقت‌ها در حقوق ایران، به‌طور کلی به دو دسته تقسیم شده‌اند: سرقت حدی و سرقت‌های تعزیری. برای تحقق سرقت حدی شرایطی مورد پیش‌بینی قرار گرفته است که با فرض تحقق جملگی آنها، در ماده‌ی ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی، مجازات‌های ذیل در صورت تکرار جرم، اعمال می‌شوند: «حد سرقت به شرح زیر است: الف- در مرتبه‌ی اول، قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن است، به طوری که انگشت شست و کف دست باقی بماند. ب- در مرتبه‌ی دوم، قطع پای چپ سارق از پایین برآمدگی است، به نحوی که نصف قدم و مقداری از محل مسح باقی بماند. پ- در مرتبه‌ی سوم، حبس ابد است. ت- در مرتبه‌ی چهارم، اعدام است هر چند سرقت در زندان باشد». قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برخلاف قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، در مورد اینکه اگر مرتکب جرم سرقت حدی فاقد عضو متعلق قطع باشد، تعیین تکلیف نموده است و در تبصره ماده‌ی فوق بیان داشته است: «هرگاه سارق، فاقد عضو متعلق قطع

باشد، حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری می‌شود». سؤالی که در این مقاله پاسخ داده خواهد شد این است که، اگر سارق در بار اول به علت فقدان عضو متعلق، مجازات سرقت تعزیری را تحمل نمود، در صورتی که بار دوم مرتکب جرم سرقت حدی شود آیا مجازات دوم درباره‌ی او اعمال خواهد شد یا باز هم مجازات تعزیری راجع به وی اجرا می‌گردد؟ به عبارت دیگر ملاک در تکرار جرم سرقت حدی، ارتکاب جرم است یا اعمال و اجرای مجازات سرقت حدی؟ فرضیه این مقاله، اجرای مجازات حدی است جهت اعمال مجازات تکرار سرقت حدی. روش تحقیق در این مقاله تحلیلی و توصیفی است.

پاسخ به سؤال مطرح شده دارای این اثر مهم است که، اگر ملاک صرف ارتکاب سرقت حدی باشد، در این صورت ولو اینکه شخص به علت نداشتن دست راست و پای چپ به سرقت تعزیری محکوم گردد، ولی در بار سوم به حبس ابد و در بار چهارم به اعدام محکوم می‌شود، لیکن اگر ملاک اجرای مجازات سرقت حدی باشد، چون مرتکب دارای دست راست یا پای چپ نیست، لذا مجازات حدی راجع به وی اجرا نشده و هیچ‌گاه نوبت به حبس ابد یا اعدام نخواهد رسید و در صورت تکرار جرم سرقت حدی، مشمول

مقررات تکرار جرم موضوع ماده‌ی ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی خواهد شد نه تکرار موضوع ماده‌ی ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی.

۱- اجرای مجازات سرقت حدی از دیدگاه فقها:

در میان فقها پیرامون ارتکاب جرم حدی یا اجرای مجازات حدی، جهت ملاک قرار گرفتن برای اجرای مجازات‌های بعدی یعنی برحسب مورد قطع پای چپ یا حبس ابد، مطالبی بیان شده است که عمدتاً به اجرای مجازات حد اشاره شده است. مبنای این اعتقاد، از روایاتی که در کتب فقها بیان شده است قابل برداشت است؛ چه‌آنکه در احادیث، اجرای حبس ابد منوط به اجرای مجازات‌های قطع دست در نوبت اول و قطع پا در نوبت دوم شده است. یعنی باید دوبار حد نسبت به مرتکب اجراء شده باشد تا نوبت به اجرای مجازات حبس ابد برسد، نه صرف ارتکاب جرم سرقت حدی در دو نوبت (رک: نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ج ۱، صص ۵۳۳ - ۵۳۵؛ عاملی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ج ۹، ص ۲۸۸؛ طوسی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ج ۵، ص ۴۴۲؛ منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ هـ.ق، ج ۴، ص ۲۲۹). از جمله روایاتی که در این رابطه بیان شده است می‌توان به این روایات اشاره نمود: در روایتی از محمد بن قیس نقل شده است که



امیرالمؤمنین (ع) نسبت به سارق این گونه قضاوت کرد: «إِذَا سَرَقَ قُطِعَتْ يَمِينُهُ وَإِذَا سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى ثُمَّ إِذَا سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى سَجَنَهُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ هـ، ج ۲۸، ص ۲۵۵)، زرارہ از امام جعفر صادق (ع) نقل می‌نماید که حضرت راجع به حضرت علی (ع) فرمودند: «... وَ سَأَلْتُهُ إِنْ هُوَ سَرَقَ بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ وَ الرَّجْلِ قَالَ أَسْتَوْدَعُهُ السَّجْنَ أَبَدًا وَ أَغْنَى عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ» (حر عاملی، همان)، سماعه بن عمران روایتی را ابی عبدالله نقل نموده‌اند که حضرت فرمودند: «إِذَا أَخَذَ السَّارِقُ قُطْعَتَ يَدِهِ مِنْ وَسْطِ الْكَفِّ فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ مِنْ وَسْطِ الْقَدَمِ فَإِنْ عَادَ اسْتَوْدِعَ السَّجْنَ فَإِنْ سَرَقَ فِي السَّجَنِ قُتِلَ» (همان، ۲۵۶) و روایات متعددی که در کتاب وسائل الشیعه بیان شده (رک: همان، صص ۲۵۵ - ۲۶۰) و در تمامی آنها به اجرای حد اشاره شده است نه ارتکاب سرقت حدی. شهید ثانی در این رابطه بیان داشته‌اند: «و لو سرق ثانیاً بعد قطع یده قطع رجله اليسرى... وفي السرقة الثالثة بعد قطع اليد والرجل يحبس أبداً...» (عاملی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۸۳) و «... فلا يتكرر بتكرار سببه إلى أن يسرق بعد قطع...» (عاملی، همان، ص ۳۸۴)، اگرچه بیان دوم شهید راجع به بحث دیگری است، لیکن تأکید شهید بر قطع است که تکرار جرم را بعد از آن موجب مجازات بعدی می‌داند، نه صرف ارتکاب مجدد را. بنابراین ملاحظه می‌گردد که انجام مجدد جرم سرقت حدی قبل از اجرای حد، به منزله‌ی تکرار آن جرم و اعمال مجازات بعدی نیست، بنابراین، ملاک اجرای مجازات سرقت حدی است.

۲- دیدگاه حقوق دانان در خصوص اجرای حد

برخی از حقوق دانان نیز بر این اعتقادند که یکی از شروط تحقق تکرار جرم در سرقت حدی آن است که حکم قطعی راجع به آن باید به طور کامل اجرا شده

باشد (گلدوزیان، ۱۳۸۹، صص ۷۳ و ۷۴؛ گلدوزیان، ۱۳۸۴، ص ۳۵۲؛ واعظی و درافشان، ۱۳۸۹، ص ۱۸۹؛ رحیمی، سایت) مثلاً اگر شخصی برای سومین بار مرتکب سرقت حدی شده باشد، اما با وجود اثبات قضایی آن، در سرقت‌های نوبت اول و دوم عفو شده باشد، در سرقت حدی نوبت سوم حبس ابد در مورد وی اجرا نمی‌گردد. بنابراین، برای ترتب حکم، باید مجازات حد، به طور کامل اجرا شده باشد لذا اگر کسی پس از صدور حکم و پیش از اجرای آن یا حتی در میانه‌ی اجرای آن، برای بار سوم مرتکب سرقت حدی گردد، به مجازات حبس ابد محکوم نمی‌گردد (نوبهار، ۱۳۹۲، ص ۱۱).

در قانون مجازات اسلامی نیز ذیل باب تکرار جرم در فصل ششم، قانون‌گذار به صراحت اجرای مجازات حدی یعنی قطع دست راست و در نوبت دوم پای چپ را ملاک برای مجازات حبس ابد قرار داده است. ماده‌ی ۱۳۶ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «هرگاه کسی سه بار مرتکب یک نوع جرم موجب حد شود و هر بار حد آن جرم بر او جاری گردد، حد وی در مرتبه چهارم اعدام است».

ممکن است ایراد شود که، با این فرض که ملاک برای تکرار جرم سرقت حدی، اجرای حد باشد نه ارتکاب، در این صورت افرادی که دست راست ندارند هیچ‌گاه مجازات‌های بعدی ماده‌ی ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی راجع به آنها اعمال نخواهد شد لذا بی‌دغدغه یا حداقل با دغدغه‌ی کمتر مرتکب سرقت حدی می‌شوند بنابراین با این تالی فاسد باید چه کرد؟

در پاسخ باید گفت: اولاً در اعمال مجازات سرقت حدی چون مجازات سرقت تعزیری برای بار دوم به بعد قرار است اجرا گردد، این امر موجب می‌شود مشمول مجازات تکرار جرم در سرقت تعزیری گردد و برابر

ماده‌ی ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی با وی رفتار شود که مجازات مندرج در آن ماده نیز حسب مورد از شدت قابل توجهی برخوردار است. ثانیاً مطابق ماده‌ی ۶۶۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، در صورت تکرار جرم سرقت تعزیری، حداکثر مجازات مقرر در قانون یعنی حداکثر به اضافه‌ی یک و نیم برابر آن (نه تا یک و نیم برابر آن) محکوم خواهد شد. ماده‌ی مزبور مقرر می‌دارد: «در صورت تکرار جرم سرقت، مجازات سارق حسب مورد حداکثر مجازات مقرر در قانون خواهد بود». ثالثاً در صورتی که مرتکب سه بار مرتکب جرم سرقت حدی شود که بنا بر مفاد تبصره‌ی ماده‌ی ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی، محکوم به مجازات سرقت تعزیری می‌شود بنا بر صراحت تبصره‌ی ماده‌ی ۶۶۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، اعمال جهات مخفیه‌ی جرم ممنوع است. این تبصره مقرر می‌دارد: «در تکرار جرم سرقت در صورتی که سارق سه فقره محکومیت قطعی به اتهام سرقت داشته باشد دادگاه نمی‌تواند از جهات مخفیه در تعیین مجازات استفاده نماید». لذا اعمال مجازات سرقت تعزیری با رعایت شرایط فوق، خیلی هم خفیف‌تر از مجازات سرقت حدی در دفعات دوم و سوم نیست.

برآمد

با توجه به مطالبی که در این نوشتار بیان شد، اگر مرتکب سرقت حدی بنا به هر دلیلی فاقد عضو متعلق بوده و بنا بر صراحت تبصره‌ی ماده‌ی ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی نوبت به اجرای مجازات سرقت تعزیری برسد، در صورت تکرار سرقت حدی، به مجازات سرقت حدی محکوم نمی‌گردد بلکه اجرای مجازات حدی است که مجوزی برای اعمال مجازات‌های حدی بعدی مندرج در ماده‌ی ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی خواهد بود.

فهرست منابع:

- ۱- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ، جلد ۳۰، جلد ۲۸.
- ۲- رحیمی، سید جعفر، تکرار و تعدد، سایت پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۳/۴، نشانی سایت: www.pajooh.com.
- ۳- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ، جلد ۶، جلد ۵.
- ۴- عاملی، زین الدین الجبعی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، مرکز النشر - مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۵، جلد ۲، جلد ۲.
- ۵- عاملی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلاتر)، کتابفروشی دآوری، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ، جلد ۱۰، جلد ۹.
- ۶- گلدوزیان ایرج، بایسته‌های حقوق جزای عمومی (۱-۲-۳)، چاپ دوازدهم، زمستان ۱۳۸۴، نشر میزان، تهران.
- ۷- گلدوزیان، ایرج، محشای قانون مجازات اسلامی، انتشارات مجد، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۹، تهران.
- ۸- منتظری نجف‌آبادی، حسین علی، مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، میانی فقهی حکومت اسلامی، مؤسسه کیهان، قم - ایران، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ، جلد ۸، جلد ۴.
- ۹- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ هـ، جلد ۴۳، جلد ۴۱.
- ۱۰- نوبهار، رحیم، بازخوانی مستندات فقهی حکم اعدام برای تکرار جرایم حدی، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۹-۴۶.
- ۱۱- واعظی، میرزا محمد و درافشان، سید محمد تقی قبولی، تأملی در «تکرار جرم» در فقه امامیه و حقوق ایران، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴/۱، فصلنامه مطالعات اسلامی - فقه و اصول، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص ۱۸۵-۲۰۹.

اشتغال زنان و بزهکاری

نسرین محمودی، دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، وکیل پایه یک دادگستری
دکتر سید محمود میرخلیلی، دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، استادیار دانشگاه فردیس فارابی



چکیده

با تغییر و تحولات به وجود آمده در سال‌های اخیر و حضور فعال بانوان در جامعه و عرصه کار و تلاش، جامعه با مسائل و چالش‌های مختلفی مواجه شده که این امر باعث دغدغه و نگرانی‌هایی در میان کارشناسان گردیده است. آنچه مهم است اشتغال زنان مانند هر پدیده دیگری دارای وجوه مثبت و منفی است که در این خصوص باید اهمیت و تاثیرگذاری این محاسن و معایب را بر فرد، خانواده و جامعه در نظر گرفت تا بتوان به یک قضاوت کلی از ترسیم جایگاه زن در مشارکت‌های اجتماعی دست یافت.

واژگان کلیدی: اشتغال، بزهکاری، انحراف، زنان.

درآمد

تغییرات در شیوه زندگی، ناشی از تغییرات حاصل در نقش زنان در اجتماع و خانواده است و لذا با توسعه اشتغال زنان، آثار تحولات هویتی زنان در حوزه فردی و روابط خانوادگی و اجتماعی آشکار می‌شود. امروزه شاغل بودن زنان، یکی از مسائلی است که در اجتماع مطرح است و زنان به علل گوناگون به کار روی می‌آورند و علاوه بر مسؤولیت‌های خود در خانه و تربیت فرزندان، مسؤولیت‌های اجتماعی را نیز پذیرا می‌گردند. در اینجا است که با قسری به عنوان زنان شاغل روبرو می‌شویم. افرادی که در دو جبهه مهم، یعنی جامعه و خانواده، مشغول خدمت و انجام وظیفه می‌باشند. مقاله حاضر در صدد است تا آسیب‌ها و پیامدهای اشتغال زنان را مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدین منظور ابتدا مختصری در خصوص علل و عوامل رویکرد زنان به اشتغال و بررسی زوایای اشتغال زنان از دیدگاه جامعه‌شناسان، روانشناسان و حقوق‌دانان پرداختیم. هم‌چنین در این نوشته سعی شده تاثیر اشتغال زنان بر بزهکاری (کاهش یا افزایش آن) مورد کنکاش قرار گیرد. در پایان نیز راهکارهایی جهت جلوگیری از اثرات منفی اشتغال زنان و کاهش آسیب‌های اشتغال و در نتیجه سلامت فرد و جامعه، مطرح گردیده است.

۱- مفهوم بزهکاری

بزهکاری یک پدیده اجتماعی است که در محیط‌های مختلف به شکل‌های متفاوتی مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر، شکستن نظم اجتماعی و انحراف از هنجارهای جامعه را بزهکاری تعریف کرده‌اند. از دیدگاه روانکاوی بزهکار کسی است که نیروهای غریزی در

بر کسی پوشیده نیست که کار انگیزه‌ای برای رشد و پرورش شخصیت و رفع نیازهای روانی، فرهنگی است. اشتغال زن سبب تقویت روحیه و کارایی او در خانه و تربیت کودکان می‌شود و بینش و آگاهی اجتماعی و فرهنگی زن بالا رفته و سبب اعتماد به نفس و استقلال فکری و روحی او می‌گردد.

وجود او به خوبی اداره نشده است و ذهن آگاه فرد به خوبی بر نیروهای غریزی نظارت ندارد. بنابراین، چنانچه ذهن آگاه نتواند راهی برای خروج نیروهای غریزی پیدا کند که مورد قبول جامعه باشد، فرد دست به رفتارهایی برخلاف هنجارهای اجتماعی می‌زند و یا میان دو دسته از فشارهای درونی و بیرونی قرار می‌گیرد و دچار بزهکاری می‌شود.

واژه بزهکاری به خودی خود واژه حقوقی است نه روان‌شناختی. آنچه در زمان و مکان معینی بزهکاری تلقی می‌شود ممکن است در جای دیگر قانون تلقی شود. بزهکاری نیز یک پدیده انسانی اجتماعی است و ناشی از عمل فرد یا افراد انسانی است. پژوهش‌های علمی انجام شده درباره عوامل مولد جرم نشان می‌دهد که جرم نتیجه همگانی شخصیت بزهکار با شرایطی است که او را احاطه کرده است. به عبارت دیگر، بزهکاری اقدام به عملی است که برخلاف موازین، مقررات و قوانین جامعه بوده و انجام آن موجب پیگرد قانونی شده و کسانی که مرتکب چنین اعمالی گردند را مجرم و بزهکار می‌گویند.

۱-۱- بزهکاری از دیدگاه مفهوم قانونی و جرم‌شناختی

بزه به معنای گناه، خطا و جرم است و بزهکار یا مجرم کسی است که مرتکب عملی می‌شود که بر طبق قانون برای آن مجازات تعیین شده است. از دیدگاه آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی جنایی، معمولاً بزهکاری و جرم در یک ردیف قرار گرفته‌اند. بزهکاری نوعی هنجارشکنی است که نسبت به مفهوم گسترش معنای بیشتری دارد. بزهکاری در رویکرد حقوقی عبارت است از تخطی از هنجارهای جامعه که از طریق قانون جزا می‌تواند قابل پیگیری باشد.

در قوانین کیفری کشور ما تعریفی از جرم نشده است. فقط در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی (مصوب اول اردیبهشت ۱۳۹۲) در بیان اوصاف جرم آمده است «هر رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده جرم محسوب می‌شود.» بنابراین، از این دیدگاه جرم (بزه) عبارت است از رفتار خلاف مصالح و منافع فردی و اجتماعی که علیه آن مراجع قضایی ناشی از قدرت و حاکمیت احکام الهی، کیفری تعیین کنند. از دیدگاه جرم‌شناسان ارتکاب جرم یکی از راه‌های حل مسائلی است که فرد در رویارویی با محیط خود در دام آن گرفتار آمده است و گریزی از آن جز با ارتکاب جرم نمی‌یابد. در روند اجتماع‌پذیری و قبول هنجارها و ارزش‌های کلی جامعه، افرادی یافت می‌شوند که یا به علت ناتوانی جسمی، روانی و یا به علت نابسامانی محیط در تعیین و ارائه ضوابط دقیق هنجارها و یا به هر دو علت از فروگشایی کشمکش‌های روند سازگاری عاجز مانده‌اند و کوشش آنها در جهت باز یابی هویت اجتماعی خود به صورت‌های گوناگون از جمله قانون شکنی



تجلی می‌کند. به طور خلاصه در تمام تعریف جرم‌شناسی، آنچه بیش‌تر اهمیت دارد و در تعریف قانونی جرم کمتر دیده می‌شود، علل و عواملی است که فرد را به بروز رفتارهای مغایر هنجارهای اجتماعی برانگیخته و او را در تداوم چنین رفتارهایی ترغیب کرده است. (اردبیلی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۴-۱۷۳)

۲- علل و عوامل بزهکاری زنان

پژوهش‌های علمی انجام شده درباره عوامل مولد جرم نشان می‌دهد که جرم نتیجه همگانی شخصیت بزهکار با شرایطی است که او را احاطه کرده است. آنچه مسلم است عوامل مختلفی نظیر عوامل اجتماعی، اقتصادی، محیطی و ... در کنار هم باعث می‌شوند که بزهکاری به منصفه ظهور برسد. از مهمترین عوامل می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۲-۱- خانواده و محیط

تحقیقات روان‌شناسان و جامعه‌شناسان نشان می‌دهد که شرایط خانوادگی در بزهکار شدن زنان تاثیرگذار است و افراد بزهکار به خصوص زنان در خانواده آشفته زندگی کرده‌اند. به عبارت دیگر، خانواده‌ای که شیرازه سالمی نداشته باشد یا بر اثر طلاق از هم پاشیده شود، تبعات منفی خود را با اثرگذاری بر فرزندان نشان می‌دهد، چرا که از هم پاشیدن خانواده به معنی از بین رفتن نقش حمایتی و عاطفی برای فرزندان به خصوص دختران است. دختران اگر از محیط آموزشی مهمی چون خانواده بی‌بهره باشند در شکل‌گیری شخصیت اجتماعی دچار مشکل می‌شوند و به جای الگو قرار دادن مادران خود، عضویت در گروه‌های پرچالش جامعه و دوستی با افراد ناسالم را انتخاب می‌کنند.

(روزنامه همشهری، مورخ ۹۳/۸/۳)

شرایط نابسامان خانوادگی باعث می‌شود فرد برای رهایی از آن محیط پرتنش، زندگی را رها کند و برای یافتن زندگی آرمانی و عاطفه و محبت از دست رفته به جستجو در بیرون خانه بپردازد.

با تحقیقات به دست آمده از سوی روان‌شناسان و جامعه‌شناسان به این نتیجه می‌رسیم که شرایط خانوادگی در بزهکار شدن زنان تاثیرگذار است و افراد بزهکار به خصوص زنان در خانواده آشفته زندگی کرده‌اند.

در این گونه موارد شرایط نابسامان اقتصادی و اجتماعی به راحتی زمینه‌ساز جرم و بزهکاری را فراهم می‌آورد. علاوه بر خانواده، دلیل بسیار مهم دیگر در بزهکاری زنان، محیط و محل زندگی است. محله‌هایی که از نظر امکانات بهداشتی، تفریحی و آموزشی در سطح پایین قرار دارند و از نظر ناهنجاری‌های اجتماعی آمار بالایی را به خود اختصاص داده‌اند (به‌طوری که از نظر اعتیاد و تخلفات اجتماعی به حد بحران رسیده‌اند) نیز می‌توانند در بزهکار شدن دیگر افراد جامعه نقش اساسی داشته باشند. (همان)

۲-۲- اعتیاد

ارتکاب جرم و بزهکاری در میان زنان معتاد بیش‌تر از سایر زنان است. آنچه مسلم است اعتیاد خانواده را دچار انحطاط اخلاقی می‌کند و موجب

انحراف و لغزش می‌شود. آمارهای موجود تاییدکننده ارتباط بین اعتیاد و بزهکاری می‌باشد. آن گونه که مشخص است در اعتیاد چهار عامل مهم وجود دارد که سه عامل آن یعنی فقر اقتصادی، بیکاری، فقر فرهنگی به شکلی با فقر و نابرابری اقتصادی مرتبط هستند. زیرا فرد معتاد با گسترش اعتیاد خود، احتیاج بیش‌تری به پول پیدا می‌کند. به سبب آنکه از یک سو مصرف بالای مواد مخدر این نیازمندی را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر به فرد معتاد کار داده نمی‌شود و در نتیجه درآمدی برای تامین نیازهایش ندارد که این دو عامل در روی آوردن آنها به فعالیت‌های غیرقانونی مانند رفتارهای ضداخلاقی، قاچاق کالا، خرید و فروش مواد مخدر و روی آوردن به فحشا بسیار تاثیرگذار است. این حرفه زشت و سیاه بین فقر، اعتیاد و دیگر جرایم مشاهده می‌شود.

۲-۳- فقر

عده‌ای از جرم‌شناسان رابطه بزهکاری را با فقر مورد تحقیق قرار داده و معتقدند که فقر مالی از عوامل مهم انحرافات از جمله دزدی و انحرافات جنسی در مردم است. بیکاری، ولگردی، گدایی که ناشی از فقر خانواده است از عوامل موثر بر انحراف و بزه هستند که افراد را به سوی اعمالی سوق می‌دهند که هیچ‌گاه توانایی انجام آن را نداشته‌اند. (جوانمرد، ۱۳۹۰، ص ۷۹) از نظر منطقی کاملاً روشن است که بین وضع اقتصادی یک جامعه و میزان جرایم رابطه نزدیکی برقرار است، به همین علت که ترقی وضع اقتصادی با کم شدن جرایم و بحران‌های اقتصادی با افزایش جرایم و جنایات توأم بوده است. در بررسی میزان تاثیر فقر و مشکلات اقتصادی در جرایم زنان لازم

است چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

الف) تفاوت‌های طبیعی بین زن و مرد، سبب تفاوت در عرصه‌های مختلف شده است. یکی از این عرصه‌های متفاوت در نوع و میزان ارتکاب مجرمی است. شرایط جسمانی، روحی، عاطفی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی زنان سبب شده تا نرخ جرایمی از قبیل منافی عفت، اعتیاد، قاچاق مواد مخدر در زنان بالا باشد و در برخی از آنها مانند اعمال منافی عفت، یک‌سوم جرایم زنان را شامل می‌گردد.

ب) معمولاً زنان از نظر اقتصادی وابسته به مردان می‌باشند، بنابراین، در معرض آسیب بیشتری قرار دارند. به ویژه در صورتی که در اثر حادثه‌ای مثل طلاق، ترک همسر و... به منبع مالی دسترسی نداشته باشند، قادر به مقابله با شرایط تازه نیستند و در معرض انحراف و بزه قرار می‌گیرند.

با توجه به این پیش‌فرض که بیکاری علت فقر و فقر هم عامل جرم و جنایت می‌شود این نتیجه به دست می‌آید که بین بیکاری و فقر و جرم رابطه مثبت وجود دارد. آنچه که مشخص است رابطه بین جرم و فقر بسیار کم‌رنگ است و رابطه مستقیمی بین آنها مشهود نیست، بلکه فقر می‌تواند در کنار سایر عوامل نقش خود را ایفا کند. که در این صورت بین فقر و جرم نوعی هم‌بستگی مشاهده می‌شود.

۳- اشتغال زنان

به طور کلی کار، انجام دادن وظایفی است که متضمن صرف تلاش روحی و جسمی بوده و هدف آن تولید کالاها و خدمات مورد نیاز برای تأمین نیازهای انسانی است. (گیدنز، ۱۳۸۴، ص ۵۲۶) فعالیت اجتماعی و اشتغال، زمینه حضور

زن در عرصه‌های مختلف را فراهم ساخته و این سبب رشد ابعاد وجودی و شکوفایی استعدادهای وی خواهد شد.

۳-۱-۲- اشتغال زنان از دیدگاه مفهوم قانونی

دییچه قانون اساسی با نگرشی به قداست خانواده و توجه ویژه به زنان، اضافه می‌کند که زن «ضمن باز یافتن وظیفه خطیر و پر ارج مادری در پرورش انسان‌های مکتبی پیشاهنگ و خود، هم‌رزم مردان در میدان‌های فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسؤولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود». اصل ۲۱ قانون اساسی در بیان تکلیف دولت در تضمین حقوق زن در تمام جهات، بارعایت موازین اسلامی احکام ویژه‌ای را در ارتباط با زن به شرح ذیل صادر نموده است:

۱- ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او.

۲- حمایت مادران به خصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند.

هم‌چنین در اصل بیستم همه افراد ملت اعم از زن و مرد را یکسان زیر چتر حمایت قانون قرار داده تا همه از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی با موازین اسلامی برخوردار باشند. از مجموع این اصول می‌توان دریافت که برای زنان در زمینه کار و اشتغال حقوق خاصی در جهت تأمین رفاه فردی و خانوادگی، پذیرفته شده است.

۳-۲- عوامل گرایش زنان به اشتغال

مجموعه‌ای از علل و عوامل سبب بروز تمایل روزافزون زنان به حضور در

عرصه‌های اقتصادی می‌باشد در اینجا برخی از این موارد را بیان می‌نماییم:

۳-۲-۱- تحول در ساختار اقتصادی

شاید بتوان گفت در چند دهه قبل، اشاعه آموزش به سبک جدید و در نتیجه بالا رفتن سن کار، سبب شده است که خانواده بخشی از نیروهای که در گذشته به بازار کار می‌فرستاد، از دست بدهد و نوجوانان که در گذشته نیروی کار و از منابع درآمد خانواده به حساب می‌آمدند، به عناصر مصرف‌کننده تبدیل شوند. این موضوع تعادل مالی خانواده‌ها را از میان برده و سبب شده زنان بخشی از فرصت‌های اشتغال را برای تأمین دستمزد که در گذشته به فرزندان آنان تعلق می‌گرفت، درخواست کنند. هم‌چنین فرار از فقر و کمک به اقتصاد خانواده نیز از علل روی‌آوری زنان به اشتغال است. این مسئله درباره زنانی که سرپرست مرد در خانواده ندارند، اهمیت بیشتری می‌یابد. صرف‌نظر از اینکه تأمین دستمزد و فرار از فقر را می‌توان مهم‌ترین علت اشتغال زنان فقیر و یا سرپرست خانواده دانست، اما در بررسی‌های به عمل آمده مشخص شده است که اشتغال بسیاری از زنان متأهل در کشور ما به دلیل نیاز اقتصادی نیست بلکه به امید دستیابی به رفاه بیشتر صورت می‌گیرد.

۳-۲-۲- افزایش اوقات فراغت

نظام آموزشی جدید سبب شده است فرزندان مدت زیادی را خارج از خانه بگذرانند. این نظام آموزشی، پیشرفت‌های تکنولوژی در منابع مربوط به خانواده، توسعه صنایع خانگی و غذاهای آماده، کنسروها و... کاهش

سنین نوجوانی افزایش می‌دهد. آهنگ رو به رشد تحولات جنسی در نسل جوان، که بخشی از آن به کاهش بعد نظارتی والدین باز می‌گردد به گونه ای است که برخی از آن با عنوان انقلاب جنسی یاد کرده اند.

۴-۱-۳- اشتغال زنان و اثرات منفی آن بر همسر

گرایش زن به سوی اشتغال بیش از همه بر خانواده و روابط زن و شوهر اثر می‌نهد و در بسیاری از مواقع به جای اینکه اشتغال زنان در خدمت نهاد خانواده قرار گیرد، به تعارض و تقابل با آن می‌پردازد و گاهی از موارد موجب زوال نهاد مقدس خانواده می‌گردد. از آنجا که یکی از آثار اشتغال زنان برخورداری از اقتدار و کم شدن وابستگی اقتصادی به همسر است، سبب تغییراتی بر روابط زن و مرد و سرپرستی خانواده می‌شود به گونه ای که در شکل جدید مرد کانون اقتدار خانواده و سرپرست آن نیست و قدرت اقتصادی زن معادله قدرت را در خانواده بر هم می‌زند و شکل جدیدی از خانواده متولد می‌شود که مرد سالار نیست. بنابراین، انتظار می‌رود کشمکش‌های خانواده نیز افزایش یابد.^(۱)

به نظر می‌رسد نوع برداشت غلط از اشتغال ممکن است در مواردی باعث فرو پاشی زندگی مشترک شود و بعضی از این گونه خانواده‌ها را با چالش جدی مواجه سازد. همان گونه که اشاره شد، خستگی ناشی از کار خانگی و کار بیرون از منزل زن، باعث بی‌بند و باری اخلاقی، عدم وفاداری به همسر، خودخواهی، چشم چرانی مرد شده و

به طور کلی بسترهای مساعد جهت تخریب روابط مهیا گردد، و محیط اجتماعی دستخوش ناهنجاری‌های زیادی می‌گردد که یکی از تبعات

بر اساس تحقیقات به عمل آمده اگر مادر خانواده شغلی تمام وقت داشته باشد و تمام روز را در محیط خانه با کودکان به سر نبرد، آثار منفی گوناگونی ممکن است در کودکان پدید آید. عقده‌های ناشی از محرومیت به گونه ای است که موجب کج خلقی و ناسازگاری را از هر سو فراهم می‌کند و در نتیجه زمینه برای انحراف و لغزش فراهم شده و این خود می‌تواند یکی از عوامل ارتکاب جرم و بزهکاری کودکان در دوران نوجوانی باشد.

این ناهنجاری‌ها می‌تواند بروز روابط ناسالم اجتماعی باشد.

۴-۲- تاثیر اشتغال زنان بر کاهش بزهکاری

موافقان اشتغال زنان، معتقدند اشتغال و فعالیت اقتصادی زنان می‌تواند عاملی در جهت کاهش بزهکاری آنان باشد. در ذیل به برخی از دلایل موافقان اشتغال می‌پردازیم:

۴-۲-۱- شناخت هویت اجتماعی و کاهش بزهکاری

فعالیت اجتماعی و اشتغال زن زمینه حضور زن در عرصه‌های مختلف را فراهم می‌سازد و این سبب رشد ابعاد وجودی و شکوفایی استعدادها خواهد بود. به عبارت دیگر،

فعالیت اجتماعی و اقتصادی عاملی در جهت افزایش اعتماد به نفس و عزت‌مندی و خودارزشی فرد می‌باشد، به این صورت که فرد به دلیل شرکت در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی خود را فرد مفید و با ارزشی برای جامعه می‌پندارد و از رفتارهای غیرقانونی برای رسیدن به اهداف استفاده نمی‌کند.^(۲) به عبارت دیگر، زنان با فعالیت در گروه‌های اجتماعی، نوعی تعهد در خود ایجاد می‌کنند و بدین ترتیب وقت و انرژی خود را صرف دستیابی به اهداف و کسب منزلت و حسن شهرت می‌کنند و به فعالیت متداول زندگی متعهد می‌گردند و برای حفظ موقعیت خود از کج رفتاری و انحراف می‌پرهیزند. (صدیق سروستانی، ۱۳۸۸، ص ۵۵) آنچه که مسلم است زنان شاغل با فعالیت اقتصادی و اجتماعی که در محیط کار انجام می‌دهند، نوعی تعلق اجتماعی نسبت به گروه پیدا می‌کنند که باعث افزایش مهارت اجتماعی و رشد شخصیت آنان می‌گردد و با فعالیت‌هایی که انجام می‌دهند نوعی سرمایه‌گذاری اجتماعی و تعهد به دست می‌آورند که حاضر نیستند با اعمال منحرفانه آن را از دست بدهند.^(۳) به طور کلی اشتغال زنان این زمینه را فراهم می‌آورد که فرد خود را مسؤول درک نموده و مسؤولانه عمل کند و در نتیجه مرتکب جرم و رفتار انحرافی نگردد. مطرح بودن اهداف و آرمان‌ها و آرزوهای هماهنگ و هم‌خوان با ارزش‌ها و قوانین جامعه از عوامل بازدارنده بزهکاری است. این عوامل در جهت کمک

به افراد به منظور پرهیز از نقض قوانین عمل می‌کند. فردی که خود پنداره مثبت دارد معمولاً اعتماد به نفس بالایی داشته و از موفقیت بیشتری برخوردار است و کمتر برای دستیابی به هدف خود از راه‌های غیر قانونی استفاده می‌کند.^(۴)

به نظر نگارنده نیز اشتغال زنان علاوه بر درآمدی که عایدشان می‌کند، جایگاه مشخصی را در اجتماع برایشان به ارمغان می‌آورد و این امر باعث کسب منزلت و آگاهی اجتماعی آنان شده و بالتبع باعث کاهش بزهکاری در آنان می‌شود.

۴-۲-۲- تأثیر اشتغال زنان بر اقتصاد خانواده و کاهش بزهکاری

بدون تردید بین فقر و جرم می‌تواند رابطه و هم‌بستگی وجود داشته باشد؛ یعنی فقر یکی از عوامل جرم‌زا است و دست کم نمی‌توان گفت فقر عامل کاهش جرم است و یا تأثیری منفی در زندگی هیچ انسانی ندارد. همان‌گونه که ذکر شد، عده‌ای از جرم‌شناسان معتقدند که فقر از عوامل موثر بر انحراف و بزه است. نوع جرم ارتكابی با جنس نیازها و امکانات و ابزارها و توانایی‌های مرتکبین ارتباط تنگاتنگی دارد و جرم و بزهکاری که در پی مشکلات اقتصادی و بحران‌های اجتماعی عاطفی به وجود می‌آید، صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکره اجتماع وارد می‌کند. آنچه که مشخص است از نگاه آسیب‌شناسی اجتماعی، زنان در محورهای خاصی وارد زمینه بزهکاری می‌شوند. یکی از این عوامل جرم‌زا فقر است و بالتبع با بروز فقر زنان

در دزدی و جیب‌بری و یا سرقت از مغازه‌ها به خصوص طلافروشی سهم قابل توجهی دارند.

با توجه به مطالبی که گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که بیشتر زنان مجرم از نظر اقتصادی در سطح پایین قرار دارند. تعدادی از آنها منبع درآمد ندارند و دسته‌ای که شاغل هستند به خاطر تحصیلات پایین از درآمد کافی برخوردار نیستند. عدم ثبات و امنیت شغلی و درآمد ناکافی سبب می‌شود آنها برای تأمین حداقل نیازهای زندگی به راه‌های دیگر کسب درآمد متوسل شوند. فلذا اشتغال اقتصادی زنان و درآمدزایی آنها موجب می‌شود که سطح زندگی خانواده از وضعیت بهتری برخوردار شود و خلاءهای مادی پر گردد.

«آنچه مسلم است زنان شاغل با درآمدی که از راه مشروع کسب می‌کنند، دارای قدرت اقتصادی لازم برای مبارزه با فقر و در نتیجه انحرافند. اشتغال زنان از یک طرف آنان را در پست‌های اقتصادی سرگرم می‌کند و مسئله بیکاری را کاهش می‌دهد و از طرف دیگر فقر را به عنوان عامل بسیاری از انحرافات زنان ریشه‌کن کرده و راه تعالی و کمال را پیش‌روی آنان قرار می‌دهد».^(۵)

۴-۲-۳- سلامت جسمانی و روانی مادران شاغل عامل موثر در کاهش بزهکاری

در بررسی علل روانی بزهکاری، مشخص شده که دو مقوله افسردگی و پرخاشگری می‌تواند نقش مهمی در بزهکاری ایفا کند. مسائل و مشکلات

روانی یکی از علل عمده گرایش به ارتکاب اعمال مجرمانه در بین زنان و مردان است. اختلالات روانی و عدم تکامل شخصیت فرد از عوامل مهم روانی در گرایش بزهکاری است. از نظر برخی روان‌شناسان کمبود محبت و فقدان رابطه عاطفی از عوامل تعیین‌کننده در گرایش به بزهکاری است. تحقیقات نشان داده که در اثر بروز افسردگی که ناشی از مشکلات خانوادگی-عاطفی و دوستانه است، فرد ممکن است به رفتار مجرمانه مانند استعمال الکل، مواد مخدر، یا اعمالی از این قبیل روی آورد. برای مثال اعتیاد به مواد مخدر مهم‌ترین جرم در زمان افسردگی دانسته می‌شود.

بر کسی پوشیده نیست که کار انگیزه‌ای برای رشد و پرورش شخصیت و رفع نیازهای روانی، فرهنگی است. اشتغال زن سبب تقویت روحیه و کارایی او در خانه و تربیت کودکان می‌شود و بینش و آگاهی اجتماعی و فرهنگی زن بالا رفته و سبب اعتماد به نفس و استقلال فکری و روحی او می‌گردد. هم‌چنین مانع از یکنواختی زندگی و خستگی ناشی از وظایف تکراری خانه شده و زن احساس بطالت و بیهودگی نمی‌کند. در مقایسه زنان غیرشاغل با زنان شاغل می‌توان گفت که زنان شاغل دوگانگی وظایف خود را بیشتر حس می‌کنند. حس استقلال، تصمیم‌گیری، آگاهی بیشتر نسبت به نیازمندی‌ها و دشواری‌ها، رشد توانایی‌ها و خلاقیت‌ها در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی و... از مهم‌ترین نتایج سلامت روانی است. اشتغال و حضور در جامعه باعث

برآمد

شادابی، سلامت روحی، و جلوگیری از افسردگی آنان می‌شود. زنان شاغل به دلیل فعالیت‌های علمی، اجتماعی و فرهنگی بیرون از خانه نسبت به زنان دیگر از پختگی و تجربه بیشتری برخوردارند و از سوی دیگر ورود به اجتماع سبب افزایش تخصص‌ها و مهارت‌های آنان شده و نقش‌های اجتماعی و حرفه‌ای آنان بیشتر آشکار می‌شود.

آنچه مسلم است اشتغال زنان باعث افزایش آگاهی، بینش اجتماعی، ایجاد روحیه اعتماد به نفس و رشد استقلال فکری و روحی زنان شده و عزت نفس را در درون آنها افزایش داده که حاصل آن سلامت روحی و جسمی زنان شاغل می‌باشد.

امروزه اشتغال زنان هم در ادبیات توسعه و هم در علوم اجتماعی یکی از موضوعات پر دامنه بوده و این بحث از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همان‌طوری که عوامل و انگیزه‌های اشتغال گوناگون می‌باشد، تاثیرگذاری این پدیده بر فرد، جامعه، خانواده و فرزندان نیز متفاوت است. اشتغال زنان می‌تواند تاثیرات مثبتی چون تأمین نیازهای ضروری خانواده و اجتماع و یا عکس آن (تاثیرات منفی) را در پی داشته باشد. بدون تردید نمی‌توان برای تمام افراد جامعه، نسخه یکسانی ارائه کرد. چرا که تفاوت‌های فردی، ویژگی‌های شخصیتی، نیازهای فردی و اجتماعی،

پی نوشت ها:

۱. رک: محمد رضا زیبایی نژاد و محمد تقی سبحانی، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، انتشارات دفتر مطالعات تحقیقات زنان، چاپ چهارم، سال ۸۳
۲. رک: صفاییان بلداجی، مینا، تاثیر اشتغال زنان در جرایم و انحرافات آنان، پایگاه تخصصی نشر مقالات حقوقی، حق گستر
۳. رک: صفاییان بلداجی، مینا، تاثیر اشتغال زنان در جرایم و انحرافات آنان، پایگاه تخصصی نشر مقالات حقوقی، حق گستر
۴. رک: احمدی، حبیب، جامعه شناسی انحرافات، تهران، سمت، سال ۸۴
۵. رک: صفاییان بلداجی، مینا، تاثیر اشتغال زنان در جرایم و انحرافات آنان، پایگاه تخصصی نشر مقالات حقوقی، حق گستر

فهرست منابع:

کتاب‌ها:

- ۱- در راس همه کتب کلام الله مجید
- ۲- اردبیلی، دکتر محمد علی، حقوق جزای عمومی، جلد ۱، میزان، سال ۹۳
- ۳- احمدی، حبیب، جامعه شناسی انحرافات، تهران، سمت، سال ۸۴
- ۴- جوانمرد، کرم اله، پایگاه اجتماعی-اقتصادی خانواده و بزهکاری، جامعه شناسان، سال ۹۰
- ۵- زیبایی نژاد (محمد رضا) و سبحانی (محمد تقی)، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، دفتر مطالعات تحقیقات زنان، سال ۸۳
- ۶- ساروخانی، باقر، فرهنگ علوم اجتماعی، موسسه کیهان، سال ۷۰
- ۷- صدیق سروستانی، رحمت اله، آسیب شناسی اجتماعی، سمت، ۱۳۸۸
- ۸- علویون، سید محمد رضا، کار زنان در حقوق ایران و حقوق بین المللی کار، تهران، سال ۸۱
- ۹- قره بگلو، محمد رضا، بررسی علل بزهکاری جوانان و نوجوانان، سال ۷۴
- ۱۰- قانون اساسی
- ۱۱- گرجی، ابوالقاسم، حقوق جزای عمومی اسلام، نشریه موسسه حقوق تطبیقی، سال ۸۹
- ۱۲- گیدنز، اتونی، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سال ۸۴

مقالات:

- ۱- اسفندیاری، اسماعیل، مقاله فقر و انحرافات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۲- اسفندیار، سرور، اشتغال زنان در بستر خانواده و ارتباط با طلاق، مجله حورا، سال ۸۴، شماره ۸
- ۳- افشار، اسد اله، روزنامه سال ۱۳/۱۲/۸۷
- ۴- روزنامه همشهری، بزهکاری زنان و عوامل موثر در ایجاد آن، مورخ ۳/۸/۹۳
- ۵- رفیعی، پرستو، زن در دنیای بزهکاران، ۲۶/۵/۹۱
- ۶- زیبایی نژاد، محمد رضا، اشتغال زنان عوامل پیامدها و رویکردها، مجموعه مقالات و گفتگوها در خصوص اشتغال زن
- ۷- سکیر، لورا، انقلاب جنسی، سایت دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، سال ۸۷
- ۸- صفاییان بلداجی، مینا، تاثیر اشتغال زنان در جرایم و انحرافات آنان، پایگاه تخصصی نشر مقالات حقوقی، حق گستر
- ۹- علی اژدری، فرها کهراریان، عوامل روانی موثر در بزهکاری زنان و مردان
- ۱۰- فرهادیان، فاطمه، پیامدهای منفی اشتغال زنان بر خانواده، مجله پیام زن، خرداد ۸۹، شماره ۲۱۹
- ۱۱- قوامی، منوچهر، بررسی میزان تاثیر و تاجر عوامل اجتماعی در بروز جرایم، قوه قضاییه دادستانی کل کشور
- ۱۲- مهر آیین، رامین، مادران شاغل، کودک آزاران پنهان
- ۱۳- ملک زاده، فهیمه، مقاله اشتغال زنان در توسعه و تعدد نقش‌ها، فصلنامه فقه حقوق خانواده، ندای صادق (ع)، سال ۸۷، شماره ۴۹
- ۱۴- ملک زاده، فهیمه، مقاله اشتغال زنان در قوانین موضوعه ایران، فصلنامه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)، سال ۸۵، شماره ۴۴
- ۱۵- مجموعه مقالات هم اندیشی بررسی مسایل و مشکلات زنان، اولویت‌ها و رویکردها، جلد ۲
- نقش آموزش‌های مهارتی فنی و حرفه‌ای در توانمندسازی زنان سرپرست خانوار، سازمان آموزشی فنی و حرفه‌ای کشور

نقش حمایتی سازمان‌های مردم‌نهاد در فرایند رسیدگی کیفری

امیر سودمندراد، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



چکیده

ورود به مباحث بزه‌دیده‌شناسی و نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در عدالت کیفری، به تدریج توانسته است توجه دولت‌ها و سایر کنش‌گران را در حوزه عدالت و امنیت به خود جلب نماید. به نحوی که هم‌اکنون می‌توان جلوه‌هایی از سیاست جنایی مشارکتی در زمینه حمایت از بزه‌دیدگان را در قانون جدید آیین دادرسی کیفری مشاهده نمود. بدیهی است که همراهی نهادهای اجتماعی و مدنی در راستای توانمندسازی بزه‌دیده و بازگرداندن او به حالت اولیه، می‌تواند آنان را به یکی از ابزارهای مهم و قوی در روند توسعه قضایی و تعالی جامعه مبدل سازد. لیکن مداخله این سازمان‌ها در فرایند دادرسی نیازمند آگاهی از چگونگی تعامل با بزه‌دیده در هر یک از مراحل رسیدگی و آموزش نحوه اقامه دعوی در مراجع قضایی و شبه قضایی است. تحقق این امر متضمن آگاهی از ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های این مسیر داشته تا بی‌جهت موجبات اطاله دادرسی و بزه‌دیدگی ثانوی را فراهم نیاورد. این موضوع رسالتی است که پژوهش حاضر ضمن ارائه پیشنهاداتی در صدد بررسی آن می‌باشد تا بتوان از چنین ظرفیت‌های بی‌پایان و کم هزینه‌ای که سبب پیشبرد طرح‌های سیاست جنایی در رسیدن به یک امنیت پایدار می‌گردد استفاده مطلوب نمود.

واژگان کلیدی: بزه‌دیده، سازمان‌های مردم‌نهاد، سیاست جنایی مشارکتی، فرایند کیفری، دادرسی عادلانه

درآمد

بدون شک سازمان‌های مردم‌نهادی که در زمینه حمایت از بزه‌دیدگان به‌ویژه کودکان و نوجوانان، زنان و اشخاص بیمار و دارای ناتوانی جسمی یا ذهنی فعالیت می‌کنند؛ منبع اصلی و گاهی منحصر به فرد اطلاعات چنین افرادی می‌باشند. اشراف کاملی که این نهادها بر موارد نقض حقوق بزه‌دیدگان دارند، باعث گردیده است شمار بسیاری از پرونده‌های مطروحه در مراجع قضایی به دنبال گزارش آنان و یا تشویق بزه‌دیده به طرح شکایت مفتوح گردد. به منظور استفاده از این پتانسیل مهم، تصویب قوانینی که زمینه‌ساز ایفای نقش مؤثرتر این نهادها در مراحل مختلف دادرسی باشد، همواره احساس می‌گردید. ضمن آنکه سیاست جنایی قضایی نیز چنین گرایشی را دنبال می‌کند به نحوی که در چشم‌انداز پنج ساله دوم توسعه قضایی کشور توصیه به بهره‌مندی از مشارکت‌های مردمی و نهادهای شبه قضایی شده است که می‌توان در این راستا افزایش شمار نهادهای مدنی مرتبط با نظام قضایی به ویژه شوراهای حل اختلاف، ایجاد مراکز حمایتی از بزه‌دیدگان با مشارکت بخش خصوصی و افزایش نهادهای مشاوره‌ای و حمایتی را نام برد.

سرانجام در نوآوری‌های به عمل آمده در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۹۲، قانون‌گذار به این باور رسیده است که به منظور حمایت از بزه‌دیده، علاوه بر حمایت کیفری و دیگر حمایت‌های قانونی در چارچوب یک سیاست کیفری، نیازمند مشارکت و همکاری دولت و جامعه مدنی بر پایه یک سیاست جنایی مشارکتی نیز می‌باشد. لذا در ابداعی جدید رویکرد گذشته خود را در خصوص جریان دادرسی متحول ساخته و با پذیرفتن مفهومی مدرن از سیاست جنایی، سعی در مشارکت فعال تر نهادهای اجتماعی در یک فرایند دادرسی عادلانه دارد.

از این رو برخلاف عقیده برخی منتقدین که دخالت دادن مردم در سیاست جنایی را انتقال افراطی وظایف انحصاری دولت به بخش خصوصی می‌دانند، می‌توان ادعا کرد که حضور بیشتر کنش‌گران در سیاست جنایی

سبب پیشبرد ارتقای آموزش مسؤولیت و هموار کردن مردم سالاری برای تأمین امنیت بیشتر است (لازرژ، ۱۳۹۰: ۱۵۱). بدیهی است که استفاده از چنین ظرفیت‌های بالقوه و کم‌هزینه‌ای می‌تواند موجب ارتقای طرح‌های سیاست جنایی در رسیدن به عدالت و امنیت پایدار گردد. اما سازمان‌های مردم‌نهاد در بهبود موقعیت حقوقی بزه‌دیدگان در یک فرایند دادرسی عادلانه به چه نحوی می‌توانند نقش مؤثرتری را ایفاء نمایند و در این مسیر با چه موانعی مواجه هستند؟

با بررسی و تحلیل اجمالی منابع به نظر می‌رسد مداخله نهادهای مردمی در فرایند رسیدگی کیفری هر چند کمک‌ها و حمایت‌های ارزشمندی را برای بزه‌دیدگان یا بازماندگان آنان به همراه دارد، لکن تحقق این امر نیازمند آموزش و جذب منابع انسانی و مالی است که همکاری دولت و دستگاه قضایی را می‌طلبد. در غیر این صورت مداخله چنین نهادهایی ممکن است ثمری جز اطاله دادرسی و بزه‌دیدگی ثانوی را در پی نداشته باشد.

در این مقاله ضمن بیان مفهوم و حدود اختیارات نهادهای مردمی، نگاهی اجمالی به نقش این سازمان‌ها در مراحل مختلف دادرسی داشته و در خلال مباحث برخی چالش‌های فراوری آنان در حمایت از بزه‌دیدگان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- حدود اختیارات سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO)^(۱) در اصطلاح فارسی (سمن) نامیده می‌شوند. سمن شامل یک مجموعه از افراد داوطلب با اهداف مشترک، دارای شخصیت حقوقی مستقل، غیردولتی، غیرانتفاعی و غیرسیاسی می‌باشد که به منظور انجام فعالیت خیرخواهانه با گرایش فرهنگی، اجتماعی، مذهبی، بشردوستانه و به موجب اساسنامه مدون با رعایت چارچوب قوانین موضوعه کشور تشکیل می‌شود. مردمی بودن این نهاد سبب شده است که آن را نماینده بخش‌هایی از اراده عمومی بدانیم (تیلا، ۱۳۸۹: ۱۰۳). عناوینی همچون: «جمعیت»، «انجمن»، «کانون»، «گروه»، «مؤسسه» و نظایر آن می‌تواند به جای واژه «سازمان» در نام‌گذاری آن به کار گرفته شوند.

بر طبق ماده‌ی ۱۸ آیین‌نامه اجرایی تأسیس

و فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد مصوب ۸۴؛ دارا بودن صلاحیت تخصصی دو نفر از حداقل پنج عضو مؤسس در خصوص موضوع فعالیت لازم است. این ماده با یادآوری اصل تخصص بیان می‌دارد که سازمان‌های مردم‌نهاد مانند سایر اشخاص حقوقی، فقط می‌توانند در حدود صلاحیت قانونی؛ یعنی در اموری که به موجب قانون یا بر طبق اساسنامه جزء اختیارات و وظایف آنها گذاشته شده، عمل نمایند. به طور مثال؛ انجمن حمایت از محیط زیست نمی‌تواند در دادگستری برای دفاع از کودکان بزه‌دیده طرح دعوی نماید. قانون‌گذار در ماده‌ی ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری اشراف خود را به این موضوع نشان می‌دهد؛ چنانکه بر وجود یک اساسنامه مشخص در ارتباط با نحوه و نوع فعالیت سازمان غیردولتی به ویژه در خصوص برخی موضوعات حصری از جمله زنان، کودکان، افراد ناتوان جسمی یا ذهنی که نمایان‌گر بزه‌دیدگان ایده‌آل هستند، تأکید دارد.

اما آنچه در مراحل بعدی اهمیت پیدا می‌نماید، نحوه مشارکت سازمان‌های مردم‌نهاد در یک فرایند دادرسی عادلانه می‌باشد. ماده‌ی ۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۹۲ یکی از جهات قانونی شروع به تحقیقات و رسیدگی را اعلام جرم توسط اشخاص موثق و مطمئن نام می‌برد که چنین اشخاصی ممکن است از باب وظیفه اخلاقی یا اجتماعی وقوع جرم را اطلاع دهند و یا از بزه‌دیدگان نامستقیم (خانواده یا دیگر بستگان بزه‌دیده) محسوب شوند. در برخی از کشورها مانند انگلستان اختیار شروع تعقیب و ایراد اتهام به افراد عادی واگذار شده است، که به موجب آن هر کسی (حتی اگر بزه‌دیده جرمی نباشد) می‌تواند دعوی عمومی را به جریان اندازد (رستمی، ۱۳۸۶: ۱۴۲). دیوان عالی هندوستان نیز در اواخر دهه ۱۹۷۰ در رأیی مشهور اعلام کرد که هرگاه اقدام قضایی به نفع شخص یا اشخاص ناتوان لازم آید، هر شهروند با حسن نیتی که بدون ملاحظات فردی و صرفاً به قصد حمایت از فرد ناتوان اقدام می‌نماید، می‌تواند از جانب او به انجام عمل قضایی قیام کند (غمامی، ۱۳۸۵: ۱۵۹).

در نوآوری‌های به عمل آمده در سال ۹۲ قانون گذار صلاحیت سازمان‌های مردم نهاد را فراتر از اعلام جرم بیان می‌دارد، چنانکه در ماده‌ی ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری این اختیار را به سازمان می‌دهد که پس از اخذ رضایت از بزه‌دیده در تمام مراحل دادرسی جهت اقامه دلیل شرکت و نسبت به آرای مراجع قضایی اعتراض نمایند. اما به نظر می‌رسد از آنجایی که طرق اعتراض به قرارها و آرای صادره مطابق مواد ۲۷۰ و ۴۳۳ همان قانون مشخص گردیده است، قانون گذار در ماده‌ی ۶۶ قانون اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری اختیارات این سازمان‌ها را به عنوان یک سازمان حمایت‌گر در راستای اعلام جرم نسبت به جرایم ارتكابی و شرکت در تمام مراحل دادرسی بازنگری می‌نماید. در ادامه تبصره ۴ الحاقی به ماده‌ی ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری گستره اختیارات این نهادها را محدود می‌نماید. قانون گذار مطابق این تبصره مقرر می‌دارد؛ اجرای این ماده (ماده‌ی ۶۶) با رعایت اصل ۱۶۵ قانون اساسی است و در جرایم منافی عفت، سازمان‌های مردم نهاد موضوع این ماده می‌توانند با رعایت ماده‌ی ۱۰۲ این قانون و تبصره‌های آن تنها اعلام جرم نموده و دلایل خود را به مرجع قضایی ارائه دهند و حق شرکت در جلسات را ندارند. بنابراین به جز برخی جرایم مستثنی شده هم‌چون جرایم مخل امنیت عمومی یا خلاف اخلاق حسنه مطابق آنچه که در تبصره‌ی اخیر و ماده‌ی ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری بر آن تأکید شده؛ سازمان‌های مردم نهاد می‌توانند در سایر جرایم ضمن اعلام جرم، در تمام مراحل دادرسی شرکت و دلایل خود را به مرجع قضایی صالح ارائه دهند. اما این سازمان‌ها به نظر می‌رسد برخلاف سازمان‌های دولتی که در ماده‌ی ۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی به آنها اشاره شده است، برای شرکت در جلسات دادرسی حق معرفی نماینده حقوقی به دادگاه را ندارند و باید مانند سایر اشخاص حقوق خصوصی از مدیرعامل و یا وکلای دادگستری برای طرح دعوی در دفاع از بزه‌دیده، استفاده نمایند. استفاده از وکلای دادگستری هر چند تا حدود زیادی باعث کاهش مشکلات این گونه سازمان‌ها در ارتباط با عدم آگاهی در حوزه مسائل حقوقی خواهد شد. لکن

با توجه به تراکم درخواست‌ها، تبعات مالی برای سازمان به بار خواهد آورد که نیازمند چاره‌اندیشی است.

۲- جنبه‌های مختلف مداخله در بحران

به طور حتم آنچه زمینه حمایت از بزه‌دیدگان را فراهم می‌آورد، همکاری و مشارکت دولت با جامعه مدنی در چارچوب یک سیاست جنایی مشارکتی است که بر پایه آن جامعه مدنی می‌تواند در مواردی که سازوکارهای رسمی برای احقاق حقوق بزه‌دیدگان کافی نباشد، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های خود ابتکار عمل را به دست گیرد (رایجیاناصلی، ۱۳۹۰: ۱۲۸). جلوه‌هایی از این نوع تعامل و همکاری در ماده‌ی ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مشاهده می‌گردد. در این ماده سازمان‌های مردم نهاد می‌توانند با مداخله در فرایند رسیدگی در دفاع از حقوق اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص دارای ناتوانی جسمی و ذهنی، محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی اعلام جرم کرده و در تمام مراحل دادرسی شرکت نمایند. این مشارکت شامل مراحل مختلفی است که از مرحله پس از وقوع جرم (مرحله پسا بزه‌دیدگی) و مرحله تعقیب و تحقیق شروع شده و تا صدور و اجرای حکم (جبران خسارت) ادامه می‌یابد.

پرسشی که در این قسمت مطرح می‌شود آن است که آیا سازمان‌های مردم نهاد صرفاً وظیفه حمایت از بزه‌دیدگان را در مراحل دادرسی بر عهده دارند یا این وظیفه شامل حمایت از افراد بزه‌کار نیز می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت: بی‌شک وظیفه اصلی این سازمان‌ها در درجه نخست حمایت از بزه‌دیدگان می‌باشد، به خصوص زمانی که بزه‌دیده در پدیده مجرمانه هیچ‌گونه نقش و سهمی ندارد؛ مانند اطفالی که در معرض کودک‌آزاری قرار می‌گیرند. بدیهی است که در این مرحله سازمان می‌تواند با اخذ رضایت از ولی، قیم و یا سرپرست قانونی وی اقامه دعوی نماید. آنچه از محتوای ماده‌ی ۶۶ و تبصره‌های آن نیز استنباط می‌شود گویای همین مطلب است. اما در برخی مواقع شخصی به عنوان مثال تحت تأثیر فشارهای مکرر

روحي و رواني يا تهديد ديگري مرتكب جرمي مي‌شود، در اين حالت چنين بزه‌كاري خود به نوعي بزه‌دیده محسوب و می‌تواند از کمک‌های سازمان حمایتی بهره‌مند شود یا آنکه متهمی در یک فرایند دادرسی از ادله اتهام انتسابی آگاه نشده و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مندرج در قانون آیین دادرسی کیفری بهره‌مند نمی‌شود. در این وضعیت، او می‌تواند از کمک‌های نهادهای حمایت از حقوق شهروندی استفاده نماید. در اینجا این احتمال وجود دارد که حتی دو نهاد مردمی در یک دعوی در تقابل یکدیگر قرار گیرند.

۲-۱- حمایت از بزه‌دیده پس از وقوع جرم

تبعات روانی و روانی ارتكاب جرم بر روی بزه‌دیدگان عموماً پس از وقوع جرم ظاهر می‌شود و آثار کوتاه‌مدت و بلندمدتی بر جا خواهد گذاشت. لذا در این مرحله بزه‌دیده براساس سن، جنسیت و میزان رشد جسمی و ذهنی خود نیازهای فوری خاصی دارد که لازمه آن توجه سازمان‌های مداخله‌گر است. نهادهایی که قصد کمک به بزه‌دیدگان (با تأکید بر اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و دارای ناتوانی جسمی و ذهنی) دارند، باید قبل از آن که رنج ناشی از جرم سبب بزه‌دیدگی دوباره آنان گردد، در بحران مداخله نمایند. این آگاه‌سازی بزه‌دیده از بزه ارتكابی و پیامدهای آن مهم‌ترین عامل برای تحقق یک کمک رسانی مطلوب است (رایجیاناصلی، ۱۳۹۰: ۷۵).

آنچه در این مرحله از اولویت برخوردار است؛ چگونگی مقابله با پیامدهای کوتاه مدت ناشی از جرم ارتكابی بر روی بزه‌دیده است. برای رسیدن به این هدف لازم است به افرادی که به نحوی مسؤول رسیدگی به وضعیت گروه‌های بزه‌دیده یا انواع خاصی از قربانیان جرم می‌باشند، آموزش‌های ویژه‌ای داده شود تا بدانند که بزه‌دیده چه نیازهایی دارد و این نیازها چگونه بر طرف می‌شود (عبدالفتاح، ۱۳۷۱: ۹۸). فراهم نمودن فرصت کافی در بیان آنچه اتفاق افتاده، همنوایی و همدردی با بزه‌دیده، ارائه کمک‌های فوری پزشکی و روان‌شناسی به قربانی که دچار آسیب‌های جسمی و روانی شده است، جبران

برخی خسارت‌های ابتدایی، اعاده وضعیت به حالت سابق، اسکان بزه‌دیده در منازل امن و رفع مشکل تأمین معاش وی از جمله واکنش‌هایی است که در مرحله پس از وقوع جرم انجام می‌شود. به عنوان نمونه؛ در فرانسه انجمن‌هایی فعالیت می‌نمایند که یک همکاری سه جانبه را در این مقطع به بزه‌دیده پیشنهاد می‌نمایند. این همکاری در زمینه خدمات حقوقی، مادی و روانی است. از نظر حقوقی، اطلاعات لازم را به بزه‌دیدگان ارائه کرده و آنها را با تدوین لوایحی برای اقامه دعوی آماده می‌نمایند و از لحاظ مادی و روانی نیز در مواقع ضروری به آنان مساعدت مالی کرده و مورد حمایت عاطفی قرار می‌دهند (لپز و فیلیزولا، ۱۳۸۸: ۱۳۳).

۲-۲- حمایت از بزه‌دیده در مرحله کشف جرم و تعقیب متهم

اولین جنبه عملی مشارکت مردمی در فرایند کیفری به موضوع کشف جرم و ضرورت تعقیب و تحقیق آن بر می‌گردد. حتی پس از بسته شدن شبکه کیفری، در اثر ظهور دولت‌ها و به انحصار گرفتن آن، گروه‌های اجتماعی در تمام نظام‌های دادرسی کیفری از طریق افشاء و اعلام جرم در شناسایی و تعقیب متهم سهیم بوده و مشارکت داشته‌اند (رستمی، ۱۳۸۶: ۱۴۲).

به طور کلی بزه‌دیده در مرحله تحقیقات مقدماتی نقش مهمی در به حرکت در آوردن چرخ‌های فرایند دادرسی جنایی ایفا می‌نماید، از این رو سازمان‌های مردم نهاد می‌توانند به شرکت فعال‌تر بزه‌دیدگان در فرایند رسیدگی و مقابله با سختی‌های برخاسته از بزه ارتكابی کمک مؤثری نمایند. این اقدامات در عرض یکدیگر جنبه پیشگیرانه پیدا می‌کند؛ زیرا وقتی بزه‌دیده در فرایند دادرسی متوجه می‌شود جامعه برای مجازات بزه‌کار و ترمیم خسارت وارده به حمایت از او برخاسته و از هیچ کاری کوتاهی نمی‌کند، اسباب رضایت‌مندی وی از نظام کیفری فراهم می‌گردد و همین موضوع نه تنها از بزه‌دیدگی ثانوی او جلوگیری می‌کند؛ بلکه از احتمال بزه‌کاری وی در آینده نیز ممانعت می‌نماید.

نخستین مقاماتی که عموماً با بزه‌دیده در مرحله تحقیقات مقدماتی مواجه می‌شوند، ضابطین

دادگستری می‌باشند. طبق ماده‌ی ۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری ضابطان دادگستری مکلفند شاکی را از حق درخواست جبران خسارت و بهره‌مندی از خدمات مشاوره‌ای موجود و سایر معاضدت‌های قضایی آگاه

سازمان‌های مردم نهاد (NGO) در اصطلاح فارسی (سمن) نامیده می‌شوند. سمن شامل یک مجموعه از افراد داوطلب با اهداف مشترک، دارای شخصیت حقوقی مستقل، غیردولتی، غیرانتفاعی و غیرسیاسی می‌باشد که به منظور انجام فعالیت خیرخواهانه با گرایش فرهنگی، اجتماعی، مذهبی، بشردوستانه و به موجب اساسنامه مدون با رعایت چارچوب قوانین موضوعه کشور تشکیل می‌شود.

سازند. همچنین تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری در این مرحله تکالیفی را بر عهده مقامات قضایی و انتظامی قرار داده است. قانون‌گذار در این تبصره مقرر می‌دارد: «ضابطان دادگستری و مقامات قضایی مکلفند بزه‌دیدگان جرایم موضوع این ماده را از کمک‌های سازمان‌های مردم نهاد مربوطه آگاه کنند». لذا مناسب است این مقامات به طور نظام‌مند پس از کسب موافقت بزه‌دیده، با نزدیک‌ترین انجمن کمک به بزه‌دیدگان ارتباط برقرار نمایند. انجمن برای معرفی خدمات خود با قربانی تماس خواهد گرفت و اطلاعات جامعی در خصوص حقوق قانونی و روند دادرسی ارائه می‌کند. بهتر این است که یک راهنمای اطلاع‌رسانی چاپی یا الکترونیکی در مورد خدمات کمک به بزه‌دیدگان به فردی که نمی‌خواهد در آن لحظه مستقیماً با این انجمن‌ها ملاقات کند ارائه شود. مطابق تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۶۶ قانون موصوف اسامی این انجمن‌ها در سه ماهه ابتدای هر سال

توسط وزیر دادگستری با همکاری وزیر کشور تهیه می‌شود و به تصویب رئیس قوه قضاییه می‌رسد که خود به نوعی بازگوکننده صلاحیت و اعتبار بالای نهادهای منتخب می‌باشد.

از این مرحله به بعد بزه‌دیده باید رضایت خود را نسبت به همکاری سازمان در جهت اعلام جرم و پیگیری دعوی اطلاع دهد؛ چرا که تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۶۶ قانون اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «در صورتی که جرم واقع شده دارای بزه‌دیده خاص باشد، کسب رضایت وی جهت اقدام مطابق این ماده ضروری است. چنانکه بزه‌دیده طفل، مجنون و یا در جرایم مالی سفیه باشد، رضایت ولی، قیم یا سرپرست قانونی او اخذ می‌شود. اگر ولی، قیم و یا سرپرست قانونی مرتکب جرم شده باشد، سازمان مذکور باید با اخذ رضایت قیم اتفاقی یا تأیید دادستان اقدامات لازم را انجام دهد».

یکی از عمده دلایل عدم رضایت بزه‌دیده عموماً هراس از اقدامات تلافی جویانه بزه‌کار می‌باشد، خصوصاً هنگامی که او بزه‌دیده کودک‌آزاری، همسرآزاری و یا سالمندآزاری از سوی یکی از اطرافیان خود باشد. به همین منظور قانون‌گذار در مواد مختلفی هم‌چون ماده‌ی ۴، ۹۷ و ۱۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری ضابطان و مقامات قضایی را به عدم افشای اطلاعات بزه‌دیده و انجام اقدامات احتیاطی در برابر تهدیدات احتمالی مکلف نموده است تا اسباب جلب اعتماد و امنیت بزه‌دیدگان را فراهم آورد. بالطبع در این رابطه سازمان‌های مردم نهاد نیز موظفند در جهت حفظ امنیت افراد تحت حمایت خود در انتخاب مستخدمینی که به نحو مستقیم و یا غیرمستقیم با بزه‌دیده ارتباط دارند دقت لازم را مبذول دارند. به طور مثال؛ سازمان باید در خصوص گرفتن تعهد کتبی یا منعقد نمودن قرارداد رازداری با کارکنان خود، در برابر عدم افشای هویت بزه‌دیدگان و حفظ اسرار سازمان جدیت داشته باشد. هم‌چنین مناسب است دوره‌های آموزشی منظمی در ارتباط با چگونگی تعامل با بزه‌دیده، حفاظت و نگهداری از اطلاعات بزه‌دیدگان و گواهان یا سایر اشخاص مرتبط برگزار شود. در هنگام

خروج هر یک از اعضا نیز باید ضمن یادآوری حفظ اسرار، از دسترسی مجدد عضو مستغفی به پرونده‌های حاوی اطلاعات بزه‌دیدگان ممانعت به عمل آید.

یکی دیگر از تدابیری که باید در این مرحله لحاظ شود، تأمین هزینه‌های دادرسی هم چون هزینه شکایت کیفری، مطالبه ضرر و زیان، حق الوکاله وکیل و یا سایر هزینه‌های احتمالی مانند؛ هزینه انتشار آگهی، حق الزحمه کارشناسان و پزشکان است. بدیهی است سازمانی که با کمبود منابع مالی مواجه می‌باشد، عملاً در ادامه مسیر کمک مؤثری به بزه‌دیده نخواهد نمود؛ خصوصاً در ارتباط با دادخواست ضرروزیان که می‌تواند سبب بار نمودن هزینه‌های اضافی بر بزه‌دیدگانی گردد که اغلب آنها توان پرداخت چنین مخارجی را ندارند. خوشبختانه قانون گذار در مواد ۵۵۹ و ۵۶۰ قانون جدید آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی‌های لازم را در این خصوص نموده است. به نحوی که به تشخیص دادستان یا دادگاهی که به موضوع رسیدگی می‌نماید، بزه‌دیده می‌تواند به طور دائم یا موقت از پرداخت برخی هزینه‌های دادرسی معاف گردد.

۲-۳- مرحله رسیدگی و صدور حکم

بدون شک تشکلی که به منظور حمایت از بزه‌دیدگان در دستگاه عدالت کیفری اقامه دعوی می‌نماید، انگیزه‌های جز احقاق حقوق آنها را ندارد. حال اگر در این مسیر کوتاه‌ترین راه را برای رسیدن به هدف خود انتخاب کند، به یقین مناسب‌ترین اقدام را انجام داده است. یافته‌های بزه‌دیده‌شناسی نیز قرار گرفتن بزه‌دیدگانی هم چون کودکان، زنان و افراد ناتوان را در فرایند رسیدگی زمینه‌ساز بزه‌دیدگی ثانوی آنها می‌داند. لذا در جرایم سبک، غیر عمدی، مالی و به‌ویژه در مواردی که رابطه خویشاوندی، همسایگی یا حتی دوستانه وجود داشته باشد، صلح و سازش یا میانجی‌گری هم به مصلحت بزه‌دیده و هم به صلاح جامعه است، لیکن آنچه وقوع این امر را تسهیل می‌نماید، مهارت شخص میانجی‌گر می‌باشد که در پی ترمیم خسارات وارده بر بزه‌دیده است. به طور حتم اگر اقدامات فوق به شکست بی‌انجامد و یا با توجه به نوع و اهمیت

جرم ارتكابی امکان سازش یا میانجی‌گری وجود نداشته باشد، اقامه دعوی امری اجتناب‌ناپذیر است. اما پرسشی که ممکن است در این مرحله

تبعات روحی و روانی ارتکاب جرم بر روی بزه‌دیدگان عموماً پس از وقوع جرم ظاهر می‌شود و آثار کوتاه‌مدت و بلندمدتی بر جا خواهد گذاشت. لذا در این مرحله بزه‌دیده براساس سن، جنسیت و میزان رشد جسمی و ذهنی خود نیازهای فوری و خاصی دارد که لازمه آن توجه سازمان‌های مداخله‌گر است.

مطرح گردد خدشه بر اصل برابری سلاح‌ها به علت ورود کنش‌گران جدید است. بدین معنا که علاوه بر شاکی، اولیای قانونی و دادستان که به عنوان مدعی‌العموم ایفای نقش می‌کند، ماهم اکنون موافقت خود را با مداخله یک نهاد مردمی در امر دادرسی نیز اعلام نموده‌ایم. لذا در ظاهر تعدد شاکیان در اینجا مخالف اصل دادرسی منصفانه می‌باشد؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت: هر چند حمایت از بزه‌دیده نباید منجر به پایمال شدن حقوق متهم و تشدید تدابیر پلیسی و قضایی بر وی گردد، لیکن تاکنون قوانین ما بنا به هر دلیلی متهم‌مدار بوده و این رویه در قوانین جزایی گذشته و حال به روشنی منعکس است. به عنوان نمونه، در قانون مجازات اسلامی در مواد مختلفی علاوه بر پیش‌بینی اقداماتی همچون تعویق، تعلیق جرم، نظام نیمه‌آزادی و مجازات‌های جایگزین حبس به انگیزه متهم، رفتار و گفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده، وضعیت ذهنی و روانی مرتکب حین ارتکاب جرم و همچنین وضعیت فردی، خانوادگی،

اجتماعی وی نیز توجه شده است. لذا حضور سازمان‌های مردم‌نهاد به عنوان شاکی، در واقع در راستای اصل برابری سلاح‌ها و نوعی به رسمیت شناختن بزه‌دیده در هر یک از مراحل دادرسی است که متضمن حداقل منافع برای بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر در چارچوب یک فرایند دادرسی منصفانه است.

۲-۴- جبران خسارت بزه‌دیدگان

زمانی که مقام قضایی مبادرت به صدور حکم کیفری می‌کند و بزه‌دیده بی‌گناه تشخیص داده می‌شود، در صورت تقاضا باید میزان خسارت مادی و معنوی وارد آمده بر بزه‌دیده، نحوه جبران خسارت و میزان مسؤولیت افراد در این خصوص معلوم گردد. یکی از وظایف سازمان‌های مردم‌نهاد، همکاری با بزه‌دیده در تشخیص میزان خساراتی است که به وی وارد شده است؛ زیرا عمده دلایلی که بسیاری از بزه‌دیدگان در دریافت خسارت موفق نمی‌شوند این است که اطلاعات کافی برای ارزیابی میزان خسارات در اختیار دادگاه قرار نمی‌دهند (صفاری، ۱۳۸۳: ۳۰۵).

در حال حاضر، سیاست خسارت‌زدایی از بزه‌دیده علاوه بر آن که پرداخت خسارت از طرف نهادهای غیردولتی را مورد توجه قرار می‌دهد، در برخی موارد پرداخت غرامت دولتی را نیز پذیرفته است (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۳۱۳). لذا مناسب است کمیسیونی متشکل از مقامات دولتی و نهادهای غیردولتی در جهت جبران خسارت از بزه‌دیدگان تأسیس گردد. این کمیسیون باید این توانایی را داشته باشند تا بلافاصله پس از وقوع جرم خسارت‌های اولیه بزه‌دیده را تا حد امکان تأمین نمایند. همچنین در پایان فرایند کیفری، در مواردی که مرتکب معسر شناخته می‌شود و بدین‌وسیله به وی اجازه داده شده تا زمان پرداخت خسارت را طولانی‌تر نماید و یا آنکه مرتکب ناشناس است و از این طریق بعضاً در پرداخت کوتاهی می‌شود، کمیسیون فوق می‌بایست با بررسی شرایط بزه‌دیده تمام یا قسمتی از خسارات وارده را پرداخت و سپس از محکوم علیه وصول نماید. بارقه‌های تحقق این پیشنهادات به نوعی در لایحه «جبران خسارت دولتی از بزه‌دیدگان» به گونه‌ای منسجم و

شفاف ذکر شده است که جلوه‌ای از سیاست جنایی مشارکتی را در صورت تصویب به نمایش می‌گذارد (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۲۴۷).

برآمد

در نظام عدالت کیفری ایران سیاست جنایی مشارکتی به مثابه نوزادی می‌ماند که به تدریج جایگاه واقعی خود را پیدا کرده است. لیکن یکی از عمده مشکلاتی که تاکنون در زمینه نحوه مشارکت مردم در ارتباط با دفاع از بزه‌دیدگان وجود داشت، ابهام در تعیین حدود اختیارات سازمان‌های مردم‌نهاد در موضوعاتی بود که تمایل به فعالیت در آن حوزه وجود دارد. به طور مثال؛ انجمنی که در زمینه دفاع از قربانیان خشونت علیه کودکان یا زنان مشغول فعالیت است، تاکنون این اختیار را به طور مستقیم نداشت که بتواند در دستگاه قضایی علاوه بر اعلام جرم، در تمام مراحل تعقیب جرم تا صدور حکم، مشارکت فعال داشته باشد. عدم وجود قانون جامعی در این رابطه، زمینه‌ساز پیشنهاداتی بود که از سوی صاحب‌نظران حوزه علوم جرم‌شناسی مطرح می‌شد. نوآوری‌های قانون جدید آیین دادرسی کیفری پاسخ مثبتی به نیازهای فوق بود. نظراتی که هم‌اکنون از سطح اندیشه و خطابه تصمیم‌گیران سیاست جنایی عبور نموده و جنبه کاربردی پیدا نموده است. ورود سازمان‌های مردم‌نهاد به فرایند دادرسی، ترسیم‌کننده موقعیت حقوقی این نهادها در دادگری جنایی است، اما ممکن است این تفکر در میان اشخاص مختلف از جمله مسؤولان نظام عدالت کیفری (پلیس و دادگستری) به وجود آید

پی‌نوشت:

1. Non – Governmental Organization (NGO)

فهرست منابع:

- ۱- ابراهیمی، پیمان؛ بزه‌دیده به منزله شاکی و حقوق او در مقررات دادرسی کیفری ایران، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۳-۵۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.
- ۲- تپلا، پروانه؛ شهروند، ملت و دولت مسؤول، انتشارات خرسندی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۹.
- ۳- جمشیدی، علیرضا؛ سیاست جنایی مشارکتی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- ۴- رایجیان اصلی، مهرداد؛ بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، نشر دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- ۵- رایجیان اصلی، مهرداد؛ تحولات بزه‌دیده‌شناسی و علوم جنایی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- ۶- رستمی، ولی؛ مشارکت مردم در فرایند دادرسی، فصلنامه حقوق، مجله

نهاد در حوزه محیط‌زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی و بهداشت عمومی به سادگی از طریق مراجع متولی آن امکان‌پذیر و قابل پیگیری است. گام بعدی حضور بیمه‌ها یا کمیسیون‌هایی متشکل از مقامات دولتی و غیردولتی در جهت جبران خسارات وارد آمده بر بزه‌دیده می‌باشد. مشابه آنچه در قانون بیمه اجباری تحت عنوان صندوق تأمین خسارت بدنی پیش‌بینی شده است. به ویژه در مواردی که مجرم ناشناس یا معسر بوده و امکان پرداخت تمام یا قسمتی از خسارت‌های وارده بر بزه‌دیده مقدور نباشد.

به طور قطع، پیشرفت‌های واقعی در حمایت از بزه‌دیدگان در حال وقوع است و حضور نهادهای مردمی در فرایند رسیدگی زمینه‌ساز افزایش کمک‌ها و حمایت‌های ارزشمندی در جهت بهبود وضعیت بزه‌دیدگان یا بازماندگان آنها خواهد بود. دولت‌ها نیز با اطمینان از این موضوع که بزه‌دیدگان حقوق و مساعدت‌های بیشتری دریافت می‌کنند، بیش از پیش روی خدمات ارزان و مؤثر چنین نهادهایی در حمایت از بزه‌دیدگان تأکید دارند. با این حال مشارکت سازمان‌های مردمی هر چند ممکن است در کوتاه مدت هزینه‌های متفرقه‌ای را بر دولت، علی‌الخصوص دستگاه عدالت کیفری بار کند، ولی در بلندمدت سبب افزایش کارایی دستگاه قضا و کاهش هزینه‌های انسانی و مادی، چه در کشف و پیگیری جرم و چه در مراحل مختلف رسیدگی خواهد شد. لذا همکاری این دو در حمایت از بزه‌دیده به منزله دو روی یک سکه است که همواره باید در کنار یکدیگر قرار گیرند.

- دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، سال ۳۷، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۶.
- ۷- عبدالفتاح، عزت؛ از سیاست مبارزه با بزهکاری تا سیاست دفاع از بزه‌دیده، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی و سوسن خطاطان، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۳، ۱۳۷۱.
- ۸- صفاری، علی؛ حمایت از بزه‌دیدگان و نهادهای مردمی، مجله تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۰، ۱۳۸۳.
- ۹- غمامی، مجید؛ حکومت قانون بر جرم، مجموعه مقالات حکومت قانون و جامعه مدنی، نوشته ناصر کاتوزیان و دیگران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ۱۰- لازرژ، کریستین؛ درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، انتشارات میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- ۱۱- لیز، ژرار و ژینافیلیزولا؛ بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی، ترجمه روح‌الدین کردعلیوند و احمد محمدی، انتشارات مجد، چاپ دوم، ۱۳۸۸.

آشنایی با اصطلاحات حقوقی با بازخوانی جنایت‌های واقعی

قسمت دوم

نویسنده: دکتر چارلز باتریک اوینگ

مترجم: میترا اسماعیلی - تدوین: حمید معظمی

دیوانگی، اختلال استرس پس از ضایعه روانی

بخش دوم

فلیشیا در محیط خانوادگی و همسایگی پرخوشنوی بزرگ شده بود. از کودکی تا سنین نوجوانی، فلیشیا توسط مادرش در خانه به وسیله سیم سیار، کمربند چرمی و وسایل دیگر مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفت. مادرش او را تهدید به مرگ کرده بود و یک بار چاقویی روی گلوی وی گذاشته و به او گفته بود: «من تو را به دنیا آورده‌ام و می‌توانم از این دنیا ببرم». در دوران کودکی و بلوغ، مادرش او را از نظر روانی نیز به واسطه صدا زدنش با نام‌های تحقیرآمیز، شکنجه داده بود. وقتی فلیشیا چهار یا پنج سالش بود، خواهرش

دستش را با اتوی داغ سوزانده و زخمی را به جا گذاشته بود که تا یک دهه بعد زمانی که من او را دیدم، هم‌چنان مشهود بود. فلیشیا همین‌طور به وفور شاهد خشونت خانگی بین والدینش بود. وقتی فلیشیا سه سال داشت، پدرش به سمت مادرش شلیک کرده بود چرا که در آب گوشت زیاد نمک ریخته بود. از سن چهار تا حدود شش سالگی، او اغلب والدینش را می‌دید که با اسلحه پر در کنارشان، شام می‌خوردند و هر دو احساس می‌کردند که باید از خود نسبت به دیگری محافظت کنند. فلیشیا هم‌چنین با خشونت مسلحانه، قتل و قربانی جنایت بودن، بیگانه نبود. علاوه بر

دیدن استفاده والدینش از سلاح گرم در خانه، فلیشیا و تعدادی از بستگان و دوستانش تیر خورده یا با اسلحه تهدید شده بودند. در ۱۹۸۷، فلیشیا مورد سرقت و ضرب و شتم توسط دار و دسته‌ای از دختران قرار گرفت. در ۱۹۸۸، او تلاش کرد از خاله‌اش در مقابل یک مرد مسلح دفاع کند. در همان سال، خاله‌زاده‌ی وی در یک دعوی خیابانی تیر خورد و دستش فلج شد. در ۱۹۸۹، فلیشیا دوباره مورد سرقت مسلحانه قرار گرفت.

در سپتامبر ۱۹۹۰، عموی فلیشیا (که دوست صمیمی‌اش هم بود) تیر خورد و کشته شد. یک ماه بعد عموزاده‌اش در یک تیراندازی



از داخل ماشین کشته شد. در دسامبر ۱۹۹۰، کتش در سرقتی مسلحانه ربوده شد. در ماه بعد، ژانویه ۱۹۹۱، مردی که پدر معنوی وی بود تیر خورد و فلج شد. در سپتامبر ۱۹۹۱، درست یک ماه قبل از اینکه او برندا آدامز ۱۵ ساله را به قتل برساند، فلیشیا دوباره توسط دار و دسته‌ای از دختران مورد سرقت قرار گرفت. کشته شدن برندا آدامز صبح روز ۲۶ اکتبر ۱۹۹۱ در اوج یک ولگردی و قانون شکنی ۱۵ دقیقه‌ای روی داد. فلیشیا و مانوئلا ماری جانسون ۱۵ ساله در حال رفتن به یک مهمانی سوار بر ماشینی بودند که راننده آن، دوست بزرگ‌تر آنها، کوریرته کی‌داگ اولیور بود. آنها از کنار سه مرد رد شدند و یکی از آنها به کی‌داگ گفت که یک زن زنجیری طلایی به گردن دارد. کی‌داگ اسلحه‌ای با کالیبر کوچک به فلیشیا داد و به او ماری گفت: «زنجیر رو برام بیارید». فلیشیا و ماری از ماشین خارج شدند و به سمت دختری که گردنبند داشت حرکت کردند. ناگهان آن سه مرد آمدند و فلیشیا و ماری را هل دادند و گردنبند دختر را دزدیدند. فلیشیا و ماری به خودرو برگشتند و فلیشیا به کی‌داگ گفت: «اون سه تا زودتر جنجیدن و زنجیر رو گرفتن». فلیشیا، ماری و کی‌داگ با اتومبیل خود به دنبال آن سه نفر رفتند. بلافاصله، سه دختر و یک پسر را در خیابان دیدند. آنها متوقف شدند و از آن جوان‌ها پرسیدند که آیا آن سه مرد را دیده‌اند یا خیر. پاسخ آنها منفی بود. زمانی که کی‌داگ شروع به رانندگی کرد، ماری گفت که کتی را که یکی از آن دخترها پوشیده بود می‌خواهد. او و فلیشیا از ماشین خارج شدند و با آن جوانان روبرو شدند. فلیشیا اسلحه را به

سمت آنها گرفت. سپس به همراه ماری یک گردنبند، یک کت و یک کلاه بیسبال از آنها گرفت. فلیشیا و ماری دوباره به کی‌داگ ملحق شدند، تا به سمت آن مهمانی که قصد داشتند بروند. از داخل ماشین، ماری، برندا آدامز را دید که بیرون آپارتمانی که مهمانی در آن جریان داشت ایستاده بود. او به سمت کت چرمی برندا اشاره کرد و گفت: «من اون کت رو می‌خوام!». کی‌داگ ماشین را حاشیه خیابان پارک کرد و فلیشیا و ماری پیاده شدند. قبل از آن که فلیشیا در خودرو را ببندد، کی‌داگ تفنگ را به او داد و گفت: «بزار ماری کاری که باید رو بکنه و نزار هیچ کس دخالت کنه». فلیشیا و ماری از خیابان رد شدند و به برندا گفتند که کتش را بدهد. وقتی برندا مخالفت کرد، ماری با او درگیر شد. دیگران شروع به جمع شدن در اطراف مجادله کردند و فلیشیا تفنگ را در هوا تکان می‌داد و می‌گفت که فاصله خود را حفظ کنند. فلیشیا و ماری با برندا دعوا کردند و در نهایت ماری او را به سمت دیگر خیابان کشید. همان‌طور که برندا با تکیه به چراغ جاده روی زمین افتاده بود، فلیشیا اسلحه را به سمت او گرفت و یک تیر به شانه وی شلیک کرد. فلیشیا و ماری با کت برندا فرار کردند و به سمت ماشین کی‌داگ دویدند و صحنه را ترک کردند. در این حین، برندا بخاطر جراحت تیر گلوله مرده بود.

بعدا در آن روز، فلیشیا خودش را به پلیس تسلیم کرد. فلیشیا به ماموران گفت که بعد از اینکه ماری، برندا را به سوی دیگر خیابان کشید، صدای شلیک‌هایی را از آن سوی خیابان شنیده است، آن گاه چشمانش را بسته

و یک تیر شلیک کرده است. او ادعا کرد، وقتی چشمانش را باز کرده است، دستانش را به سمت شانه برندا نشانه گرفته بود. او گفت که به ماری کمک کرده تا کت برندا را بگیرد و سپس گردنبند برندا را گرفت، به اضافه اینکه وقتی خون را روی شانه برندا دیده گردنبند را انداخته است. فلیشیا به پلیس گفت که وقتی به سمت خودرو می‌رفته، صدای شلیک‌های دیگری را از آن سوی خیابان شنیده و واکنش به آنها برگشتن و شلیک دیگری به سمت برندا بود.

به خاطر روبرو شدن با اتهاماتی شامل پنج سرقت مسلحانه، یک قصد سرقت مسلحانه و یک قتل و ضرورت محاکمه به عنوان یک بزرگ‌سال و این احتمال که ممکن است تمام باقی عمرش را در زندان سپری کند، فلیشیا دادخواست بی‌گناهی به دلیل دیوانگی داد. در ویسکانسین، این بدین معنی بود که به احتمال زیاد او با یک محاکمه دو مرحله‌ای طرف بود. در مرحله اول، هیئت منصفه گناهکاری یا بی‌گناهی وی را بدون در نظر گرفتن دیوانگی تشخیص می‌داد. اگر محکوم می‌شد، سپس فرصتی داشت که در مرحله دوم دفاعیه دیوانگی‌اش را ارایه کند.

در ادامه معاینه فلیشیا، من برای تشخیص روان‌پریشی شهری آماده نبودم، اما می‌توانستم ببینم که منظور رابین شلواز دادن چنین برجستگی به موکلس چه بود. فلیشیا از اختلال استرس بعد از ضایعه روانی طولانی رنج می‌برد و دلیل آن قربانی بودن و آزار دیدنی بود که در طول زندگی‌اش تجربه کرده بود. ادامه دارد...

Insanity, posttraumatic stress disorder

PART 2

Felicia had grown up in an environment⁽¹⁾ of extreme family and neighborhood violence. At home, from childhood through her early teenage years, she had often been beaten⁽²⁾ by her mother with extension cords, leather belts, and other objects. Her mother had threatened⁽³⁾ to kill her and had once put a knife⁽⁴⁾ to her throat, telling Felicia, "I put you in this world and I can take you out." Throughout her childhood and adolescence, her mother also abused her psychologically, calling her a host of degrading names.

When Felicia was four or five years old, her sister burned Felicia's arm with a hot iron, leaving a scar⁽⁵⁾ that was still visible when I saw her over a decade later.

Felicia also witnessed a great deal of domestic⁽⁶⁾ violence between her parents. When Felicia was three, her father fired a gun⁽⁷⁾ at her mother "because there was too much salt in the gravy." From age four to about six, Felicia often watched her parents eat dinner with loaded⁽⁸⁾ guns at their sides, each feeling the need to protect⁽⁹⁾ himself or herself from the other.

Felicia was also no stranger to gun violence, criminal victimization⁽¹⁰⁾, and homicide. In addition to watching her parents use firearms⁽¹¹⁾ in the home, Felicia and a number of her relatives and friends had been shot or threatened with shooting. In 1987, Felicia was robbed and severely beaten by a gang⁽¹²⁾ of girls. In 1988, Felicia stepped in front of a man with a gun in an effort to protect her aunt. Later that year, Felicia's cousin was shot in a street fight⁽¹³⁾ and left with a paralyzed⁽¹⁴⁾ arm. In 1989, Felicia was again robbed at gunpoint⁽¹⁵⁾.

In September 1990, Felicia's uncle (a close friend) was shot and killed. A month later, her cousin was killed in a drive-by shooting. In December 1990, Felicia was robbed of her coat at gunpoint. The next month, January 1991, a man who was a surrogate⁽¹⁶⁾ father to Felicia, was shot and paralyzed. In September 1991, just a month before she killed 15-year-old Brenda Adams, Felicia was again robbed by a gang of girls.

The killing of Brenda Adams was the culmination⁽¹⁷⁾ of a 15-minute crime spree⁽¹⁸⁾ that occurred early on the morning of October 26, 1991. Felicia and 15-year-old Manuella "Marie" Johnson were riding to a party in a car driven by Kurearte "K-Dog" Oliver, an older male friend. The trio passed three men on the street, one of whom told K-Dog that a young woman was wearing a gold herringbone necklace. K-Dog responded by handing Felicia a small-caliber⁽¹⁹⁾ handgun⁽²⁰⁾ and telling her and Marie to "get the herringbone for me."

Felicia and Marie got out of the car and started toward the girl with the necklace. Suddenly, the three men reappeared, shoved⁽²¹⁾ Felicia and Marie aside, grabbed the girl's necklace, and ran away. Felicia and Marie retreated⁽²²⁾ to the car and Felicia told K-Dog, "Them dudes beat me to it and got the herringbone." Felicia, Marie, and K-Dog then drove away in search of the three men.

Soon, they saw three girls and a boy on the street. They stopped and asked if the youths⁽²³⁾ had seen the three men. Their reply was negative and, as K-Dog started to drive away, Marie said she wanted the coat that one of the girls was wearing. She and Felicia exited the car and confronted⁽²⁴⁾ the youths. Felicia pointed⁽²⁵⁾ the gun at them. Then she and Marie took a necklace, a coat and a baseball cap from them.

Felicia and Marie rejoined⁽²⁶⁾ K-Dog, who drove them to the party they had been planning to attend. From the car, Marie saw Brenda Adams standing outside the apartment in which the party was being held. She pointed to Brenda's leather coat and said, "I want that trench." K-Dog pulled the car around the corner and Felicia and Marie got out. Before Felicia could shut the car door, K-Dog handed her the gun and said, "Let Marie do what she got to do and don't let no one get into it."

Felicia and Marie crossed the street and directed⁽²⁷⁾ Brenda to give them her coat. When Brenda refused⁽²⁸⁾, Marie started fighting with her. Others began to gather around the altercation⁽²⁹⁾ and Felicia brandished⁽³⁰⁾ the firearm and told them to keep their distance⁽³¹⁾. Felicia and Marie fought with Brenda and eventually Marie dragged⁽³²⁾ her across the street. As Brenda lay slumped⁽³³⁾ against a light pole, Felicia pointed the gun in her direction and fired⁽³⁴⁾ one shot into her shoulder. Felicia and Marie made off with Brenda's coat, ran back to K-Dog's car, and left the scene⁽³⁵⁾. Meanwhile Brenda died from the gunshot⁽³⁶⁾ wound⁽³⁷⁾.

Later that day, Felicia turned herself in⁽³⁸⁾ to the police. Felicia told officers that after Marie dragged Brenda across the street, she heard shots being fired from across the street, shut her eyes and fired a single shot. According to Felicia's account, when she opened her eyes, her arm was pointed at Brenda's shoulder. She said that she helped Marie take Brenda's coat and then grabbed Brenda's necklace, adding that when she saw blood⁽³⁹⁾ on Brenda's shoulder she dropped the necklace. Felicia told the police that when she was approaching the car, she heard additional gunshots from across the street, to which she responded by turning back and firing another shot at Brenda.

Facing charges that included five armed robberies⁽⁴⁰⁾, one attempted armed robbery, and a murder, forced to stand trial as an adult, and confronting the possibility⁽⁴¹⁾ of spending the rest of her life in prison⁽⁴²⁾, Felicia had pleaded not guilty⁽⁴³⁾ by reason of insanity. In Wisconsin, that meant that potentially she faced a two-phase⁽⁴⁴⁾ trial. In the first phase, a jury would determine her guilt or innocence⁽⁴⁵⁾ without regard to insanity. If she were convicted, she would then have the opportunity⁽⁴⁶⁾ in a second phase to present⁽⁴⁷⁾ her insanity defense.

Following my examination of Felicia, I was not ready to make a diagnosis of urban psychosis, but I could see clearly what Robin Shallow meant when she put that label on her young client months earlier. Felicia suffered from long-standing posttraumatic stress disorder (PTSD) as a result of the abuse and criminal victimization she had experienced and witnessed⁽⁴⁸⁾ throughout her life.

لغت نامه Vocabulary

1) Vocabulary	26) Point: اشاره کردن، هدف گیری کردن
2) Environment: محیط، اطراف، احاطه	27) Join: ملحق شدن
3) Beat: زدن، ضرب و شتم، ضربان، تپش	28) Direct: اداره کردن، دستور دادن
4) Threaten: تهدید کردن	29) Refuse: رد کردن، نپذیرفتن
5) Knife: چاقو، کارد، تیغه	30) Altercation: مجادله، ستیز
6) Scar: اثر زخم، شکاف، اثر گناه	31) Brandish: به اهتزاز در آوردن، تکان دادن سلاح
7) Domestic: خانگی، خانوادگی، داخلی، بومی	32) Distance: فاصله
8) Gun: تفنگ، توپ، ششلول	33) Drag: کشیدن، بزور کشاندن
9) Loaded: {در اینجا} پر شده از گلوله	34) Slump: رکود، افتادن
10) Victimization: قربانی بودن	35) Fire: شلیک کردن، آتش
11) Protect: حفاظت کردن، حمایت کردن	36) Scene: صحنه، جای وقوع
12) Firearm: سلاح گرم	37) Gunshot: تیر اسلحه
13) Gang: دار و دسته، گروه	38) Wound: زخم، جراحت
14) Fight: مبارزه، دعوا، جدال	39) Turn her/himself in: تسلیم شدن، خود را معرفی کردن
15) Paralyze: فلج کردن، از کار انداختن	40) Blood: خون
16) Gunpoint: به زور اسلحه	41) Armed Robbery: سرقت مسلحانه
17) Surrogate: جانشین، قائم مقام	42) Possibility: احتمال
18) Culmination: اوج، قله	43) Prison: زندان
19) Spree: ولگردی و قانون شکنی	44) Guilty: گناهکار، مجرم
20) Small-Caliber: کالیبر کوچک	45) Phase: فاز، مرحله، صورت
21) Handgun: سلاح دستی	46) Innocence: بی گناهی، برائت
22) Shove: تنه زدن، هل دادن	47) Opportunity: فرصت، مجال
23) Retreat: عقب نشینی کردن، به عقب برگشتن	48) Present: ارائه کردن
24) Youth: جوانی، قوت، جوانان	49) Witness: شاهد، شهادت و گواه
25) Confront: روبرو شدن، مقابله کردن	

آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

شماره ۱۳۹۵/۳/۳۱-۹۲۷۸/۱۵۲/۱۱۰

رای وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۴۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت مرجع رسیدگی کننده به دعاوی اشخاص به طرفیت اداره ثبت احوال به خواسته صدور شناسنامه

مقدمه

جلسه‌ی هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده‌ی وحدت رویه‌ی ردیف ۹۴/۲۵ رأس ساعت ۸:۳۰ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ به ریاست حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محمدجعفر منتظری دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه‌ی شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیئت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظرهای مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظر دادستان محترم کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌شود، به صدور رای وحدت رویه‌ی قضایی شماره‌ی ۱۳۹۵/۱/۲۴-۷۴۸ منتهی شد.

الف: گزارش پرونده

با احترام معروض می‌دارد: براساس گزارش ۱۳۹۴/۱/۱۵-۱۹۲/۷ دادرسی علی‌البدل دادگاه‌های عمومی هیرمند از شعب اول و چهلیم دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت مرجع رسیدگی کننده به دعاوی اشخاص به طرفیت اداره ثبت احوال به خواسته‌ی صدور

شناسنامه با اختلاف استنباط از قانون، آراء متفاوت صادر شده است که جریان امر ذیلاً منعکس می‌شود:

۱. به دلالت محتویات پرونده‌ی کلاسه‌ی ۴۰۰۶۰۸ شعبه‌ی اول دیوان عالی کشور خانم فاطمه ... به طرفیت اداره ثبت احوال هیرمند به خواسته‌ی صدور شناسنامه اقامه‌ی دعا کرده که پس از ثبت در شعبه‌ی اول دادگاه عمومی شهرستان مرقوم مطرح و طی دادنامه‌ی ۱۳۹۳/۹/۲۹-۴۰۰۶۷۷ با توجه به اینکه صدور شناسنامه از وظایف ذاتی ثبت احوال می‌باشد و ثبت احوال در راستای وظایف قانونی خویش به صدور شناسنامه جهت اشخاص اقدام می‌کند لذا با نفی صلاحیت از خویش مستنداً به بند ۱ ماده‌ی یک قانون ثبت احوال، قرار عدم صلاحیت به شایستگی رسیدگی ثبت احوال شهرستان هیرمند صادر کرده و پرونده در اجرای ماده‌ی ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی به دیوان عالی کشور ارسال شده است که در شعبه‌ی اول مطرح شده و شعبه‌ی مرقوم طی دادنامه‌ی ۱۳۹۴/۱۱/۲۶-۷۳۷ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم کرده است:

«توجهاً به بند الف ماده‌ی یک قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵/۴/۱۶ و اصلاحات بعدی آن، ثبت ولادت و صدور شناسنامه از وظایف ذاتی ثبت احوال کشور به شمار می‌آید. فلذا مستنداً به ماده‌ی ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و تعیین صلاحیت اداره ثبت احوال شهرستان هیرمند، ادامه‌ی رسیدگی به آن مرجع محول می‌شود».

۲. برابر مطاوی پرونده‌ی کلاسه‌ی ۴۰۰۶۱۷ شعبه‌ی چهارم دیوان عالی کشور، خانم صابره... ساکن شهرستان هیرمند دادخواستی به



طرفیت اداری ثبت احوال هیرمند به خواسته‌ی صدور حکم الزام به صدور شناسنامه فرزندان به دادگستری هیرمند تقدیم داشته و توضیح داده است که از چند سال قبل با فردی به نام غلام... که از مجموع فاقدین شناسنامه است ازدواج کرده و دارای فرزندی به اسامی پرویز، رهنا، سعید، زینب، فاطمه و احمد... شده که به علت نداشتن شناسنامه پدر همگی فاقد شناسنامه هستند. شعبه‌ی اول دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان هیرمند با بیان اینکه صدور شناسنامه از وظایف ذاتی ثبت احوال است و ثبت احوال در راستای وظایف قانونی خویش اقدام به صدور شناسنامه جهت اشخاص می‌کند از خود نفی صلاحیت کرده و به استناد بند یک ماده‌ی یک قانون ثبت احوال قرار عدم صلاحیت شماره ۱۳۹۳/۱۰/۳-۹۳۰۹۹۷۵۴۸۸۴۰۰۶۸۸ به اعتبار صلاحیت ثبت احوال شهرستان هیرمند صادر و در اجرای ماده‌ی ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال داشته است. پس از وصول پرونده و ارجاع به شعبه‌ی ۴۰ دیوان عالی کشور به وسیله‌ی شعبه مورد بررسی قرار گرفته و هیئت شعبه پس از قرائت گزارش عضو ممیز و ملاحظه اوراق پرونده و نظر کتبی آقای دادیار دیوان عالی کشور اجمالاً مبنی بر «صدور رأی شایسته وفق موازین قانونی مورد تقاضا است»، در خصوص دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۳۹۳/۱۰/۳-۹۳۰۹۹۷۵۴۸۸۴۰۰۶۸۸ راجع به تشخیص صلاحیت مشاوره و چنین رأی داده است:

«بند الف ماده‌ی یک قانون ثبت احوال مورد استناد شعبه‌ی اول دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان هیرمند ثبت ولادت و صدور شناسنامه [را] از وظایف سازمان ثبت احوال کشور دانسته است، لکن دلالتی بر صلاحیت اداری ثبت احوال به رسیدگی به دعاوی مطروحه علیه آن اداره ندارد و با توجه به اینکه مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. دادگاه عمومی موظف است به چنین دعوائی رسیدگی و تعیین تکلیف کند؛ لذا قرار عدم صلاحیت صادر شده از شعبه‌ی اول دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان هیرمند به اعتبار صلاحیت اداری ثبت احوال شهرستان هیرمند در مورد دعوی خانم صابره مرادقلی قابل تأیید نیست، مستنداً به ماده‌ی ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با صالح دانستن مرجع قضایی مذکور، پرونده جهت رسیدگی اعاده می‌شود». چون شعب اول و چهل دیوان عالی کشور در موضوع واحد، به شرح مرقوم با اختلاف استنباط از بند ۱ ماده‌ی اول قانون ثبت احوال، آراء متهاافت صادر کرده‌اند، لذا مستنداً به ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه‌ی قضایی تقاضا دارد.

حسین مختاری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ب: نظر دادستان کل کشور

«همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید شعبه‌ی اول دیوان عالی کشور مستنداً به بند الف ماده‌ی یک قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵/۴/۱۶ و اصلاحات بعدی رسیدگی به خواسته‌ی صدور شناسنامه را در صلاحیت اداری ثبت احوال شهرستان دانسته و شعبه‌ی چهل دیوان عالی کشور با توجه به اینکه مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است، دادگاه عمومی را صالح به رسیدگی دانسته است و در موضوع واحد با اختلاف استنباط از بند یک ماده‌ی اول قانون ثبت احوال، آراء متهاافت صادر کرده‌اند. بنا به مراتب، اگرچه برابر بند الف ماده‌ی یک قانون ثبت احوال (اصلاحی ۱۳۶۳/۱۰/۱۸) ثبت ولادت و صدور شناسنامه از وظایف سازمان ثبت احوال کشور است لکن در این گزارش بحث تقدیم دادخواست و طرح دعوی الزام اداری ثبت احوال به صدور شناسنامه مطرح است که طبق ماده‌ی ۴ قانون مارالذکر، رسیدگی به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال با دادگاه می‌باشد و اصل ۱۵۹ قانون اساسی، دادگستری را مرجع رسمی تظلمات و شکایات می‌داند. بنا به مراتب و با اشاره به اینکه سازمان ثبت احوال دارای شخصیت حقوقی عمومی دولتی است و اگر تصمیم بگیرد یا اقدامی بکند و یا از تصمیم و اقدامی خودداری کند، رسیدگی به آن طبق اصل ۱۷۳ قانون اساسی در صلاحیت دیوان عدالت اداری است رأی شعبه‌ی چهل دیوان عالی کشور را که رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دادگاه عمومی می‌داند، صحیح می‌دانم».

ج: رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۱۳۹۵/۱/۲۴-۷۴۸

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

طبق ماده‌ی ۱ اصلاحی قانون ثبت احوال، صدور شناسنامه برای اتباع ایرانی از وظایف اداری ثبت احوال است، مع‌هذا چنانچه شخصی که فاقد شناسنامه باشد به ادعای ایرانی بودن، الزام اداری ثبت احوال را به صدور شناسنامه برای خود درخواست کند، دعوی او در دادگاه قابل رسیدگی است، لکن الزام اداری ثبت احوال به صدور شناسنامه منوط به آن است که به طریقی که در قانون ثبت احوال پیش‌بینی شده احراز شود که متقاضی، شرایطی که در آن قانون برای صدور شناسنامه مقرر شده است، از جمله شرایط موضوع ماده‌ی ۴۵ اصلاحی قانون (هویت و تابعیت) را دارد یا نه. براین اساس، رأی شعبه‌ی چهل دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه

معافیت صندوق خسارت‌های بدنی از پرداخت هزینه دادرسی منصرف از مواردی است که دادگاه، صندوق را به پرداخت هزینه دادرسی در حق خواهان محکوم می‌کند.

سؤال: به استحضار می‌رساند مطابق ماده‌ی ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث صندوق خسارت‌های بدنی وظیفه و رسالت قانونی حمایت از زیان‌دیدگان حوادث رانندگی در مواردی چون فقدان یا انقضاء بیمه‌نامه و... را عهده‌دار می‌باشد که منابع مالی آن به شرح مذکور در ماده‌ی ۱۱ قانون فوق‌الذکر است. از طرف دیگر، به موجب تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۱ قانون فوق صندوق از پرداخت هزینه‌های دادرسی و اوراق و حق الاجرا معاف می‌باشد. حال خواهشمند است اعلام فرمایید این معافیت صرفاً مواردی را در بر دارد که صندوق به مراجع صالحه قضائیتی مانند مرجع قضایی و شوراهای حل اختلاف؛ دادخواهی می‌نماید یا مواردی را که این صندوق محکوم علیه شناخته می‌شود، نیز به ویژه در مورد حق الاجرا در برمی‌گیرد؟

نظریه: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵-۷/۹۳/۳۲۳۵

پاسخ: اولاً تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۱ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۸۷، مطلق است.

ثانیاً معافیت صندوق، ناظر به پرداخت هزینه‌های موصوف در حق دولت است و منصرف از مواردی است که دادگاه، صندوق را به پرداخت هزینه دادرسی در حق خواهان محکوم نموده است.

صرف ارائه مبایعه‌نامه عادی نمی‌تواند اجرای احکام را مجاب به پذیرش مالکیت ملک برای محکوم علیه و توقیف ملک نماید.

سؤال: در اجرای احکام مدنی، محکوم‌له برای استیفای محکوم به نقدی پلاک ثبتی را معرفی می‌نماید که به نام محکوم علیه نیست و به نام ثالث است و مدعی است که ثالث آن را با یک قرارداد عادی به محکوم علیه انتقال داده است و کپی بیع‌نامه را ضمیمه می‌نماید حال: آیا اجرای احکام ملزم به قبول توقیف ملک مذکور است یا خیر؟

چنانچه بیع‌نامه عادی ارائه شود که دلالت ظاهری بر مالکیت محکوم علیه نماید، آیا بدون رضایت و اقرار ثالث مالک رسمی توقیف ممکن است؟ چنانچه ثالث اقرار به انتقال آن نماید، توقیف مجاز هست یا خیر؟

چنانچه ثالث ضمن اقرار به انتقال مدعی فسخ متعاقب آن معامله شود، آیا اجرای احکام مکلف به توقیف است و فسخ باید ثابت شود و یا اینکه چون اقرار مرکب است توقیف ممکن نیست و معامله و فسخ باید احراز شود و ملاک ماده‌ی ۲۲ قانون ثبت برای توقیف اموال است؟

نظریه: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵-۷/۹۳/۳۲۳۷

پاسخ: مطابق ماده‌ی ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک کشور مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، همین که ملکی مطابق قانون در دفتر املاک به ثبت رسید، دولت فقط کسی را که ملک به اسم او ثبت شده و یا کسی که ملک مزبور به او منتقل گردیده و این انتقال نیز در دفتر املاک به ثبت رسیده و یا اینکه ملک

مزبور از مالک رسمی ارثاً به او رسیده باشد، مالک خواهد شناخت و نیز به موجب ماده‌ی ۴۸ قانون فوق‌الذکر، سندی که مطابق مواد ۴۶ و ۴۷ این قانون باید به ثبت برسد و به ثبت نرسیده، در هیچ یک از ادارات و محاکم پذیرفته نخواهد شد. بنا به مراتب، صرف ارایه بیع‌نامه عادی نمی‌تواند اجرای احکام را مجاب به پذیرش مالکیت ملک برای محکوم علیه و ترتیب اثر دادن به تقاضای محکوم‌له در این خصوص (توقیف ملک) بنماید؛ اما اگر شخص ثالث که سندرسمی به نام او است با اقرار به مالکیت محکوم علیه، رضایت خود را به توقیف مال مزبور در قبال محکوم‌به بنماید، با عنایت به تبصره‌ی ماده‌ی ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی توقیف آن بلاشکال است.

حکم طلاق صادره از دادگاه کشور کانادا زمانی واجد اثر حقوقی در ایران است که در دادگاه صلاحیت‌دار ایران تنفیذ شود.

سؤال: ۱- آیا حکم طلاق صادره از دادگاه‌های کشور کانادا در ایران قابلیت اجرا دارد؟
۲- آیا حکم صادره از آن محاکم بایستی به وسیله مأمورین سیاسی یا کنسولی ایران برابر با اصل گردد؟

نظریه: ۱۳۹۴/۲/۵-۷/۹۴/۲۸۵

پاسخ: ۱- حکم طلاق صادره از دادگاه کشور کانادا در مورد زوجین ایرانی مستنداً به ماده‌ی ۱۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱ و ماده‌ی ۱۶۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۸/۱، زمانی واجد اثر حقوقی در ایران می‌گردد و قابلیت اجرا می‌یابد که در دادگاه صلاحیت‌دار ایران، تنفیذ گردد.

۲- بدیهی است به تقاضانامه اجرای حکم، باید مدارک مصرح در ماده‌ی ۱۷۳ قانون اجرای احکام مدنی پیوست شده باشد.

صرف مراجعت متهم به فرار از خدمت، به محل خدمت، توبه محسوب نمی‌شود.

سؤال: با عنایت به اینکه ماده‌ی ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در جرایم تعزیری درجه شش، هفت، و هشت، در صورت احراز توبه مجرم، مجازات را ساقط دانسته و نظر به اینکه در بزه فرار از خدمت در موضوع بند الف ماده‌ی ۵۶ و بند ب ماده‌ی ۶۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح که مجازات آن از نوع درجه هفت است (دو تا شش ماه حبس)، به لحاظ مراجعت متهم به یگان جهت ادامه خدمت و اظهار ندامت و پشیمانی متهم، توبه به صورت عملی صورت گرفته است، آیا تعیین و اعمال مجازات و جاهت قانونی دارد یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۴/۲/۵-۷/۹۴/۲۸۷

پاسخ: با توجه به اطلاق و عموم ماده‌ی ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در خصوص جرائم تعزیری، مقررات این ماده شامل بزه‌های مورد سؤال نیز می‌گردد و لکن صرف مراجعت متهم به فرار از خدمت، به محل خدمت، توبه محسوب نمی‌شود بلکه باید گفت باتوجه به ماده‌ی ۱۱۷ قانون مجازات اسلامی که مرقوم داشته «توبه، اصلاح و ندامت وی باید احراز گردد»، صرف مراجعت متهم فراری به خدمت، توبه محسوب نشده و این امر باید توسط قاضی مربوط احراز شود.

صدور چک با علم به مسدود بودن حساب بانکی مطلقاً جرم و در حکم صدور چک بلامحل است.

سؤال: آیا صدور چک به نحو مندرج در قسمت اخیر ماده‌ی ۳ قانون صدور چک به صورت عدم تطبیق امضاء یا قلم‌خوردگی در متن چک یا اختلاف در مندرجات چک و امثال آن و یا صدور چک از حساب مسدود

موضوع ماده‌ی ۱۰ قانون مرقوم با وصف وعده‌دار بودن چک‌اصداری، واجد وصف جزایی مندرج در ماده‌ی ۷ این قانون که مؤخرالتصویب است می‌باشد؟

نظریه: ۱۳۹۴/۲/۵-۷/۹۴/۲۹۵

پاسخ: اولاً در خصوص صدور چک به صورت عدم تطبیق امضاء و سایر موارد مندرج در ماده‌ی ۳ قانون صدور چک، نظر به اینکه قانون‌گذار برای صدور چک به صورت‌های مذکور، علی‌رغم ممنوعیت صدور آن، مجازاتی تعیین ننموده است، بنابراین مورد مشمول قواعد کلی بوده و در صورت وعده‌دار بودن چک‌های موصوف، موضوع مشمول ماده‌ی ۱۳ قانون یادشده، می‌باشد و فاقد وصف کیفری است. ولی اگر چک‌های مذکور وعده‌دار نباشد، مشمول مجازات‌های مندرج در ماده‌ی ۷ آن قانون می‌گردد.

ثانیاً با توجه به اینکه مقنن طبق ماده‌ی ۱۰ قانون صدور چک، عمل شخصی را که با علم به مسدود بودن حساب بانکی اقدام به صدور چک نماید، مطلقاً جرم و در حکم صدور چک بلامحل، تلقی نموده، لذا صرف نظر از اینکه چک مذکور وعده‌دار باشد یا نه، جرم است و به حداکثر مجازات مندرج در ماده‌ی ۷ قانون یادشده، محکوم خواهد شد.

مأمورین رسمی می‌توانند متفاوت از مسؤولین دولتی باشند.

سؤال: الف: منظور از عبارت «مسؤول دولتی» در مواد ۵۳۲ و ۵۳۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ چه اشخاصی می‌باشند؟ آیا الزاماً باید این اشخاص رابطه استخدامی با دولت داشته باشند؟

ب: آیا مسؤول دولتی مذکور در این موارد با عبارت مأمور رسمی مذکور در ماده‌ی ۱۲۸۷ قانون مدنی دارای معنای مترادف می‌باشند؟ ج: منظور از مأمور رسمی در ماده‌ی ۱۲۸۷ قانون مدنی چه اشخاصی است؟

د: آیا سردفتران و دفتر یاران و یا اعضاء هیئت مدیره کانون وکلا و یا اعضاء هیئت مدیره کانون کارشناسان رسمی که قانون‌گذار به آنها اجازه صدور پروانه وکالت یا کارشناسی را داده است، به عنوان مأمور رسمی و یا مسؤول دولتی شناخته می‌شوند؟

نظریه: ۱۳۹۴/۲/۵-۷/۹۴/۲۹۷

پاسخ: الف) با توجه به مواد ۱، ۲، ۴ و ۱۳۸۶ مصوب با اصلاحات و الحاقات بعدی، منظور از «مسؤول دولتی» در مواد ۵۳۲ و ۵۳۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، آن دسته از افراد شاغل در وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و نیز شرکت‌های دولتی است که در دستگاه‌های یاد شده دارای سمت‌های مدیریتی می‌باشند؛ اعم از اینکه دارای رابطه استخدامی نظیر رسمی، پیمانی و امثال آن با دستگاه‌های مذکور بوده و یا به موجب مقررات قانونی به خدمت در این دستگاه‌ها مشغول می‌باشند، بدون اینکه مستخدم واحدهای دولتی فوق‌الذکر محسوب شوند.

ب و ج) منظور از «مأمورین رسمی» مذکور در ماده‌ی ۱۲۸۷ قانون مدنی، کسانی هستند که از طرف مقام صلاحیت‌دار برای تنظیم سند رسمی معین شده باشند که ممکن است مستخدم دولت نباشند؛ مانند سردفتران اسناد رسمی. بنابراین، مأمورین رسمی مزبور لزوماً در ادارات دولتی مشغول به کار نمی‌باشند و یا در خدمت دولت انجام وظیفه نمی‌نمایند؛ لذا «مأمورین رسمی» می‌توانند متفاوت از «مسؤول دولتی» نیز باشند زیرا مسؤول دولتی در ادارات دولتی انجام وظیفه می‌کند، ولو اینکه دارای رابطه استخدامی با ادارات مزبور نباشد. د) اشخاص ذکر شده در فرض سؤال، ممکن است «مأمور رسمی» شناخته شوند، لکن «مسؤول دولتی» نمی‌باشند.

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی

سازمان قضایی نیروهای مسلح

در جرایم درجه هفت و هشت، ضابطان باید گزارش جرایم مزبور را مستقیماً به دادگاه بدهند.

سؤال: ضابطان، جرایم درجه هفت و هشت را باید به چه مقامی گزارش نمایند (دادستان یا رئیس سازمان قضایی)؟

نظریه: ۱۳۹۴/۱۱/۳-۷/۳۴/۲۵۳۵۱۷
پاسخ: نظر به اینکه برابر مواد ۳۴۰ و ۳۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، جرایم تعزیری درجه هفت و هشت مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود و انجام تحقیقات مقدماتی نسبت به جرایم مزبور به عهده دادگاه قرار گرفته است و دادسرا در انجام تحقیقات مقدماتی جرایم مزبور نقشی ندارد، بنابراین، گزارش جرایم مزبور باید مستقیماً به دادگاه ارسال شود.

مفقود کردن حکم مأموریت مجرمانه، مستوجب تنبیه انضباطی است.

سؤال: تعدادی از نیروها اقدام به مفقود کردن حکم مأموریت خود پس از استفاده در مأموریت‌های محوله با سطح طبقه‌بندی مجرمانه نموده‌اند؛ خواهشمند است دستور فرمایید از نحوه برخورد با افراد قاصر، این فرماندهی را آگاه نموده و مستندات آن نیز به این فرماندهی ارسال گردد.

نظریه: ۱۳۹۵/۲/۴-۷/۳۴/۹۵/۲۶۹۵۱۵
پاسخ: در فرض سؤال، موضوع فاقد وصف کیفری است؛ لکن مرتکب برابر تبصره‌ی

ماده‌ی ۲۷ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، از طرف فرمانده یا رئیس مربوط تنبیه انضباطی خواهد شد.

چنانچه پس از تعلیق قسمتی از جزای نقدی جایگزین حبس، موجبات لغای آن و اجرای مجازات حبس فراهم شود، مجازات حبس به نسبت جزای نقدی تعلیقی از کل جزای نقدی قابلیت اجرا دارد.

سؤال: سرباز وظیفه‌ای به اتهام فرار از خدمت مراجعتی به حبس و براساس مقررات جایگزین حبس به جزای نقدی محکوم شده است و سپس بخشی از جزای نقدی را پرداخت کرده و در خصوص مابقی جزای نقدی نامبرده حکم تعلیق اجرای مجازات صادر گردیده است. مدتی بعد به علت ارتکاب مجدد بزه از طرف متهم تعلیق اجرای مجازات جزای نقدی مذکور از سوی دادگاه الغاء می‌شود و متهم از پرداخت جزای نقدی فوق اظهار عجز می‌نماید. حال، آیا می‌توان چنین متهمی را براساس مقررات موضوعه به ازای هر سیصد هزار ریال جزای نقدی یک روز بازداشت کرد یا براساس مواد ۷۰ و ۸۲ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ می‌باید مجازات اصلی حبس مندرج در دادنامه محکومیت فوق اجرا گردد؟ در فرض اخیر، آیا می‌توان مقدار جزای نقدی پرداخت شده قبلی متهم را از میزان حبس مذکور کسر کرد؟

نظریه: ۱۳۹۵/۲/۴-۷/۳۴/۲۶۹۵۲۶

پاسخ: در فرض سؤال، چنانچه به لحاظ ارتکاب جرم مجدد و فراهم شدن موجبات قانونی، قرار تعلیق اجرای مجازات لغو شود و محکوم علیه از پرداخت جزای نقدی جایگزین حبس اظهار عجز نماید، برابر ماده‌ی ۷۰ قانون مجازات اسلامی، مجازات حبس اجرا خواهد شد؛ لکن با عنایت به اینکه قسمتی از جزای نقدی رأی اولیه منجز بوده و پرداخت شده است، آن قسمت از مجازات حبس مندرج در حکم به نسبت جزای نقدی پرداختی، اجرا شده تلقی می‌شود و بازداشت محکوم علیه در قبال آن وجه قانونی ندارد و صرفاً مجازات حبس به تناسب مجازات معلق قبلی با لحاظ میزان جزای نقدی پرداخت شده قابلیت اجرا خواهد داشت

تعیین صلاحیت دادگاه بر مبنای تاریخ ثبت پرونده ناظر به مرحله بدوی است، نه تجدید نظر.

سؤال: نظربه اینکه در قانون سابق جرایمی در صلاحیت دادگاه نظامی یک بوده است که بعد از صدور حکم مورد اعتراض واقع شده و پرونده به دیوان عالی کشور ارسال گردیده که پس از نقض حکم به دادگاه هم‌عرض ارسال شده و زمان ارجاع پرونده موکول شده به قانون آیین دادرسی فعلی، که با ملاحظه قانون فعلی مشاهده می‌گردد جرم مذکور در صلاحیت دادگاه نظامی دو می‌باشد. لذا خواهشمند است مقرر فرمایید اعلام نمایند:

الف- آیا به لحاظ اظهار نظر دیوان عالی کشور که قید نموده دادگاه هم‌عرض، دادگاه نظامی

دو صلاحیت رسیدگی به جرم را دارد یا خیر؟ در صورت پاسخ منفی، قوانین شکلی که عطف به ماسبق می شود، اجرای ماده ۱۱ را چطور می شود توجیه کرد؟

ب- در صورتی که دادگاه هم عرض نظامی یک فعلی با تعدد قاضی (وفق تبصره ۳ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری) رسیدگی نماید، تجدیدنظر پرونده با چه مرجعی خواهد بود؟

پ- در پرونده ای که بعضی جرایم در صلاحیت نظامی یک و بعضی در صلاحیت دادگاه نظامی دو بوده و رسیدگی به جرایم در دادگاه نظامی یک سابق صورت پذیرفته و پس از اعتراض به حکم صادر شده دیوان جرم در صلاحیت دادگاه نظامی یک را تأیید کرده است و جرم در صلاحیت دادگاه نظامی دو را نقض کرده و به دادگاه هم عرض ارسال نموده و ثبت پرونده به قانون فعلی موکول شده، آیا رسیدگی مجدد باید به وسیله دادگاه نظامی دو انجام شود یا دادگاه نظامی یک هم عرض؟ در صورتی که نظر به رسیدگی دادگاه نظامی یک هم عرض باشد، آیا با یک قاضی است یا تعدد قاضی است، و مرجع تجدید نظر کجا خواهد بود؟

نظریه: ۱۳۹۵/۲/۴-۷/۳۴/۲۶۹۵۲۳

پاسخ: الف- برابر بند «پ» ماده ۱۱ ق.ا.م. ۱۳۹۲، اصل بر این است که کلیه قوانین مربوط به صلاحیت نسبت به جرایم سابق بر وضع آن فوراً اجرا می شود. تبصره ۳ ماده ۲۹۶ ق.ا.د.ک. ۱۳۹۲، به عنوان استثناء بر اصل مزبور که صرفاً ناظر به مرحله رسیدگی بدوی است نه تجدیدنظر، رسیدگی به جرایمی را که تا تاریخ ۹۴/۴/۱ در دادگاه ثبت شده است، از نظر صلاحیت، تابع مقررات زمان ثبت تلقی نموده است؛ لکن سایر مقررات رسیدگی تابع مقررات زمان رسیدگی در همان شعبه خواهد بود. بنابراین در فرض سؤال، چنانچه پس از نقض رأی در دیوان عالی کشور براساس مقررات قانون قبلی پرونده

جهت ارجاع به دادگاه هم عرض ارسال شده باشد، لکن قبل از لازم الاجرا شدن مقررات قانون جدید آیین دادرسی کیفری در دادگاه هم عرض، به ثبت نرسیده باشد، موضوع از شمول تبصره ۳ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری خارج است و با عنایت به اینکه رسیدگی به جرایم ارتكابی براساس مواد (۳۰۱ و ۳۰۲) قانون آیین دادرسی کیفری، در صلاحیت دادگاه نظامی دو قرار گرفته است، دادگاه نظامی دو جانشین دادگاه هم عرض تلقی می شود و پرونده باید به دادگاه نظامی دو یا برابر ماده ۵۸۷ ق.ا.د.ک. به دادگاه نظامی یک به قائم مقامی دادگاه نظامی دو ارجاع شود، که در این صورت دادگاه مزبور با تصدی یکی از اعضا تشکیل می شود و رأی صادر شده نیز با عنایت به ماده ۴۲۶ و ۴۲۸ ق.ا.د.ک، قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر نظامی خواهد بود. ضمناً نظریه مشورتی شماره ۷/۹۴/۳۲۵۸-۱۱/۲۱/۹۴ اداره حقوقی قوه قضاییه موید مراتب مزبور است.

ب- در فرض سؤال، هرچند که برابر رأی وحدت رویه شماره ۷۰۶-۸۶/۹/۲۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، مرجع تجدیدنظر از جرم در صلاحیت دادگاه نظامی دو که به تبع جرم مهم تر در دادگاه نظامی یک رسیدگی شده است، دیوان عالی کشور است؛ لکن با عنایت به رأی دیوان عالی کشور و رسیدگی نهایی به پرونده در خصوص جرم مهم تر، رسیدگی بعدی به شرح اشاره شده در بند قبلی می باشد.

با لازم الاجرا شدن قانون آیین دادرسی کیفری جدید، دادگاه نظامی یک نمی تواند نسبت به پرونده های سابق به عنوان مرجع تجدیدنظر دادگاه نظامی دو رسیدگی کند.

سؤال: چنانچه پرونده نظامی دو در زمان حاکمیت قانون آیین دادرسی سابق جهت رسیدگی به اعتراض متهم به دادگاه نظامی

یک ارجاع شده باشد و قبل از صدور حکم نهایی قانون آیین جدید لازم الاجرا شده باشد، آیا دادگاه نظامی یک جدید که با حضور دو عضو رسمیت دارد صالح به رسیدگی است و یا چون پرونده در زمان حاکمیت قانون سابق بوده دادگاه مزبور با حضور یک عضو می تواند به پرونده مزبور رسیدگی کند؟

لازم به ذکر است به نظر این مرجع دادگاه باید با حضور دو عضو تشکیل شود، اما ریاست محترم شعبه اول دادگاه نظامی یک اصفهان به استناد تبصره ۳ از ماده ۲۹۶ آیین دادرسی مصوب ۱۳۹۲ معتقدند دادگاه با یک عضو تشکیل می گردد. خواهشمند است نظر قضایی خود را در این خصوص مرقوم فرمایید.

نظریه: ۱۳۹۵/۲/۸-۷/۳۴/۲۷۰۶۵۵

پاسخ: برابر بند «پ» ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، اصل بر این است که کلیه قوانین مربوط به صلاحیت نسبت به جرایم سابق بر وضع آن فوراً اجرا می شود؛ تبصره ۳ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، که رسیدگی به جرایمی را که تا تاریخ ۱۳۹۴/۴/۱ در دادگاه ثبت شده است، از نظر صلاحیت، تابع مقررات زمان ثبت تلقی نموده است، به عنوان استثناء بر اصل مزبور صرفاً ناظر به رسیدگی مرحله بدوی است، و به رسیدگی در مرحله تجدیدنظر تسری ندارد. با عنایت به اینکه صلاحیت دادگاه نظامی یک برابر مقررات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، رسیدگی به جرایم موضوع ماده ۳۰۲ قانون مزبور می باشد و مرجع تجدیدنظر نسبت به آراء دادگاه نظامی دو که برابر مقررات سابق در صلاحیت دادگاه نظامی یک قرار داشت از دادگاه نظامی یک سلب صلاحیت شده است و تجدیدنظر نسبت به آراء دادگاه نظامی دو برابر ماده ۴۲۶ در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر نظامی قرار گرفته است، بنابراین در فرض سؤال، رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر نظامی است.

در مسیر سبز انتظار

قسمت ششم

عمل یافته و امکانات را در اختیارش گذارده‌اند، باید بیش از پیش عشق و علاقه خود را به هدایت مردم بنمایانند. عشق به هدایت مردم، اگر در کارگزار اسلامی نباشد، کارآیی نخواهد داشت و نخواهد توانست به آرمان‌ها و برنامه‌هایی که برآوردن آنها به او واگذار شده برسد.

خداوند برای پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) چهارویژگی بیان فرموده که مهم‌ترین و ضروری‌ترین ارزش‌های اخلاقی به شمار می‌رود: ۱- مردمی بودن: «من انفسکم». ۲- دلسوز بودن: «عزیز علیه ما عنتم». ۳- عشق به مردم داشتن: «حریص علیکم». ۴- مهربانی کردن: «بالمؤمنین رؤوف رحیم». (سوره ی توبه آیه ۲۸)

لذا کارگزار اسلامی، در هر عرصه که بخواهد موفق شود، ناگزیر باید خود را به خوبی‌های نیک بیاراید. ولی پاره‌ای از آنها

را این می‌دانند. در دید اینان و مردمان ذلت کشیده، قدرت، یعنی خود را از همه برتر دانستن و دیگران را به هیچ انگاشتن.

کارگزار اسلامی، براساس اهداف مقدس جامعه منتظر، در رفتار و حرکات خویش، به گونه‌ای باید مشی کند که این فرهنگ گندیده، دگربار، سر بر نیلورد که همه چیز را تباه خواهد کرد. حضرت رسول (صلی الله علیه و اله و سلم) خطاب به تازه مسلمانانی که در برابر آن حضرت، احساس حقارت و ترس می‌کند می‌فرماید: «هون علیک. فلسک بملک انها انا ابن امراه کانت تاکل القد». «راحت باش، من، شاه نیستم، پسر زنی هستم که گوشت خشک شده می‌خورد». کارگزار اسلامی، امروز که میدان

اخلاق در حکمرانی و خدمت صادقانه

۱- اقتدا به این ویژگی افزون بر اینکه صاحب جاه را همیشه پایش می‌کند که از مسیر مردم خارج نشود و مردمی بیندیشد و زندگی کند، اثر بسیار مهم روانی برای آرامش تهیدستان دارد و آنان را امیدوار به آینده نموده و از سرکشی باز می‌دارد.

۲- دوری از رفتار پر تکبر و مغرورانه از اهداف اصلی جامعه منتظر، رهانیدن انسان‌ها از قید و بند بردگی و ذلت و خواری بود. پادشاهان، سرکشان و طاغیان، مردم را خوار می‌خواهند و زیون زیر دست و پای خود. قدرت

سرآمدند و اهمیت ویژه‌ای دارند و بسیار کارا و نقش آفرینند که آراسته بودن کارگزاران اسلامی به آنها، زینت دین به شمار می‌رود، از جمله: خدمت به مردم، قدرت به خودی خود، ارزشی ندارد. ارزش قدرت در کارآیی آن است در خدمت به مردم. قدرتی که دردی را دوا نکند و مشکلی را حل نکند و باری از دوش بر ندارد؛ پوچ و بی فایده است. بنابراین، داشتن روحیه خدمت‌گزاری، به ویژه در کارگزاران اسلامی، از والاترین ارزش‌های اخلاقی است که باید همواره آن را پاس داشت و نگذاشت رو به ضعف نهاد.

برخورد خوش با مردم: پیامی که کارگزار اسلامی در سینه دارد و رسالتی که او بر دوش گرفته. در هر دلی، جای نمی‌گیرد و در سینه‌ها قرار نمی‌یابد، مگر اینکه در دل‌ها و سینه‌ها، دگرگونی ژرفی رخ داده باشد. ابزار کارآمدی که دل را دگرگون کند و زمینه را برای پیام آماده می‌سازد، برخورد شایسته و مهرورزی است. امام خمینی (قدس سره)، که اقیانوسی از انسان‌های عاشق اسلام و دشمن دشمنان اسلام را به میدان آورد و علیه قدرت‌های بزرگ جهانی بسیج کرد و ایران را از بدبختی و فلاکت رهاند، از همین رمز بزرگ بهره برد؛ یعنی مهرورزی و برخورد خوش با مردم. اینک کارگزار اسلامی

برای ادامه این حرکت بزرگ، راهی جز حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و مصلحان بزرگ ندارد. هر دلی که از ما برنجد، ما، ده‌ها گام به عقب رانده می‌شویم. وای به روزی که هزار هزار دل برنجد و از رفتار و گفتار و برخورد ما، متنفر شوند. در هر شهر و روستا اگر نابسامانی دیده می‌شود و حرکات نابهنجار و بی‌تفاوتی در برابر زشتی‌ها و پلیدی‌ها، وجود دارد، باید زندگی مسؤولان شهر و کارگزاران اسلامی آنجا را مطالعه کرد. بی‌گمان، نخستین پدیده زشتی که در این گونه شهرها خود را می‌نمایاند، برخورد ناپسند با مردم و به هیچ انگاری آنها در دستگاه‌های دولتی و کارگزار اسلامی است. (همان، ۱۰) این، زنگ خطری است که اگر سریع به اصلاح رفتارها بر نخیزیم، فساد ریشه می‌گیرد و ریشه می‌دواند و دامن خوب و بد را می‌گیرد و آنگاه رهایی از آن، به آسانی دست نمی‌دهد. اساساً در چنین جامعه‌ای کارها ابتر می‌ماند؛ از این روی، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید:

«ثلاث من لم تکن فیه: لم یقم له عمل: ورع یحجره عن معاصی الله و خلق یداری به الناس و حلم یردّ به جهل الجاهل» (بحارالانوار ج ۷۱ ص ۳۹۲): «سه

چیز است که اگر در انسان نباشد، کار وی ابتر خواهد بود: تقوایی که او را از گناه باز دارد، نیکی که با مردم به نیکی رفتار کند و بردباری که بدان، نادانی نادان را برطرف سازد، صاحب منصبی اگر نمی‌تواند نیاز نیازمندی را برطرف سازد و آنان را کمک کند، دست کم، با چهره باز و روی گشاده، دردش را تسکین دهد و دلش را آرام کند، نه اینکه با برخورد ناشایست در وی بر درد هایش بیفزاید.» حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به فرزندان عبدالمطلب، سفارش می‌فرماید:

«یا بنی عبدالمطلب! انکم ان لم تسعوا الناس باموالکم فالقوهم بطالاقه الوجه و حسن البشر.» (مسند ابی یعلی الموصلی ج ۱۱ حدیث ۶۵۵۰)

«ای فرزندان عبدالمطلب! اگر توانایی ندارید که نیاز دیگران را بر آورده سازید و به آنان کمک کنید، با چهره باز و رویی گشاده و خلقی خوش با آنان برخورد داشته باشید.»

این اصل بلند را کارگزار اسلامی باید پاس بدارد، تا مردم، به اشتیاق به او بگردند و هدف‌های او را تحقق بخشند و در برابر حرکت‌های باز دارنده بایستند.

برگرفته از کتاب:

**در مسیر سبز انتظار فرج،
دکتر سید حسن فیروزآبادی
و همکاران**

آشنایی با حقوق شهروندی

سرقت و مسایل قضایی مربوط به آن مقدمه:

یکی از قدیمی ترین جرایم که شاید از همان پیدایش مفهوم مالکیت در جوامع بشری ارتکاب می یافته و معمولاً مجازات های سختی هم برای مرتکبین آن در نظر گرفته شده است، جرم سرقت می باشد. امروزه در اکثر کشورهای جهان، جرم سرقت به دلیل تنوع و گوناگونی آن به انواع مختلفی که هر یک شرایط خاص و مجازات مخصوص به خود را دارد، تفکیک شده است. برای مثال: سرقت ساده، سرقت مسلحانه، سرقت از بانک ها و...

در کنار جرم سرقت، برخی از اعمال مرتبط با این جرم نیز در دنیا واجد وصف مجرمانه می باشند و قابل مجازات شناخته شده اند. مهم ترین این اعمال، جرم مداخله در اموال مسروقه از طریق خرید و فروش مال مسروقه، مخفی کردن مال مسروقه و ... می باشد. سرقت در کشور ما انواع مختلفی دارد که معمولاً به سرقت های حدی و تعزیری تقسیم می شوند. سؤالی که برای بیشتر مردم پیش می آید این است که چرا دست سارقین قطع نمی شود؟ مگر احکام اسلام در قوانین کیفری ما نیامده اند؟

برابر متون شرعی و مقررات کیفری، برای اجرای حد سرقت باید شرایطی وجود داشته باشد که در صورت فقدان هر یک از آنها، حد جاری نخواهد شد و مرتکب سرقت، شاید بر مبنای سایر قوانین قابل تعقیب و مجازات باشد.

برای مثال:

- سارق باید بالغ باشد.

- سارق به سرقت وادار نشده باشد و بداند و آگاه باشد که مال دیگری را می رباید.

- سارق بداند که این عمل حرام است و صاحب مال،

مال را در حرز قرار داده باشد (مقصود از حرز مکانی است که مال برای محافظت در آن قرار می گیرد. برای مثال گاوصندوق برای جواهرات، حرز است).

- سارق در حالت اضطرار سرقت نکرده باشد (مجبور به سرقت نشده باشد).

- سرقت در سال قحطی صورت نگرفته باشد.

- سارق مال را به قصد دزدی برداشته باشد.

- مال مسروقه در حرز متناسب قرار گرفته باشد (مال مسروقه در جایی قرار نداشته باشد که انتظار وجود آن در محل نمی رفت).

- مال مسروقه از اموال دولتی و وقف نباشد و...

با این مثال ها متوجه می شویم که برای حد سرقت و قطع دست، باید مجموعه شرایطی با هم وجود داشته باشد درحالی که معمولاً جمع این شرایط با یکدیگر کمتر اتفاق می افتد. البته این بدین معنا نیست که سارق مطابق سایر مقررات قابل تعقیب و مجازات نباشد. گذشته از تمام این موارد، حتی اگر تمام این شرایط با هم وجود داشته باشند، برای اجرای حد نیز شرایطی وجود دارد، از جمله اینکه صاحب مال پیش از شکایت، سارق را نبخشیده باشد یا سارق قبل از اثبات جرم از این گناه توبه نکرده باشد.

غیر از مواردی که گفته شد، سرقت هایی وجود دارند که به آنها در اصطلاح «سرقت های تعزیری» می گویند، یعنی سرقت هایی که مجازات قطع دست ندارند که به اختصار به هر یک می پردازیم:

۱- سرقت مقرون به آزار یا به طور مسلحانه:

هرگاه سرقت همراه با آزار باشد یا سارق مسلح باشد، به حبس از سه ماه تا ۱۰ سال و شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم می شود. اگر سارق در هنگام سرقت مرتکب آسیب بدنی نیز شود، علاوه بر مجازات جرح، به حداکثر مجازات یعنی ۱۰ سال حبس و ۷۴ ضربه

شلاق محکوم خواهد شد.

۲- سرقت مسلحانه گروهی در شب:

هرگاه سرقت در شب واقع شده باشد و سارقین دو نفر یا بیشتر باشند و لااقل یکی از آنها حامل سلاح ظاهر یا مخفی باشد، هر یک از مرتکبین به پنج الی ۱۵ سال حبس و شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم خواهند شد.

۳- سرقت مقرون به پنج شرط مشخص:

هرگاه سرقت جامع شرایط حد نباشد ولی مقرون به تمامی شرایط زیر باشد، مرتکب به پنج تا ۲۰ سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد:

الف- سرقت در شب واقع شده باشد.

ب- سرقت توسط دو نفر یا بیشتر انجام شده باشد.

ج- یک یا چند نفر از سارقین حامل سلاح ظاهر یا مخفی بوده باشند.

د- سارقین از دیوار بالا رفته یا حرز را شکسته یا کلید ساختمانی به کار برده باشند یا اینکه عنوان یا لباس مستخدم دولت را اختیار کرده یا برخلاف حقیقت خود را مأمور دولتی قلمداد کرده یا در جایی که محل سکنی یا مهیا برای سکنی یا توابع آن است، سرقت کرده باشند.

ه- در ضمن سرقت کسی را آزار یا تهدید کرده باشند.

۴- سرقت مسلحانه از منازل:

هرگاه یک یا چند نفر برای سرقت وارد منزل یا مسکن اشخاص شوند و حداقل یک نفر از آنها حامل اسلحه باشد یا هیچ یک مسلح نباشند اما در موقع سرقت در مقام هتک ناموس برآیند، به مجازات اعدام یا حبس ابد محکوم خواهند شد.

در صورتی که ساکنان منزل یا مسکن در مقام دفاع از مال یا جان یا ناموس برآیند یا برای جلوگیری از ربوده شدن مال در محل سرقت مرتکب قتل یا جرح یا ضرب

سارقین شوند، از مجازات معاف هستند. اگر سارقین به اخطار مأمورین توجه ننمایند و تسلیم نشوند و در نتیجه فرار آنها و تیراندازی مأمورین مجروح یا کشته شوند، مأمورین از مجازات معاف خواهند بود.

۵- سرقت مسلحانه از بانکها، صرافی‌ها یا جواهر فروشی‌ها:

هرگاه دو یا چند نفر با برنامهریزی و مواضع قبلی، وجه نقد یا اوراق بهادار یا سایر اشیای قیمتی را از بانکها، صرافی‌ها و جواهرفروشی‌ها سرقت کنند و لاقلاً یک نفر از سارقین مسلح به سلاح سرد یا گرم ظاهر یا مخفی، پر یا خالی باشد، چه از آن استفاده کند و چه نکند، در صورت وقوع سرقت به حبس ابد و در صورت وقوع قتل به اعدام محکوم خواهند شد.

هرگاه علی‌رغم میل سارقین هیچ‌یک از این دو نتیجه یعنی سرقت و قتل از عمل آنان حاصل نشود، هر یک از آنها به حبس از ۱۰ الی ۱۵ سال محکوم خواهند شد؛ ولی اگر اراده آنان در عدم تحقق قتل یا سرقت مؤثر باشد، به حبس از دو تا پنج سال محکوم می‌شوند.

۶- راهزنی

سارق مسلح و قطاع‌الطریق هرگاه با اسلحه امنیت مردم یا جاده را برهم زند و رعب و وحشت ایجاد کند، محارب است؛ در این صورت به مجازات اعدام (قتل) یا به دار آویختن) یا قطع دست راست و پای چپ یا تبعید محکوم خواهد شد. اعمال هر یک از این مجازات‌ها بستگی به نظر قاضی دارد.

اگر کسی در راه‌ها به نحوی اقدام به راهزنی کند که عملش محاربه نباشد، به ۳ تا ۱۵ سال حبس و شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم خواهد شد.

۷- سرقت از موزه‌ها یا مکان‌های تاریخی و مذهبی:

هر کس اشیاء، لوازم، مصالح و قطعات آثار فرهنگی و تاریخی را از موزه‌ها، نمایشگاه‌ها، مکان‌های تاریخی و مذهبی و سایر مکان‌هایی که تحت نظارت و حفاظت دولت است سرقت کند یا با علم و آگاهی به مسروقه بودن آنها را بخرد یا پنهان کند، به یک تا پنج سال حبس محکوم خواهد شد.

۸- سرقت وسایل و متعلقات مربوط به تأسیسات مورد استفاده عمومی:

سرقت وسایل و متعلقات مربوط به این تأسیسات که مورد استفاده عمومی قرار می‌گیرند، مجازات حبس دارد: تأسیسات آب، برق، گاز و غیره که با هزینه یا سرمایه

دولت یا سرمایه مشترک دولت و بخش غیردولتی یا به وسیله نهادها و سازمان‌های عمومی غیردولتی یا مؤسسات خیریه مانند کمیته امداد ایجاد یا نصب شده باشد. مجازات حبس در این موارد از یک تا پنج سال می‌باشد و اگر سارق از کارکنان سازمان مربوط باشد، به حداکثر حبس یعنی پنج سال محکوم می‌شود.

۹- کیف‌زنی یا جیب‌بری:

سرقت از طریق کیف‌زنی یا جیب‌بری و امثال آن، دارای مجازات حبس از یک تا پنج سال و شلاق تا ۷۴ ضربه می‌باشد.

۱۰- سرقت از مناطق حادثه‌زده:

هرگاه سرقت در مناطق سیل یا زلزله‌زده یا جنگی یا آتش‌سوزی یا در محل تصادف رانندگی صورت پذیرد، سارق به حبس از یک تا پنج سال و شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم خواهد شد.

۱۱- سرقت مقرون به یکی از شرایط مذکور در قانون:

در صورتی که سرقت جامع شرایط حد نباشد و همراه با یکی از شرایط زیر باشد، سارق به حبس از شش ماه تا سه سال و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد:

الف- سرقت در محل سکنی یا مهیا برای سکنی یا در توابع آن یا در محل‌های عمومی از قبیل مسجد و حمام و غیر اینها واقع شده باشد.

ب- سرقت در جایی واقع شده باشد که در آن درخت، بوته، پرچین یا نرده قرار گرفته و سارق آن را شکسته باشد.

ج- سرقت در شب واقع شده باشد.

د- سارقین دو نفر یا بیشتر باشند.

م- سارق مستخدم بوده و مال مخدوم خود را دزدیده باشد یا مال شخص دیگری را از منزل مخدوم خود یا منزل شخص دیگری که به اتفاق مخدوم به آنجا رفته بر باید یا شاگرد یا کارگر باشد و از محلی که معمولاً محل کار وی بوده از قبیل خانه، دکان، کارگاه، کارخانه و انبار سرقت کرده باشد.

ن- هرگاه اداره‌کنندگان هتل، مسافرخانه، کاروان‌سرا و کاروان و به طور کلی کسانی که به اقتضای شغل اموالی در دسترس آنهاست، تمام یا قسمتی از آن را مورد دستبرد قرار دهند.

۲۱- سرقت یا استفاده غیرمجاز از آب، برق، گاز، تلفن:

هر کس بدون پرداخت حق انشعاب و اخذ انشعاب

آب، برق، گاز و تلفن از این منابع استفاده غیرمجاز کند، علاوه بر جبران خسارت وارده، به حبس تا سه سال محکوم خواهد شد.

۳۱- مداخله در اموال مسروقه:

بیشتر سارقین به امید اینکه بتوانند مال مسروقه را به پول تبدیل کنند مرتکب سرقت می‌شوند از این رو شاید یکی از راه‌های مؤثر در پیشگیری از وقوع سرقت، جلوگیری از خرید و فروش اموال مسروقه باشد. برابر قانون هر کس با علم و اطلاع یا با وجود قراین اطمینان‌آور به اینکه مال در نتیجه ارتکاب سرقت به دست آمده آن را تحصیل، مخفی یا قبول کند یا مورد معامله قرار دهد، به حبس از شش ماه تا سه سال و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

در صورتی که متهم معامله اموال مسروقه را حرفه و پیشه خود قرار داده باشد، به حداکثر مجازات محکوم خواهد شد.

وظیفه سارق در مقابل مال‌باخته:

برابر قانون در کلیه موارد سرقت و ربودن اموال، دادگاه علاوه بر تعیین مجازات، سارق یا رایبنده را به رد (بازگرداندن) عین مال مسروقه محکوم می‌کند و اگر عین آن وجود نداشته باشد، سارق به رد مثل یا قیمت مال مسروقه یا ربوده شده و جبران خسارت وارده محکوم خواهد شد. برای مثال اگر سارقی فرش نفیس ۱۲ متری کاشی آقایی (الف) را برده باشد، چنانچه عین مال موجود باشد حتی اگر در دست شخص دیگری باشد، مال ربوده شده به آقای (الف) برگردانده می‌شود. چنانچه فرش مزبور از بین رفته باشد، قیمت آن توسط کارشناس ارزیابی می‌گردد که باید توسط سارق پرداخت شود. اگر سارق عین مال را برگرداند یا قیمت آن را نپردازد، چنانچه مالی از او در دسترس باشد ضبط و به میزان محکومیت از مال ضبط شده برداشت می‌شود؛ در غیر این صورت، به تقاضای مال‌باخته تا زمان پرداخت در حبس باقی خواهد ماند. حتی اگر مدت محکومیت مجازات اصلی او تمام شده باشد، به علت عدم بازپس دادن مال مسروقه در بازداشت باقی خواهد ماند مگر آنکه برای دادگاه ثابت شود او معسر است یعنی دارایی‌اش برای پرداخت بدهی کافی نمی‌باشد.

برگرفته از: بروشور حقوق شهروندی، معاونت آموزش قوه قضاییه، اداره‌ی کل آموزش‌های مردمی

اگر شاکاوسی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟

سؤال ۱۱۸:

با توجه به اینکه در فرض جرم درجه هفت مثل فرار از خدمت مراجعتی که هم مجازات حبس پیش‌بینی شده و هم ملزم به تعیین مجازات جزای نقدی به عنوان مجازات جایگزین هستیم، و با توجه به اینکه در قسمت بند «ث» ماده‌ی ۴۵۰ از قانون آیین دادرسی کیفری که در موارد محکومیت به حبس در صورت اقتضا ملزم به احضار طرفین نیز می‌باشیم، آیا محکومیت جرم درجه هفت مذکور محکومیت به حبس محسوب می‌شود (تا نیاز به احضار طرفین باشد) یا خیر؟

پاسخ مربوط به سؤال شماره‌ی ۱۱۷:

نظریه کمیسیون قضائی و حقوقی شماره
۱۳۹۵/۳/۲۵ - ۷/۳۴/۲۷۹۳۱۸

با عنایت به صراحت مواد (۳۴۰، ۳۴۱، ۳۸۳) ق.آ.د.ک. ۱۳۹۲، در مواردی که پرونده به صورت مستقیم در دادگاه طرح می‌شود، انجام تحقیقات مقدماتی از سوی دادگاه باید با رعایت کلیه مقررات مربوط به مرحله تحقیقات مقدماتی انجام شود و پس از پایان تحقیقات مقدماتی چنانچه نتیجه

تحقیقات به نحوی باشد که نیاز به دادرسی به معنای خاص (رسیدگی در دادگاه با تعیین وقت جلسه) نداشته باشد، حسب مورد در دادگاه کیفری دو یا کیفری یک برابر بند «الف» ماده‌ی ۳۴۰ و ماده‌ی ۳۸۳ قانون مزبور قرار منع یا موقوفی تعقیب صادر می‌شود و چنانچه موضوع پس از پایان تحقیقات قابلیت انجام دادرسی به معنای اخص داشته باشد، حسب مورد در دادگاه کیفری دو یا دادگاه کیفری یک برابر مقررات قانونی یادشده نسبت به تعیین وقت رسیدگی یا قرار رسیدگی اقدام می‌شود و برابر کلیه مقررات مربوط به رسیدگی در دادگاه به موضوع اتهام رسیدگی می‌شود و چنانچه پس از رسیدگی در جلسه دادگاه موجبات رفع اتهام فراهم باشد، دادگاه نسبت به صدور رأی برائت اقدام می‌کند. بنابراین، در فرض سؤال، صدور قرار منع تعقیب در دادگاه ناظر به مرحله پس از پایان تحقیقات مقدماتی در دادگاه و فراهم نبودن انجام دادرسی به معنای خاص است و صدور رأی برائت ناظر به پس از پایان تحقیقات و فراهم بودن موجبات انجام دادرسی به معنای خاص و نهایتاً عدم توجه اتهام پس از رسیدگی در دادگاه است.

جدول

۱۱۸

«افقی»

- ۱- بخش ابتدایی رمز جدول
- ۲- از دعاوی پر تعداد دادگاه‌ها - کتاب دوم قانون مجازات اسلامی
- ۳- محل ذخیره آب - ضمیر جمع - متعهد عقد جعاله - برج فرانسوی
- ۴- چین و شکن پوست - اشراف واژگون - پیشوند ده برابر
- ۵- جمع نائب - از انواع تغییرات - اساس و بنیاد
- ۶- شهری فرانسوی - محل ویژه برای تماشای تئاتر - صاحب حق
- ۷- از قوانین اصلی کشورمان
- ۸- قواعد و قوانین عرفی زمان ایلخانی - حرف فاصله - واحد سطح
- ۹- کتاب چهارم از قانون مجازات اسلامی - از فاکتورهای اساسی در شرکت‌های تجاری - از ارث برندگان

- ۱۰- در فقه شهر جامع را گویند - نویسنده اصول کافی - از عقود معین
- ۱۱- حرف ندا - جمع رشوه - دیروز تازی - کار لجباز
- ۱۲- کارگاه کارتنی - نزد همگان بدون اقامه دلیل روشن است.
- ۱۳- بخش سوم رمز جدول

«عمودی»

- ۱- بخش چهارم جدول
- ۲- داخل - وصیت نمودن
- ۳- شهر فقه و مذهب - یازده - از تصمیمات قضایی - گاه شعری
- ۴- ضمان و مواخذة در فقه - از خصوصیات یک رأی خوب - از ماه‌های حرام
- ۵- فاصله - شهرسوایی - ساختن آن کاری ذاتاً تجاری است.

جدول شماره ۱۱۸

	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
بخش دوم														۱
														۲
														۳
														۴
														۵
														۶
														۷
														۸
														۹
														۱۰
														۱۱
														۱۲
														۱۳
بخش سوم														

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

- ۶- شهر رازی - صدمه و آسیب - بجز آنکه
- ۷- از آثار دکتر نجفی توانا که در شماره ۱۱۷ از منابع بوده است - حرف همراهی
- ۸- از جرایم زبانی - در حراجی‌های قدیم چوب زن بوده است.

«ماهیت حقوقی اجاره به شرط تملیک» است و نظر آقای دکتر کاتوزیان در انحلال عقدی که در مجله‌ی دادرسی شماره ۱۱۷ منتشر شده است - اکثر مطالب جدول مربوط به شماره ۱۱۷ دادرسی است.

پاسخ جدول شماره ۱۱۸

	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱	ب	ا	ی	ا	ن	س	ر	ح	ا	ر	ا	د	ع	۱
۲	ا	ت	ق	د	م	ق	ی	ا	س	ا	ی	ا	ی	۲
۳	ی	ن	د	و	س	ا	ن	ا	ل	ا	م	ا	ی	۳
۴	ک	س	ل	ر	ی	ا	س	ا	ت	م	و	ت	ا	۴
۵	ا	ب	ر	ا	م	ل	خ	د	و	ل	ت	ا	ی	۵
۶	ن	ی	م	خ	م	ت	خ	س	ی	س	ی	س	ی	۶
۷	ی	ی	ا	و	ر	ب	ر	ا	ی	ا	ی	ف	ا	۷
۸	پ	ی	ک	ن	ی	س	ک	ل	ر	ی	ر	ی	ی	۸
۹	ر	ا	س	ت	س	ن	ا	ت	و	ب	ا	ی	ی	۹
۱۰	و	ت	و	س	ی	ن	ا	م	ا	س	ا	ق	ی	۱۰
۱۱	ن	ا	ب	ل	ا	و	ر	ق	ی	ب	ط	ی	ی	۱۱
۱۲	د	ش	ر	ط	ا	ز	ا	و	ی	ع	ی	ی	ی	۱۲
۱۳	ا	ز	ی	ن	و	ر	ش	ک	س	ت	ک	ی	ی	۱۳

انجام دستور دادگاه، آن را بدون اظهار نظر اعاده کند.
(۳) قرار رفع نقص صادر می‌کند و پرونده را جهت رفع نقص به دادسرای صادر کننده کیفرخواست می‌فرستد تا پس از انجام دستور دادگاه، آن را بدون اظهار نظر اعاده کند.

(۴) قرار رفع نقص صادر می‌کند و پرونده را جهت رفع نقص به دادسرای صادر کننده کیفرخواست می‌فرستد تا پس از انجام دستور دادگاه، آن را با اظهار نظر اعاده کند.

۱۲- مدیر دفتر دادگاه کیفری یک مکلف است پس از وصول پرونده به دفتر، حداکثر ظرف وقت رسیدگی تعیین و مطابق دستور دادگاه اقدام کند.

(۱) دو روز

(۲) سه روز

(۳) پنج روز

(۴) یک هفته

۱۳- در قرار رسیدگی غیابی صادر از دادگاه کیفری یک، موضوع اتهام و وقت دادرسی و نتیجه عدم حضور قید و مراتب

(۱) یک نوبت به فاصله ده روز در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ملی یا محلی آگهی می‌شود.

(۲) یک نوبت به فاصله یک ماه در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ملی یا محلی آگهی می‌شود.

(۳) دو نوبت به فاصله ده روز در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ملی یا محلی آگهی می‌شود.

(۴) دو نوبت به فاصله یک ماه در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ملی یا محلی آگهی می‌شود.

۱۴- هرگاه دادستان، متهم، شاکی، مدعی خصوصی یا وکلای آنان تحقیق از اشخاص حاضر در دادگاه کیفری یک را درخواست کنند،

(۱) دادگاه به درخواست آنان توجهی نمی‌کند.

(۲) دادگاه در صورت ضرورت از آنان تحقیق می‌کند، هرچند از قبل احضار نشده باشند.

(۳) دادگاه در صورت ضرورت از آنان تحقیق می‌کند، مگر از قبل احضار نشده باشند.

(۴) دادگاه مکلف به تحقیق از آنان است.

۱۵- وظایف و اختیارات دادسرا از جمله شرکت در جلسه محاکمه و دفاع از کیفرخواست در مواردی که به جرائم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری یک در خارج از حوزه قضائی محل وقوع جرم رسیدگی می‌شود، بر عهده

(۱) دادسرای محل وقوع جرم است.

(۲) دادسرای است که در معیت دادگاه کیفری یک است.

(۳) دادسرای محل وقوع جرم است مگر در موارد خاص.

(۴) دادسرای است که در معیت دادگاه کیفری یک است مگر در موارد خاص.

۱۶- دادگاه کیفری یک، پس از شروع به رسیدگی

(۱) می‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند.

(۲) نمی‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند و به هر حال باید رأی مقتضی را صادر نماید.

(۳) نمی‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند و به هر حال باید رأی مقتضی را صادر نماید مگر اینکه صلاحیت ذاتی نداشته باشد.

(۴) در صورت عدم صلاحیت، مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت است.

۱۷- به منظور حفظ نظم و امنیت عمومی، بنا به

(۱) پیشنهاد دادستان کل کشور یا رئیس دیوان عالی کشور و تجویز رئیس قوه قضائیه، رسیدگی به حوزه قضائی دیگر احاله می‌شود.

(۲) پیشنهاد دادستان کل کشور و رئیس دیوان عالی کشور و تجویز رئیس قوه قضائیه، رسیدگی به حوزه قضائی دیگر احاله می‌شود.

(۳) پیشنهاد دادستان کل کشور یا رئیس دیوان عالی کشور و تجویز دیوان عالی کشور، رسیدگی به حوزه قضائی دیگر احاله می‌شود.

(۴) پیشنهاد دادستان کل کشور و رئیس دیوان عالی کشور و تجویز دیوان عالی کشور، رسیدگی به حوزه قضائی دیگر احاله می‌شود.

۱۸- هرگاه تعداد باقیمانده اعضای شعبه در اکثریت نباشند و امکان انتخاب اعضای علی‌البدل نیز برای رسیدگی به ایراد دادرسی وجود نداشته باشد، در ابتداء، رسیدگی به ایراد در به عمل می‌آید.

(۱) شعبی از دیوان عالی کشور

(۲) شعبی از دادگاه هم‌عرض

(۳) دادگاه تجدیدنظر استان

(۴) دادگاه انتظامی قضات

۱۹- طبق قانون آیین دادرسی کیفری، در کدام یک از موارد زیر، چنانچه دادگاه کیفری یک جلب بدون احضار متهم را برای محاکمه لازم بداند، دستور جلب وی را برای روز محاکمه صادر می‌کند؟

(۱) در تمام جرائم

(۲) در جرائم موضوع بندهای (الف)، (ب)، (پ) و (ت) ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری

(۳) در جرائم سازمان یافته و جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی

(۴) دادگاه کیفری یک نمی‌تواند بدون احضار، متهم را جلب کند.

۲۰- پس از اعلام نظر هیئت منصفه در جرائم مطبوعاتی،

(۱) دادگاه در خصوص مجرمیت یا برائت متهم اتخاذ تصمیم نموده و طبق قانون مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

(۲) دادگاه در خصوص مجرمیت یا برائت متهم اتخاذ تصمیم نموده و طبق نظر هیئت منصفه مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

(۳) دادگاه از متهم می‌خواهد دفاعیات خویش را ارائه دهد.

(۴) دادگاه به شاکی خطاب کرده که دلایل خود را ارائه دهد.

پاسخ نامه

۱- گزینه ۲ صحیح است.

۲- گزینه ۱ صحیح است.

۳- گزینه ۳ صحیح است.

۴- گزینه ۴ صحیح است.

۵- گزینه ۱ صحیح است.

۶- گزینه ۲ صحیح است.

۷- گزینه ۴ صحیح است.

۸- گزینه ۳ صحیح است.

۹- گزینه ۴ صحیح است.

۱۰- گزینه ۱ صحیح است.

۱۱- گزینه ۳ صحیح است.

۱۲- گزینه ۱ صحیح است.

۱۳- گزینه ۳ صحیح است.

۱۴- گزینه ۲ صحیح است.

۱۵- گزینه ۱ صحیح است.

الگوهای رفتاری امام علی (ع) و نظارت مردمی

قسمت یازدهم

تلاش در اصلاح نابسامانی‌ها

یکی از راه‌های تحقق نظارت مردمی، و مطرح شدن صحیح «امر به معروف» و «نهی از منکر»، و اصلاح نابسامانی‌ها، مبارزه با بدعت‌هاست.

۱- مبارزه با بدعت‌ها

مهم‌ترین چیزی که علی (علیه‌السلام) را در کنار غصب خلافت، در ایام حکمرانی سه خلیفه، از همه بیشتر رنج می‌داد، بدعت و نوآوری‌های دروغین در دین بود. حضرت امیرالمومنین (علیه‌السلام) نگران بود که سنت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و به دنبال آن دین اسلام دست‌خوش تحریف و دگرگونی گردد.

آن حضرت قبل از رسیدن به خلافت بارها از بدعت‌ها شکوه می‌کرد و خطاب به خلیفه سوم نسبت به زنده کردن سنت‌ها و میراندن بدعت‌ها فرمود:

«ان الناس ورائی و قد استفرونی بینک و بینهم، و والله ما ادری ما اقول لک! ما أعرف شیئاً تجهله، و لا ادلک علی امرٍ لا تعرفه.

انک لتعلم ما نعلم، ما سبقناک الی شیءٍ فتخبرک عنه، و لا خلونا بشیءٍ فتبلغه. و قدرأیت کما رأینا، و سمعت کما سمعنا، و صحبت رسول الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - کما صحبنا. ما ابن ابی قحافه و لا بن الخطاب باولی بعمل الحق منک و انت اقرب الی اُبی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و شیخته رحمٍ منها! و قد نلت

من صهره ما لم ینالا.

فالله الله فی نفسک! فانک - و الله - ما تبصر من عمی، و لا تعلم من جهل و ان الطرق لواضحته، و ان اعلام الدین لقانته. فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل، هدی و هدی، فاقام سنته معلومه، و امان بدعته مجهولته.

و ان السنن لنیرته، لها اعلام، و ان البدع لظاهرته لها اعلام.

و ان شر الناس عند الله امام جائر ضلّ و ضلّ به، فامات سنته ماخوذته، و أحیا بدعته متر و کته.

و انی سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقول: «یوتی یوم القیامه با لامام الجائر و لیس معه نصیر و لا عاذر، فیلقی فی نار جهنم، فیدرو فیها کما تدرؤ الریحی، ثم یرتبط فی قعرها».

و انّی انشدک الله الا تکون امام هذه الامته القتول فانه کان یقال: یقتل فی هذه الامته امام یفتح علیها القتل و القتال الی یوم القیامه، و یبلس أمورها علیها، و یبث الفتن فیها، فلا یبصرون الحق من الباطل؛ یموجون فیها موجاً، و یمرجون فیها مرجاً.

فلا تکونن لمروان سیفته یسوقک حیث شاء بعد جلال السنّ و تقضی العمر.

فقال له عثمان: «کلم الناس فی أن یوجولونی، حتّی اخرج الیهم من مظالمهم» فقال علیه السلام: ما کان بالمدينه فلا أجل فیهِ، و ما غاب فاجله وصول أمرک الیه».

«همانا مردم پشت سر من هستند، مرا میان

تو و خودشان میانجی قرار دادند، به خدا نمی دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی دانم که تو ندانی، تو را به چیزی راهنمایی نمی کنم که شناسی، تو می دانی آنچه ما می دانیم، ما به چیزی پیشی نگرفته‌ایم که تو را آگاه سازیم، و چیزی را در پنهانی نیافته‌ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم، دیدی چنانکه ما دیدیم، شنیدی چنانکه ما شنیدیم، بار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بودی، پسر ابوقحافه (ابوبکر) و پسر خطاب، در عمل حق، از تو بهتر نبودند، تو به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در خویشاوندی از آن دو نزدیک‌تری، و داماد او شدی که آنان نشدند، پس خدا را! خدا را! پروا کن، سوگند به خدا! تو کور نیستی تا بینایت کنند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند، راه‌ها روشن است و نشانه‌های دین برپاست، پس بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند، سنت شناخته شده را بر پا می‌دارد، و بدعت ناشناخته را بمیراند، سنت‌ها روشن و نشانه‌هایش آشکار است، بدعت‌ها آشکار و نشانه‌های آن برپاست.

و بدترین مردم نزد خدا رهبر ستمگری است که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است، که سنت پذیرفته را بمیراند، و بدعت ترک شده را زنده گرداند. من از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شنیدم که گفت: «روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند که نه یآوری دارد و نه کسی از او پوزش‌خواهی می‌کند، پس او را در آتش جهنم افکنند، و در آن چنان می‌چرخد که سنگ

آسیاب، تا به قعر دوزخ رسیده به زنجیر کشیده شود»، من تو را به خدا سوگند می‌دهم که امام کشته شده این امت مباحی، چرا که پیش از این گفته می‌شد «در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی با آن مشتبّه شود، و فتنه و فساد در میانشان گسترش یابد، تا آنجا که حق را از باطل نمی‌شناسند، و به سختی در آن فتنه‌ها غوطه‌ور می‌گردند».

برای «مروان» چونان حیوانات به غارت گرفته مباحی که تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالیانی که از عمر تو گذشته و تجربه‌ای که به دست آوردی.

عثمان گفت: «با مردم صحبت کن که مرا مهلت دهند تا از عهده ستمی که به آنان رفته برآیم» حضرت امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمود: «آنچه در مدینه است به مهلت نیاز ندارد، و آنچه مربوط به بیرون مدینه باشد تا رسیدن فرمانت مهلت دارند.»

ب- شکوه از مسخ انسان‌ها

امام علی (علیه‌السلام) در اولین سخنرانی‌هایی که پس از بیعت با ایشان به عنوان خلیفه، ایراد فرمود، علت عمده پذیرش حکومت و خلافت را میراندن بدعت‌ها و زنده کردن سنت‌ها و از میان بردن مفاسد اجتماعی اعلام فرمود: «إِيتَهَا النُّفُوسُ الْمُخْتَلَفَةُ، وَ الْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانَهُمْ، وَ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولَهُمْ، أَظَارَكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفَرُونَ عَنْهُ نَفَرِ الْمَعْزَى مِنْ وَعْوَعَةِ الْأَسَدِ! هَيْهَاتَ أَنْ أُطْلَعَ بِكُمْ سِرَّ الْعَدْلِ، أَوْ أَقِيمَ أَعْوَجَاجِ الْحَقِّ.

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مَنْأُ مَنَافَسْتَهُ فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسُ شَيْ مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، وَ نَظْهِرِ الْإِصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ، فَيَا مَنِ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تَقَامِ الْمَعْطَلَتَهُ مِنْ حُدُودِكَ.

اللَّهُمَّ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - بِالْإِصْلَاحِ.

وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْذَّمَّاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْإِحْكَامِ وَ إِمَامَتِهِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ، فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتَهُ، وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضْلِلُهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْحَائِفُ لِلدَّوْلِ فَيَتَخَذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبُ بِالْحَقِّ، وَيَقِفُ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَ لَا الْمَعْطَلُ لِلسَّنَةِ فَيَهْلِكُ الْإِمْتَهُ.

«ای مردم رنگارنگ، و دل‌های پریشان و پراکنده، که بدن‌هایشان حاضر و عقل‌هایشان از آنها غایب و دور است، من شما را به سوی حق می‌کشانم، اما چونان گوسفندانی که از غرّش شیر فرار کنند می‌گریزید،

هیاهات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی‌ها را که در حق راه یافته راست نمایم.

خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود،

بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم، و در

سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد.

خدایا من نخستین کسی هستم که به تو روی آورده، و دعوت تو را شنیده و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشی نگرفت، و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستم کار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر گروهی مقدم می‌دارد، و رشوه‌خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن بارشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می‌کند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ضایع می‌کند لیاقت رهبری ندارد، زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.»

برگرفته از کتاب: الگوهای رفتاری

امام علی (ع) و نظارت مردمی

نویسنده: محمد دشتی

کجای کار اشتباه بود!!!

به قلم: فاطمه مقدسی، کارمند اداره کل پیشگیری از جرم و عفو بخشودگی سازمان قضایی نیروهای مسلح

زندگی اش به همین منوال می گذشت تا زمانی که ناصر بزرگ و آماده رفتن به سر بازی شد.

نزدیک رسیدن عید نوروز در ماه محرم بود، صدیقه پرده اتاق خود و مادر شوهرش را در حیاط می شست. هوا بارانی و سرد بود. پدر شوهرش که همیشه دلش برای صدیقه می سوخت کتش را در آورد و روی شانه های عروسش انداخت تا سرما نخورد. در همان لحظه شوهرش از راه رسید و شروع کرد به دعوا و تهمت زدن که تو با پدرم سروسر داری، و یک مشت حواله صورتش کرد، صدیقه محکم به کف حیاط افتاد. اولش متوجه نشد چه اتفاقی افتاده آنقدر سریع و آنی بود که مبهوت مانده بود. با خود فکر می کرد که آیا این تهمت، بازی جدید شوهرش است؟! مگر چنین چیزی ممکن بود؟ او حتی به پدرش هم شک دارد؟ در این افکار بود که متوجه مزه خون شد، دهانش را که باز کرد از ته حلقش شرشر خون آمد و بیهوش شد.

مدتی از این اتفاق گذشت؛ صدیقه مدام سردردهای عجیب می گرفت، به بیمارستان رفت تا علتش را پیدا کند. پزشک آنجا که مردی مهربان و با خدا بود نگاهی به صورت صدیقه انداخت و گفت: دماغت برای چه شکسته؟! صدیقه با نگرانی و اضطراب گفت: هنگام خانه تکانی از چهار پایه افتادم.

دکتر با نگاهی سنگین دوباره از او پرسید: راستش را بگو؟ او مجبور شد جریان را بگوید، دکتر دستور سی تی اسکن اورژانسی داد و مشخص شد که مشکل فقط شکستگی بینی اش نبوده، پزشک تشخیص داد که جمجمه اش ترک خورده و آب مغز خالی شده است. او می گفت معجزه است که تا حالا زنده مانده ای.

سپس با ناراحتی گفت چقدر ضربه محکم بوده که باعث شده دماغت بشکند و جمجمه ات ترک بردارد. صحبت های پزشک مانند کوهی از غم و غصه بر سر صدیقه آوار می شد. بعد از گذشت نیم ساعت، متوجه شد که دکتر با پلیس تماس گرفته تا او از شوهرش شکایت کند. مردی با لباس نظامی بالای سر صدیقه آمد و گفت اسم و آدرس شوهرت را بده تا دستگیرش کنیم. صدیقه با وحشت بلند شد و گفت: نه! خواهش می کنم چرا؟ آقای دکتر من به شما اعتماد کردم و راز زندگی ام را به شما گفتم. دکتر نگاهی حاکی از تأسف به وی انداخت و گفت اگر همسرت

همه به او هجوم آورده بودند. توهین می کردند، بد و بیراه می گفتند و گاهی از خشم شیئی را به سمتش پرتاب می کردند. یک گروه نظامی به صف ایستاده بودند که جلوی خشم و انزجار مردم را بگیرند. ازدحام لحظه به لحظه بیشتر می شد. همه منتظر اجرا شدن حکم اعدام بودند. او با موهای از ته زده و دست های بسته شده سرش را پایین انداخته بود. از چشمانش اشک های بی صدا روی گونه هایش می غلتید. پاهایش رمقی برای برداشتن نداشت، گاهی می ایستاد و به پشت سرش نگاهی می انداخت. گویی می خواهد از ثانیه، ثانیه زنده بودنش نهایت استفاده را ببرد، لبخند بر لب داشت، اما لبخندش توأم با اشک بود. ترس از مرگ داشت، اما به نظر می آمد از آن بیشتر استقبال می کند تا اینکه برای زندگی مبارزه کند. پاهای زنجیر شده به هم، حرکات راه رفتنش را کند و کندتر می کرد. گویی می خواست فریاد بزند ولی سکوتش بلندتر و دلخراش تر از فریاد بود.

صدیقه و همسرش دو پسر به نام های ناصر و منصور داشتند. آنها در شهری کوچک همراه پدر و مادر شوهرش در یک خانه محقر که دو اتاق در پایین و دو اتاق در بالا داشت زندگی می کردند. ناصر پسر بزرگترش بود و همیشه در مقابل منصور احساس مسؤولیت می کرد. و گاهی برای اینکه برادرش از خشم پدر مصون بماند خودش را جلوی او سپر می کرد تا آسیب کمتری ببیند. همسر صدیقه بی نهایت بد اخلاق و خشن بود، هر روز با وی دعوا و مراغه داشت و بر سر هر چیزی او را به باد کتک می گرفت. ناصر همیشه این اتفاقات را می دید و به خاطر کم سن و سال بودن فقط می توانست خودش را بین آنها قرار دهد تا آسیب کمتری به مادر مظلومش برسد.

مادر شوهرش بسیار خرده گیر بود. وقتی پدر وارد حیاط خانه می شد، ابتدا نزد مادرش می رفت و معلوم نبود چه حرفی بینشان رد و بدل می شد که پدر را عصبانی کرده و در خانه آرامش را از همه می گرفت و دائم می گفت: چرا به مادرم دیر سلام دادی؟ چرا به مادرم بی توجهی کردی؟ چرا دلش را شکستی؟ و....

صدیقه بیشتر مواقع زخمی یا کبود بود. به نظر می رسید دیگر به این وضعیت عادت کرده باشد. او و فرزندانش در این سال ها لذتی از زندگی نبرده بودند.

را به حال خود رها کنی هر روز گستاخ تر می شود. او باید سزای این بلاهایی را که بر سرت آورده ببیند. قانون برای افرادی مانند تو وضع شده تا حقشان پایمال نشود.

صدیقه به دست و پای دکتر و افسر پلیس افتاد و پشت سر هم می گفت هر چه باشد او پدر بچه هایم و نان آور خانواده است، او را زندانی نکنید. من شکایتی ندارم. اگر این کار را کنید کسی نیست خرجی ما را بدهد. شوهرم حتی به پدر و مادرش هم خرجی می دهد و زندگی آنها را تأمین می کند. من کسی را جز او ندارم.

آنها با تعجب به التماس های زن نگاه می کردند. افسر پلیس گفت: چرا اینقدر میترسی ما می خواهیم به تو کمک کنیم. او گفت: همسرم همیشه همین طور بوده است در این بیست سالی که ازدواج کرده ام غیر از این ندیدم. دکتر پرسید مگر چند سالگی ازدواج کردی؟ صدیقه پاسخ داد: به خاطر نداری و فقر پدرم دوازده سالگی شوهرم دادند. دکتر با تأسف گفت: چرا زودتر نیامدی؟ صدیقه گفت: هر وقت می گویم سرم درد می کند، همسرم می گوید تو خودت را به مریضی زده ای و اگر بخواهم به دکتر بروم عصبانی می شود. با توجه به التماس های صدیقه و اینکه شکایتی از شوهرش نداشت دکتر خلاصه پرونده را همان دلیل افتادن از چهار پایه نوشت و او راهی خانه شد.

وقتی صدیقه به خانه رسید، کیسه داروهایش را در زیر چادرش پنهان کرد. وارد حیاط که شد همسرش را دید. تنش لرزید و این موقع خانه نمی آمد!

شوهرش با ناراحتی پرسید تا الان کجا بودی؟! صدیقه گفت مادرم حالش خوب نبود رفته بودم به او سری بزنم. همین را گفت و برای اینکه تنشی بینشان پیش نیاید سریع به سمت اتاق حرکت کرد و گفت بروم به پدر و مادرت سری بزنم. شوهرش سکوت مرگباری داشت. صدیقه از این سکوت بیشتر می ترسید. پدر و مادر شوهرش در خانه نبودند و فقط منصور پسر کوچکش در گوشه ای مشغول انجام تکالیف مدرسه اش بود. دست نوازشی بر سر پسرش کشید و رفت تا جای دم کند. اما متوجه شد که غضب و خشم شوهرش بیشتر از آن چیزی است که فکرش را می کرد. احساس کرد همسرش در پشت سرش ایستاده، سرش را که برگرداند، دید شوهرش با چشمان برجسته که حکایت از نفرت و غضب داشت، به صورت صدیقه خیره شده و با چوبی شبیه باتوم بالای سرش مات مانده است. صدیقه گفت چه شده؟

منصور سریع آمد بین پدر و مادرش و گفت مامان بزرگ قهر کرده و گفته تو سرت را انداختی پایین بدون اینکه به آنها بگویی کجا می روی! به بابا گفت خیلی به او احتیاج داشتیم مامان فکر کنم مثل همیشه فشارش بالا رفته بود. صدیقه زبانش بند آمده بود. می خواست از نگاه ترسناک شوهرش در امان باشد صورتش را برگرداند تا به بهانه ای از دست او فرار کند.

مرد با عصبانیت دست خود را پشت گردن منصور انداخت و او را از

میان خودش و صدیقه به سمتی پرتاب کرد. این اتفاق چند ثانیه بیشتر طول نکشید ولی برای صدیقه به اندازه چرخش زمین به دور خودش به طول انجامید.

منصور به گوشه ای از آشپزخانه پرتاب شد و همان لحظه ناصر که از خدمت سربازی برای مرخصی آمده بود وارد آشپزخانه شد و وقتی این صحنه را دید از پشت پدرش را گرفت و محکم به دیوار کوباند و گردنش را تا زیر گلو فشار داد. صدیقه فریاد می زد ناصر پدرت را رها کن. ناصر با تمام قدرت و دندان های به هم فشرده که حکایت از نفرت و غضب این سال ها داشت، به گلو پدر که به دیوار چسبیده بود، بدون وقفه فشار می آورد. صدیقه در حالی که جیغ می زد شانه های ناصر را محکم گرفت و سعی کرد او را از پدر جدا کند. کم کم رنگ صورت پدر تیره شد و به خرخر کردن افتاد که ناصر با صدای زجه های مادر پدر را رها کرد. صدیقه کف آشپزخانه نشست و شروع به هق هق گریه کرد. ناصر به آرامی قدم برداشت تا از آشپزخانه بیرون برود. در همان لحظه پدرش چاقو را از روی او پین برداشت تا خشم خود را بر روی صدیقه خالی کند، با فریاد منصور ناصر سریع برگشت و میج دست پدرش را محکم فشار داد تا چاقو را از دست او بگیرد. صدیقه به صورتش می کوبید و فریاد می زد بس کنید تمامش کنید. چاقو با قدرت در دستان پدر و پسر بازی می کرد. دنیا دور سر صدیقه چرخید و برای لحظاتی از حال رفت.

وقتی صدیقه چشمانش را باز کرد کف آشپزخانه را خون فرا گرفته بود. به سختی بلند شد. منصور به گوشه ای خزیده، می لرزید و پاهایش را بغل گرفته بود. ناصر چاقویی را که در دست پدرش بود ناخواسته در قلب او فرو کرده و چاقوی خون آلود کنار جنازه افتاده بود. ناصر به دیوار تکیه داده مبهوت و برآشفته به جنازه ی پدر نگاه می کرد. اشک ها بی صدا بر روی گونه های همگی می غلتید.

هنوز به سکوی اعدام چند قدم دیگر مانده بود. صدیقه به دست و پای مادر شوهرش افتاده بود. صداهای مختلفی به گوش می رسید، صدای سوت و صدایی مثل وحشت از دیدن و گوشه های موبایلی که از این صحنه دلخراش فیلم می گرفتند، حرف های ناپسند، صدای عاجزانه التماس بخشش صدیقه و صدایی که برای او از همه صداها دلنشین تر بود «نوه ام را بخشیدم» و....

و اما به نظر شما خوانندگان محترم:

کجای کار صدیقه اشتباه بود؟

کار درست در این شرایط با این اخلاق همسرش چه بود؟

آیا دخالت و تحریک کردن مادر شوهر، باعث کشته شدن شوهرش شد؟ برای اینکه از این گونه جرایم در کانون خانواده پیشگیری کنیم چه راه حلی پیشنهاد می کنید؟

راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه‌ی دادرسی، نکات ذیل را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره‌ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه‌ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله‌ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه‌ی دادرسی و یا به شماره تلفن: ۸۲۹۰۲۵۷۸ ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵ تلفن: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰ تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۴- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۱۸۰/۰۰۰ ریال با پست سفارشی ۴۱۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها با پست عادی ۱۹۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۴۵۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی برای تهران، با پست عادی ۱۵۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۳۸۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها، با پست عادی ۱۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۴۲۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۷- متقاضیان در صورت تمایل با واریز مبلغ ۱۶۰/۰۰۰ ریال به حساب نشریه می‌توانند آرشیو الکترونیکی ماهنامه‌ی دادرسی شماره‌های ۱ الی ۸۲ را که قابلیت‌هایی هم چون جست و جوی موضوعی و تهیه‌ی پرینت مطالب و امکانات ویژه‌ی دیگر دارد، از دفتر این ماهنامه تهیه نمایند. لازم به ذکر است نرم افزار مذکور صرفاً قابل نصب بر روی ویندوز XP می‌باشد.
 - ۸- مجلات صحافی شده‌ی دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
 - ۹- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.
- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته‌ی حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه‌ی قضاییه و وکلای می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف ویژه بهره‌مند شوند.

سپاس گزاریم.

فرم اشتراک

ماهنامه‌ی دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست:	شش نسخه از شماره	
☐ اشتراک مجله ☐ آرشیو الکترونیکی		
نشانی کامل جهت ارسال نشریه:		
کد پستی:	صندوق پستی:	تلفن:
پست الکترونیکی:		